

زنده باد  
**اول مه**  
روز همبستگی  
بین المللی  
کارگری

اطلاعیه حزب حکمتیست ص ۲



**کمر بست**  
**۱۷۴**  
ماهانه منتشر میشود  
آوریل ۲۰۱۳ - فروردین ۱۳۹۲

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست  
Worker-communist Party - Hekmatist

**توطئه مشترک جمهوری اسلامی و اینترپل علیه اپوزیسیون شکست خورد**  
اطلاعیه مطبوعاتی کمپین ایست به توطئه تروریستی جمهوری اسلامی ص ۲

**BBC و ضرورت خلق هفت طبقه بندی**  
اجتماعی به جای دو اسد گلچینی ص ۱۲

**قتل های ناموسی در کردستان؛ و فعالیت "کمونیسمی"**  
که به سرنوشت انسان بی ربط است! محمد فتاحی ص ۲

**زلزله زدگان بوشهر را تنها نگذاریم**  
اطلاعیه حزب حکمتیست ص ۹  
**از حزب حکمتیست میپرسند با ثریا شهابی ص ۱۰**

**اپورتیونیزم را باید منزوی کرد!**  
مروری بر دخالت رضا مقدم و گروهش در  
مسئله سندیکای شرکت واحد - اسد گلچینی ص ۱۸  
**امید و ناامیدی ها**  
آذر مدرسی ص ۲

**"گوانتانامو" سخن میگوید** خالد حاج محمدی ص ۲۰

**The witch is dead!**  
**در حاشیه مرگ مارگارت تاجر**  
امان کفا ص ۱۱

**همچنین در این شماره می خوانید:**  
- شکستی که در تاریخ ثبت خواهد شد - آذر مدرسی ص ۳  
- اول ماه مه روز همبستگی و اتحاد طبقاتی کارگران است - مصاحبه کمونیست با اسد گلچینی ص ۴  
- درافشانی دو ضد کمونیست - آذر مدرسی ص ۳  
- خطر اول مه برای سرمایه داران - مظفر محمدی ص ۵  
- "گور پدر کارگر" - مصطفی اسدپور ص ۵  
- زنده با همبستگی و رفاقت کارگری ص ۱۷  
- شعار "کارگران جهان متحد شوید"، شعار کمونیستی نیست! = اسد گلچینی ص ۱۹  
- "تهادهای همبستگی" با جنبش کارگری و اطلاعیه ای واژگونه - اسد گلچینی ص ۲۰  
- شبی با رفقای قدیمی در مراسم گرامیداشت یاد و خاطره رفقای گردان شوان - محمد فتاحی ص ۲۱  
- واقعه گردان شوان و اسرار ناگفته - مظفر محمدی  
- حل و فصل اختلافات بر مزار گردان شوان ممنوع! - محمد جعفری ص ۲۴  
- لنین در سال ۱۹۱۷ - ترجمه فرزاد نازاری ص ۲۶  
- تاجر مرد - فواد عبداللهی ص ۳۰

**برنامه کمونیستی. سازمان و فعالیت**  
**غیر کمونیستی منصور حکمت ص ۱۲**

**پیام عبدالله اوجلان و آینده مسئله**  
**کرد در ترکیه** خالد حاج محمدی ص ۶

**آزادی برابری حکومت کارگری**

## اینترپل نام دوازده شخصیت سیاسی اپوزیسیون در خارج کشور را از لیست و اسناد درونی خود حذف کرد

پس از گذشت ۴ سال از توطئه مشترک جمهوری اسلامی و اینترپل علیه اپوزیسیون در خارج کشور و ۴ سال اعتراض، تلاش و فعالیت متمرکز و فشرده، اسامی دوازده شخصیت سیاسی اپوزیسیون، اسد گلچینی، توفیق پیرخضری، خالد حاج محمدی، رسول بناوند، رحمان حسین زاده، رحمت فاتحی، سلام زیجی، صالح سرداری، عبدالله دارابی، علی عبدالی، کورش مدرسی و مظفر محمدی، بطور کامل از لیست اینترپل حذف و برای دولتها، نهادهای پلیسی و امنیتی غیر قابل دسترس شد. در نامه رسمی کمیسیون به وکیل این دوازده تن به تردیدات جدی در صحت اطلاعات داده شده به اینترپل و حذف کامل اسامی این سیزده نفر اشاره شده است. جمهوری اسلامی تلاش کرد به کمک اینترپل و با قرار دادن اسامی شخصیت‌های خوشنام و شناخته شده اپوزیسیون در لیست تروریست و باند مجرمین سازمانیافته، فضای مبارزه سیاسی علیه خود را بشدت پلیسی و امنیتی کند. بی شک شکست این پروژه موفقیتی برای کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. این موفقیت بدون تلاش همه جانبه هزاران نفر از فعالین سیاسی و آزادیخواه، احزاب، سازمانها و نهادهایی که از "کمپین ایست" پشتیبانی کردند مقدور نبود. "کمپین ایست" با تشکر از همه سازمانها، نهادها و کسانی که از این کمپین حمایت کردند این پیروزی را به همه فعالین سیاسی در اپوزیسیون ایران، تبریک میگوید.

۸ آوریل ۲۰۱۳

سخنگوی کمپین، ثریا شهابی

[stop.terror.conspiracy@googlemail.com](mailto:stop.terror.conspiracy@googlemail.com)

## شکستی که در تاریخ ثبت خواهد شد شکست توطئه تروریستی جمهوری اسلامی آذر مدرسی

توطئه مشترک جمهوری اسلامی و اینترپل علیه اپوزیسیون، در راس آن حزب حکمتیست و انتشار نام و مشخصات و عکس دوازده تن از فعالین و شخصیت‌های شناخته شده اپوزیسیون، اسد گلچینی، توفیق پیرخضری، خالد حاج محمدی، رسول بناوند، رحمان حسین زاده، رحمت فاتحی، سلام زیجی، صالح سرداری، عبدالله دارابی، علی عبدالی، کورش مدرسی و مظفر محمدی، بعنوان مجرمین جنایی، و قابل پیگرد، با اعتراض وسیعی در اپوزیسیون مواجه شد.

در راس این اعتراض "کمپین ایست" به توطئه تروریستی جمهوری اسلامی" قرار داشت که با جلب حمایت نیروهای مترقی و با اعمال فشار توسط مراجع قانونی و فشار سیاسی از پائین و به نیروی جنبش های مترقی و مردم آزادیخواه و جلب حمایت هزاران نفر از این کمپین تلاشی وسیع را علیه این توطئه سازمان داد.

تلاش بیش از سه سال "کمپین ایست" در شکایت از اینترپل، و فشار به آن به نتیجه رسید! و در ماه مه سال ۲۰۱۲ این کمپین در همکاری مستقیم و فشرده با نهاد غیر دولتی "محاکمات عادلانه" در انگلستان، اینترپل را وادار کرد نام سیزده شخصیت سیاسی اپوزیسیون ایران در خارج کشور را از لیست علنی خود، حذف کند.

روز ۸ آوریل ۲۰۱۳ بنا به اطلاعیه "کمپین ایست" اینترپل اطلاعات جمهوری اسلامی علیه این افراد را غیر قابل اتکا دانسته و نام دوازده شخصیت سیاسی اپوزیسیون در خارج کشور را از لیست و اسناد درونی خود، حذف کرده و از دسترس دولتها، پلیس و نیروهای امنیتی خارج کرده است.

حذف نام شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون از لیست اینترپل، بی اعتبار خواندن اطلاعات جمهوری اسلامی و عقب نشینی اینترپل، شکستی برای جمهوری اسلامی و پیروزی بزرگی برای اپوزیسیون رادیکال، و کمونیتها است. شکستی که حاصل فعالیت فشرده و بی وقفه فعالین "کمپین ایست" در جلب حمایت بین المللی، در پیگرد قانونی و فشار سیاسی به اینترپل است.

از طرف حزب حکمتیست از "کمپین ایست" و همه فعالین آن و از شخص ثریا شهابی به عنوان مسئول و سخنگوی این کمپین، که بیش از سه سال بدون وقفه و با تمام توان در به سرانجام رساندن این کمپین و حذف کامل نام فعالین سیاسی تلاش کردند قدرانی میکنم.

این شکست در تاریخ مبارزه علیه جمهوری اسلامی ثبت خواهد شد. در کنار سی سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی با پرونده اعدامهای دسته جمعی، ترور، ارعاب، شکست این توطئه تروریستی در تحمیل ترور و ارعاب مخالفین خود ثبت خواهد شد.



## زنده باد اول مه روز همبستگی بین المللی کارگری

اول ماه مه روز همبستگی بین المللی و انترناسیونالیستی طبقه کارگر است. روز جشن جهانی طبقه ای است که از چین تا آمریکا، از روسیه و ژاپن تا آلمان و انگلستان، از ایران و عراق و ترکیه تا مصر و سوریه و لبنان و... اسیر حاکمیت سرمایه است. طبقه ای که کل امکانات جهان امروز بر دوش او ساخته شده است و خود هنوز، پس از کمون پاریس، انقلاب کارگری روسیه و صدها و هزاران مورد از جانفشانی و اعتراض به حاکمیت سرمایه، اسیر کار مزدی است. اول مه روز اعلام کیفرخواست این طبقه به عنوان یک طبقه جهانی علیه وضع موجود است. روزی که کارگران در سراسر جهان با شعار کارگران جهان متحد شوید! همسرنوشتی و منفعت مشترک خود و لزوم اتحاد جهانی خود را اعلام میکنند. اول مه روز هیچ ملت و نژاد و قشر و طبقه دیگری نیست، روز هیچ مذهب و کلیسا و مسجد و کنیسی نیست. روز اتحاد ملتها و حامیان سبز و سیاه و اصلاح طلب و حقوق بشری و دموکراسی طلب نیست. روز طبقه کارگر در تمایز با همه اینها است. کارگران در این روز دست در دست هم در سراسر جهان جمع میشوند تا به همه دنیا اعلام کنند، که این طبقه در تمایز با همه، یک طبقه است و یک منفعت را دارد. آگاهی طبقه کارگر به وجود خود، به همسرنوشتی خود، به منافع مشترک جهانی خود، و به تمایز خود از همه، بخشی مهم از خودآگاهی این طبقه و پیش شرط اتحاد آن برای پاره کردن زنجیرهایی است که سرمایه در طول صدها سال به نام وطن و ملت و ملیت و کشور، به نام مذهب و فرهنگ و تاریخ و... بر دست و پایش بسته است.

بورژوازی در طی حاکمیت خود با همه توان تلاش کرده است، منافع مستقل طبقه کارگر، لزوم استقلال این طبقه، همسرنوشتی انترناسیونالیستی کارگران و منافع متضاد آنها با بورژوازی را در ذهن کارگران خدشه دار کند. تلاش کرده برابری طلبی و حکومت کارگری و امیال و آرزوهای مساوات طلبانه را در ذهن خود طبقه کارگر، رویا و دست نیافتنی قلمداد کند. تلاش کرده باور به نیروی متحد این طبقه، توان و قدرت عظیم این طبقه برای ارواره کردن جهان امروز و گذاشتن آن بر قاعده را، ناممکن نشان دهد و قناعت و تمکین به سرمایه و بردگی موجود را ازلی و ابدی کند. این براترین اسلحه برای حفظ حاکمیت سرمایه در سراسر جهان امروز است.

جمهوری اسلامی مثل همه دولتهای بورژوایی در جهان تلاش میکند نیروی ما را به عنوان کارگر ایرانی و خارجی، کارگر زن و مرد، قراردادی و رسمی، شاغل و بیکار، ترک، کرد، عرب، فارس، شیعه، سنی و... شقه شقه کند. تلاش میکند طبقه کارگر ایران را به نام دفاع از "سرمایه ملی"، دفاع از تولید داخلی، به نام وطن و کشور مشترک، در پشت اهداف و برنامه های سرمایه بسج کند. تلاش میکند اهداف و برنامه و نقشه های بورژوازی ایران را برای تامین سود بیشتر، بر شانه های طبقه کارگر و به قیمت تحمیل محرومیت بیشتر به کارگران، و به نام منافع عمومی جامعه پیش ببرد و نیروی وسیع ما را به خدمت خود گیرد. همزمان تلاش میکند افق اتحاد کارگری، برابری طلبی و حکومت کارگری و توان ما برای به زیر کشیدن سرمایه و رهایی تمام و کمال کل بشریت را از اذهان پاک کند. تنها با اتکا به چنین سناریویی است که ادامه حاکمیت سرمایه و بردگی طبقه ما ممکن است. اینها ماتریال اصلی در خاموش و ساکت کردن، متفوق کردن و تمیکن کردن طبقه ما است.

برنامه های هر ساله خانه کارگر و شوراهای اسلامی و کانون انجمنهای صنفی و غروولندها و دل سوزاندن ریاکارانه آنها به حال کارگران در ایران، ابزار ضد کارگری برای جهت دادن به اعتراض این طبقه در چهارچوب منافع سرمایه و کنترل آن است. این ارگانها و برنامه های آنها به نام هفته کارگر و اول مه، بخشی جدا ناپذیر از رجزخوانی های هر سال رهبران و شخصیت‌های اصلی جمهوری اسلامی برای تحمیل صفوف ما است. علاوه بر اینها امروز و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، همه جناحهای جمهوری اسلامی تلاش میکنند، با اشک تمساح ریختن برای طبقه کارگر، اول مه را به میدان تبلیغات انتخاباتی تبدیل کنند.

بستن سدی در مقابل کل این صف و پروپاگاندا ضد کارگری آنها، قبل از هر کس بر دوش کمونیت‌های طبقه کارگر است. قرار دادن افقی سوسیالیستی و تلاش برای بالا بردن خودآگاهی صفوف کارگران، تلاش برای هر درجه اتحاد و همدلی و تقویت رفاقت کارگری، در گرو اتحاد رهبران و فعالین آگاه و هوشیار این طبقه به عنوان چسب درونی و پایه اتحاد کارگری است.

اول مه فرصتی برای کارگران کمونیت است تا ضمن اعلام کیفرخواست طبقه کارگر علیه کل سرمایه، مهمترین مطالبات سراسری طبقه کارگر ایران را بلند کنند و کل طبقه کارگر را حول آن متحد کنند. اول مه فرصتی است که در محل کار، در هر جمع کارگری، در هر محله و شهری، در همه جشنها و مراسمهای کوچک و بزرگ کارگری اعلام شود که دستمزد ۴۰۰ هزار تومانی تعیین شده سال ۹۲ دهن کچی و بی حرمتی مطلق به کارگران است؛ اعلام شود که طبقه کارگر این درجه از عنان گسیختگی سرمایه در تحمیل فقر مطلق به این طبقه را نمی پذیرد.

رفقا!

طبقه کارگر در ایران، یکی از گردانه‌های قوی طبقه کارگر جهانی است. همه به ابعاد قدرت پرولتاریای ایران آگاهند. اگر کارگران کمونیت متحد شوند، اگر چون زنجیری ناگسستگی از نفت و ذوب آهن تا ایران خودرو و پتروشیمیها، معادن و... به هم وصل شوند، اگر افق برابری طلبانه و سوسیالیستی خود را در مقابل طبقه کارگر ایران بگذارند، و اگر مهمترین مطالبات سراسری طبقه کارگر از نه گفتن به میزان دستمزد، حق تشکل و اعتصاب، بیمه بیکاری و... به عنوان مطالبه فوری این بخش بلند کنند، کل طبقه کارگر ایران یک قدم بزرگ در عقب راندن سرمایه و در تامین اتحاد وسیع خود بر میدارد، و جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در این جامعه یک قدم بزرگ به سوی انقلاب کارگری برمیدارد. اگر پرولتاریای صنعتی ایران تکانی بخورد، اگر اعلام کیفرخواست خود علیه بردگی خود را اعلام کند، همه سرها به طرف طبقه کارگر به عنوان رهبر سرسخت انقلاب کارگری ایران، برمیکردد! امیدها زنده میشود! تبلیغات رسانه های ضد کارگری برای مهندسی افکار در ایران و در قلب اروپا، در تخطئه حکومت کارگری، در اعلام پایان کمونیسیم و برابری، در اعلام پایان سوسیالیسم، بسرعت رنگ میبازند! و شیپور انقلاب کارگری بار دیگر، و این بار صدها مرتبه قدرتمندتر از کمون پاریس و انقلاب اکتبر، به صدا در می آید! و این کار ممکن است و این قدم را باید کارگران کمونیت بردارند. اول مه فرصتی برای چنین اتحادی و برای چنین تحولی است.



زنده باد همبستگی بین المللی کارگری  
زنده باد انقلاب کارگری

حزب کمونیت کارگری ایران- حکمتیست  
۱۹ فروردین ۱۳۹۱ - ۸ آوریل ۲۰۱۲

## امید و نا امیدي ها

### آذر مدرسي



انتخابات ايندوره هم به روال هميشه همراه خود پارگيري ها و ائتلافهاي جديدي را در صفوف بورژوازي ايران بوجود آورده. اتحادهاي قبلي مي شكنند، متحدين دوره قبل به جان هم مي افتند و دشمنان قديمي آماده ائتلاف و اتحادهاي جديدي مي شوند.

جدال ايندوره نه بر سر مذاكره با امريكا و اقتصاد بازار يا دولتي كه بر سر رفع آخرين موانع سهيم كردن بورژوازي ليبرال در قدرت سياسي و مقابله با قدرتمند شدن جناح بيت امام است. مدتها است دوري و نزديكي هاي جناح ها، دوستي و دشمني هاي جديدي حول اين مسئله در حال شكلگيري است. "گشايش سياسي" كه خاتمي و رفسنجاني و كل جنبش اصلاحات خود را با آن معرفي ميكنند و امروز جناح احمدی نژاد از آن حرف ميزنند، ايرانيگري امروز احمدی نژاد كه در سال ۷۶ خاتمي را نماينده آن معرفي ميكرند قرار است شرايط مناسب را براي دخالت و سهيم كردن اين بخش از بورژوازي در قدرت سياسي و رفع موانع رشد سرمايه در ايران فراهم كند و چهره معتدلتري از جمهوري اسلامي به بورژوازي ايران و جهان نشان دهد.

امسال اگر جدال در ميان اصولگرايان جدالي بر سر پيروزي در انتخابات است، براي اصلاح طلبان برعكس انتخابات و باز شدن مجدد مسئله بالانس قدرت در جمهوري اسلامي، فرصتي دوباره براي احيا جنبش اصلاحات، براي ورود مجدد در صحنه سياست و بيرون آمدن از حاشيه به مركز سياست، براي منسجم كردن صفوف پراكنده خود، براي سازمان دادن و متشكل كردن صف از هم پاشيده جنبش اصلاحات و بالاخره فرصتي دوباره براي آزمائش شانس سهيم شدن در قدرت را باز کرده است. فرصتي كه اختلاف بر سر نحوه استفاده از آن، امكانات، شانس موفقيت، شرط ورود به اين بازي را دامن زده. جنبشي كه پس از افول سبز و حاشيه اي شدنش حتى در ذهن و معادلات طبقه متوسط با بحران هويتي، بحران رهبري و سياسي روبرو شده بود، و پروسه تجزيه اش را شروع کرده بود، امروز درگير جدال بر سر تعيين سياسي واحد در قبال انتخابات و نحوه استفاده از اين فرصت است.

اما منسجم و متحد كردن صفي كه مدتها است با بحران هويتي، حاشيه اي شدن و بي افقي صفوف خود دست و پنجه نرم ميكند، پيدا كردن نوري در تاريخي، اميد دادن به اين صف در اوج نا اميدي، به اين سادگي ها نيست. رسيدن به يك سياست واحد اختلافات قديمي تر را دامن زده. اگر جناح موسوم به اصولگرايان به دو جناح اصلي طرفداران بيت امام و طرفدارن دولت تجزيه شده اند، امروز ما "اصلاح طلبان زرد" طرفدار خاتمي، "اصلاح طلبان حكومتي"، "اصلاح طلبان سبز"، اصلاح طلباني كه معتقد به اصلاح ناپذيري حكومت اند! "اصلاح طلبان انحلال طلب"، اصلاح طلبان طرفدار احمدی نژاد، كه به "اصلاح طلبان مشائست" مشهورند، را داريم. نگاهی به ادبيات اين صف و نقد و متلكهائي كه نثار هم ميكندن بيشتر از هر چيزي استيصال و بي افقي آنان را نشان ميدهد.

شخصيتها و سازمانهاي اصلي اصلاح طلب علنا وارد جدل شده و كل جبهه اصلاح طلبان امروز به دو دسته طرفداران و مخالفين شركت در انتخابات تقسيم شده اند. مهمترين شخصيتها و سازمانهاي اصلاح طلب كمپين شركت در انتخابات با كانديداتوري خاتمي را شروع کرده اند. تشكيل شوراي راهبردي اصلاحات و طرح "شركت در انتخابات با نامزد حداكثري"، حمايت جبهه مشاركت از اين طرح و كانديداتوري خاتمي، دخالت فعال و علني تاجزاده براي قانع كردن صفوف خود، نشان دادن محدوديتهاي جمهوري اسلامي در حذف اصلاح طلبان از حضور در انتخابات، شانس اصلاح طلبان در احيا و از حاشيه در آمدن و نشان دادن مطلوبيت شركت در انتخابات حتى با فرض باخت را و در عين حال فشار به صف ناراضيان درون جنبش اصلاحات وزنه جدي

حاکمیت یکنست" همگی نشان از امیدواری این بخش از اصلاح طلبان به باز شدن دریچه ای برای پیروزی در انتخابات یا مشارکت در "حاکمیت چند گفتمانی" است.

سناریویی که در صورت متحقق شدن هم اصلاح طلبان و خاتمی و هم خامنه ای را قهرمان و ناجی نظام میکند. هم اصلاح طلبان به قدرت باز میگردند و هم خامنه ای بعنوان ولی فقیه و حافظ کل نظام و مسئول نگاه داشتن تناسب قوای مناسب در جناح های جمهوری اسلامی اعتبار از دست رفته اش را دوباره بدست می آورد.

اپوزیسیون ملی، جمهوریخواه و بخش سبز در خارج کشور که سنتا خواهان یک جمهوری اسلامی معتدلتر است و دائما در پی باز شدن فضا و امکان برای ابراز وجود خود است، پشت خاتمی صف کشیده و طرفدار پر و پا قرص شرکت بی قید و شرط در انتخابات، با كانديداتوري خاتمی است. فرخ نگهدار نماينده صريح اين صف از فرصت ايجاد شده چنان به هيجان آمده كه جواب همه چيز، از گشايش سياسي تا بهبود رابطه با غرب و لغو تحريمها، تا بالا رفتن اعتبار بين المللي جمهوري اسلامي تا انسجام دروني اصلاح طلبان و ... و بالاخره مهار كردن هر اعتراضی به كلليت جمهوري اسلامي و نجات جمهوري اسلامي عليه هر نوع تحرك توده ای، را در انتخاب خاتمی ميداند. ادعاهایی كه حتی تاجزاده و جبهه مشاركت نميكنند. خاتمی برای این طیف واقعا نوری در تاريخي است، دفاع سرسختانه و تيلبغات اين طيف برای گرم كردن بازار انتخابات و كشاندن مردم پای صندوقهاي رای برای پیروزی سيد خندان ناشی از این اميد است.

بايد دید آینده اصلاح طلبان چه خواهد شد اما تجزيه آنان ميان دو جناح احمدی نژاد و بيت امام قطعی است. پروسه ای كه مدتها است شروع شده. بورژوازي ايران تجربه انتخاباتهای ۷۶ و ۸۸ را دارد و به اين واقعيّت واقف است كه مردم متنفّر از جمهوري اسلامي در عين حال برای هر درجه تعديل در جمهوري اسلامي و قابل تحمل تر كردن زندگي تحت حاکمیت جمهوري اسلامي تلاش ميكنند و هر امكاني برای اين تعديل را آزمائش کرده و ميكنند. انتخابات ۸۸ و عروج سبز نشان داد در غياب يك جنبش قدرتمند راديكال، چپ و عدالتخواه، ميتوان سوار بر اين خواست و تلاش و مهمتر سوار بر اين توهم كه چه تعديل و چه سرنگوني از كاندل تقابل جناح های بورژوازي ممكن است، توده وسيعي را به دنبال خود كنيد و به سياهي لشگر كشمكشهاي دروني خود تبديل كرد. در سال ۸۸ اگر بخشی از جامعه برای گشايش سياسي به سبز متوهم شد بخش ديگري به دنبال گشايش اقتصادي به احمدی نژاد و وعده های عدالت اقتصادي دخيل بستند. با اتكا به اين تجربه امسال هم سوار بر اين تلاش و توهم شدن سياست كل كمپ بورژوازي در پوزيسيون و اپوزيسيون است. در انتخابات ايندور كل كمپ بورژوازي از ولي فقيه و احمدی نژاد و حاميانش تا اصلاح طلبان رنگارنگ روی اين تلاش و توهم سرمايه گذاري ميكنند.

اين انتخابات پايان كار هيچ يك از جناحها نيست. پايان اختلافها و جدالهاي دروني جمهوري اسلامي با پايان وحدتهاي آنها نيست. اين انتخابات هم تا جائيكه به بورژوازي در حاکمیت برميگردد لحظه ای در زندگي جمهوري اسلامي است كه در آن رابطه و بالانس قدرت بخشهاي مختلف بورژوازي يكبار ديگر تعيين تكليف ميشود. اعتراض مردم محروم در ايران به فقر، استبداد، اختناق، آپارتايد جنسي و حاکمیت سياه جمهوري اسلامي از كانال اين جدال نميگذرد، اينرا سي سال جدال و كشمكشهاي دروني جمهوري اسلامي و برد و باخت جناح های مختلف آن نشان داده است. نقطه اشتراك برنده و بازنده هر انتخاباتی حفظ بنيادهای جمهوري اسلامي است.

بايد از اين فرصت و از تشتت در صفوف دشمن استفاده كرد، بايد امروز كه به بهانه انتخابات بحث بر سر آینده و سرنوشت جامعه باز شده و همه از دولت و ولي فقيه تا صف رنگارنگ اصلاح طلبان بر سر وضعيت امروز و آینده جامعه بحث ميكنند، در محله، دانشگاه و كارخانه جمع شد، اعلام كرد كه ما حاکمیت سرمايه در هيچ شكل آنرا نميخواهيم، اعلام كرد برد و باخت جناح های بورژوازي مسئله ما است. بايد اعلام كرد كل

جمهوري اسلامي و مضحكه انتخاباتش پوچ است! بايد اعلام كرد اين انتخابات ما نيست و ما در اين بازي شركت نميكنم. بايد كارخانه، دانشگاه، محله را به سنگر آگاهی، تشكّل و قدرت طبقه كارگر و مردم آزاديخواه تبديل كرد.

جنگ ما، جنگ آزادي، برابري و رفاه عليه كلليت جمهوري اسلامي است. انتخاب ما بعد از رفتن جمهوري اسلامي است.

## درفشانی دو

## ضد کمونیست

### آذر مدرسي

در طيف رانده شدگان از حكومت نگهدار و گنجي شاخص نفرت عميق كل بورژوازي از طبقه كارگر و كمونيستها هستند. كسانيكه تاريخا در سر كوب و قلع و قمع كمونيستها، چپها و مردم آزاديخواه دست داشته و از اين نظر سابقه "درخشانی" دارند.

يكي "افتخار" رهبري يك سازمان خط امامي، مشاور و يار و ياور سپاه پاسداران و ديگري "افتخار" فرماندهي سپاه پاسداران را داشته. يكي قرباني اولين دوره جنگ جناحها شد و عليرغم همه فداكاريها و خوشخدمتي ها از صف ياران امام رانده شد، ديگري قرباني بن بست و شكست دو خرداد شده و مورد غضب و بي مهري بيت امام قرار گرفت. هردو به اجبار و عليرغم تلاشهاي شان در اعلام وفاداري به امام و انقلاب اسلامي و در نشان دادن دشمني كورشان با هر صدای آزاديخواهي و بويژه كمونيسم به اپوزيسيون پرتاب شدند.

يكي خلع سلاح شده، "ژورناليست" و "دگراندیش" شد و ديگري ايدئولوژی، زبان و سابقه سازمان اردوگاهی اش را دفن كرد و "دمكرات" و "جمهوريخواه" شد.

فرخ نگهدار از اولين قربانيان تسويه حسابها و كشمكش جناحها بر سر سر كوب انقلاب بود و گنجي از قربانيان بن بست و شكست دو خرداد! هردو عليرغم تلاشهاي بيديريشان در خدمت به نظام، قرباني "انحصار طلبان"، "جناح راست" و مورد غضب بيت امام و "تندروهای" جمهوري اسلامي اند. هردو خواهان تغييراتي در تقسيم قدرت اند. گنجي نام انتقال قدرت به جناح مورد علاقه خود از طريق انتخابات را رفتن جمهوري اسلامي ميگذارد و نگهدار روشن تر و صريح تر نام آنرا اصلاح رژيم ميخواند. هر دو آنرا نه فقط حلال همه مشكلات جامعه ايران كه حلال مشكلات خاورميانه و دنيا مي نامند!

گنجي به سياق و سنت رهبر خود، امام خميني، مخالفين جمهوري اسلامي را "مزدوران بيگانه ای" كه برای سرنگوني به غرب و امريكا اميد بسته اند مينامد و برای اثبات آن هم خانوادهگي و هم جنبشي خود مجاهدين را نمونه مي آورد. نگهدار هم مجاهدين را، كه دست بر قضا تا سال ۶۰ همراه سازمان متبوع او، اكثريت، با امام بيعت کرده بود، را نمونه خشونت طلبی اين اپوزيسيون معرفي ميكند و بيشرمانه اپوزيسيون را مسبب سر كوب و كشتار سالهاي ۶۰ معرفي ميكند. عفونت كلام هر دو عليه اپوزيسيون چپ و كمونيست، كه در دوره گذشته سبز نشدند، را فقط ميتوان در كيهان شريعتمداري ديده.

اينها بيهوده بر حافظه ضعيف جامعه سرمايه گذاري ميكنند. مردم اگر كشتارهای سال ۶۰، جوخه های اعدام و سپاهچالهای اوين، ترورها و جوخه های مرگ را فراموش كردند، سابقه و نقش اينها در اين سي سال را هم فراموش ميكنند. اينها فقط بر متن سر كوب و خفقان سي ساله، فقط با وجود و در چارچوب جمهوري اسلامي امكان خودنمايي دارند. آینده شان مانند گذشته شان به ماندن و حاکمیت جمهوري اسلامي گره خورده.

## اول ماه مه روز همبستگی و اتحاد طبقاتی

### کارگران است

#### مصاحبه کمونیست با اسد گلچینی



**کمونیست:** اول ماه مه همیشه امکاتی بوده که طبقه کارگر و کمونیستها در مورد وضعیت طبقه کارگر، شرایط کار و زندگی او و بالاخره اتحاد جهانی طبقه کارگر تلاش کنند. آیا شرایطی که اول ماه مه امسال در آن قرار دارد، با سالهای قبل تفاوتی دارد؟

**اسد گلچینی:** ابتدا این تاکید را لازم است داشته باشیم که خوشبختانه در ایران سنت اول ماه مه همچنان زنده است. علیرغم همه کمبودها در جنبش کارگری و همه تلاشهای بورژوازی و رژیمش برای از بین بردن و منحرف کردن این روز، اول ماه مه امسال هم فرصتی است تا قیل و بعد از آن طبقه کارگر و رهبران و فعالینش در جهت زنده نگاه داشتن سنت همبستگی کارگری در اول ماه مه و اعلام کيفرخواستی که بر علیه سرمایه داری دارند تلاش کنند. این سنت در ایران به قیمت تلاش سالهای طولانی در عمر ننگین جمهوری اسلامی بوده است. کمونیستها در صف مقدم حفظ اتحاد کارگران و همه کوشندگان مبارزه طبقه کارگر در ایران بوده اند. کمونیستها و چپ ها در ایران، مستقل از هر تفاوتی که با هم داشته اند پیشگامان و کوشندگان سرسخت این راه بوده اند و توانسته اند این روز را بر نظام و حاکمانش تحمیل کنند. این تلاش پشتوانه بزرگی برای طبقه کارگر است. از برگزاری مراسم های اول ماه مه در خانه های بزرگتر در محلات کارگری، تا سالن ها و پارک و خیابانها و میداین شهر و برگزاری جشن اول ماه مه، تماما ثبت شده و در اذهان و تجربه ها هست. این روز را باید همچنان به روزی برای متحد شدن و همبسته شدن و اعلام این همبستگی کارگری و تقویت اتحاد کارگران در هر جا هستند تبدیل کرد.

جشن های اول ماه مه و مراسم ها و سخنرانی و بحث کارگران و خانواده های کارگری در هر کجا که باشد بدون تردید رنگ اوضاع را بر خود خواهد داشت. امسال شرایط و وضعیت سیاسی و اقتصادی برای طبقه کارگر بدتر هم شده است. و این ورد زبان همه است و در هر تجمع دو نفره ای هم بلافاصله منعکس میشود. روز اول ماه مه فرصتی برای ابراز این نارضیاتی عمیق طبقه کارگر است و بدون تردید میتواند روزی برای همصدایی بیشتر در بیان این اعتراض باشد.

شرایط پیچیده تر هم شده است به این معنی که، وضعیت جهان برای طبقه کارگر بسیار بدتر از سال گذشته است، در ایران هم بنا به کشمکش های

سرمایه داری ایران و غرب با هم، مساله تهدید های جنگی و تحریم های اقتصادی وضعیت بسیار بدتر و دشوار تری از سال گذشته را بر طبقه کارگر و مردم محروم تحمیل کرده و رژیم جمهوری اسلامی هم از این شرایط برای خاموش کردن بیشتر طبقه کارگر و مردم معترض کاملا استفاده میکند. خیل بزرگ و امکانات بسیار زیادی در خدمت این وظیفه است. نیروهای نظامی و انتظامی، امنیتی و اطلاعاتی، روزنامه و تلویزیون ها و سازمانهای جمهوری اسلامی در میان کارگران و مجلس و ... همه و همه در حفظ این وضعیت به نفع ماندگار شدن وضع موجود برای

مصلح نظام و یکی از جناحهای رژیم باز است. در برابر این وضعیت البته که همچنان نارضیاتی بسیار وسیع هم وجود دارد و همین میتواند برای اول ماه مه زمینه همبستگی آگاهانه کارگران به این شرایط هم باشد. در جایی که وزیر و وکیل و نماینده مجلس از افزایش دستمزد تا دو برابر و سه برابر دستمزد کنونی حرف میزنند و همه این را میشوند چرا کارگران و نماینده هایشان نتوانند این را با صدای بلند و در اجتماعات خود فریاد بزنند؟ چرا همین نمیتواند زمینه همبسته شدن و ابراز وجود مراکز مختلف صنعتی و غیر صنعتی و کارگاه و شرکت ها و محلات کارگری بشکل سازمانیافته باشد؟ چرا کارگران و کارکنان مراکز کار بمناسبت اول ماه مه و در یک اقدام همبسته اعلام نکنند که: تصمیمات شورای عالی کار و شکایات فربکارانه شان در این مورد برای آنها ارزشی ندارد!

کارگران خود میتوانند به بهترین شکل خودشان را نمایندگی کنند و در اول ماه مه در همه جا و با اسم و رسم خود از هر کارخانه و شرکت و محله ای، ضمن مردود اعلام کردن نظام سرمایه داری و محکوم کردن مصیبت هایش، اعلام کنند که دستمزد ها باید به نسبت تورم و در طول سال و هر چند باری که لازم است باید افزایش یابد، بطوری که خانواده معمولی کارگری در ایران برای زندگی مناسب امروزی تامین شود. ما باید اعلام کنیم چنانچه سرمایه داران با تحریم روبرو هستند، چنانچه تهدید جنگی میشوند و چنانچه حجم واردات آنقدر شده است که علیرضا محبوب رئیس خانه کارگر و از کمیسیون کار مجلسشان گلوش را برای جلوگیری از آن پاره میکند و... به طبقه کارگر هیچ ربطی ندارد و از معیشت و زندگی و دستمزد او نباید برای این مصیبت ها که بانی اش خودشان هستند هزینه ای بدهد. جامعه اگر بوسیله کارگران اداره شود در قدم اول و از همین امکانات رفاه و آزادی برای همگان برخوردار خواهد بود.

از دشواریهای دیگر برای کارگران و در اول ماه مه این هم هست که گویا اول ماه مه و کارگران باید جبران کننده "حلقه افتاده" مبارزه جنبش های دیگر باشند. همان رفتاری که برخی ها فکر میکردند اول ماه مه در اول ماه مه و مراسم ها و سخنرانی و بحث کارگران و خانواده های کارگری در هر کجا که باشد بدون تردید رنگ اوضاع را بر خود خواهد داشت. امسال شرایط و وضعیت سیاسی و اقتصادی برای طبقه کارگر بدتر هم شده است. و این ورد زبان همه است و در هر تجمع دو نفره ای هم بلافاصله منعکس میشود. روز اول ماه مه فرصتی برای ابراز این نارضیاتی عمیق طبقه کارگر است و بدون تردید میتواند روزی برای همصدایی بیشتر در بیان این اعتراض باشد. شرایط پیچیده تر هم شده است به این معنی که، وضعیت جهان برای طبقه کارگر بسیار بدتر از سال گذشته است، در ایران هم بنا به کشمکش های سرمایه داری ایران و غرب با هم، مساله تهدید های جنگی و تحریم های اقتصادی وضعیت بسیار بدتر و دشوار تری از سال گذشته را بر طبقه کارگر و مردم محروم تحمیل کرده و رژیم جمهوری اسلامی هم از این شرایط برای خاموش کردن بیشتر طبقه کارگر و مردم معترض کاملا استفاده میکند. خیل بزرگ و امکانات بسیار زیادی در خدمت این وظیفه است. نیروهای نظامی و انتظامی، امنیتی و اطلاعاتی، روزنامه و تلویزیون ها و سازمانهای جمهوری اسلامی در میان کارگران و مجلس و ... همه و همه در حفظ این وضعیت به نفع ماندگار شدن وضع موجود برای

کارگران خود میتوانند به بهترین شکل خودشان را نمایندگی کنند و در اول ماه مه در همه جا و با اسم و رسم خود از هر کارخانه و شرکت و محله ای، ضمن مردود اعلام کردن نظام سرمایه داری و محکوم کردن مصیبت هایش، اعلام کنند که دستمزد ها باید به نسبت تورم و در طول سال و هر چند باری که لازم است باید افزایش یابد، بطوریکه خانواده معمولی کارگری در ایران برای زندگی مناسب امروزی تامین شود. ما باید اعلام کنیم چنانچه سرمایه داران با تحریم روبرو هستند، چنانچه تهدید جنگی میشوند و چنانچه حجم واردات آنقدر شده است که علیرضا محبوب رئیس خانه کارگر و از کمیسیون کار مجلسشان گلوش را برای جلوگیری از آن پاره میکند و... به طبقه کارگر هیچ ربطی ندارد و از معیشت و زندگی و دستمزد او نباید برای این مصیبت ها که بانی اش خودشان هستند هزینه ای بدهد. جامعه اگر بوسیله کارگران اداره شود در قدم اول و از همین امکانات رفاه و آزادی برای همگان برخوردار خواهد بود.

ماه مه 89 در ادامه مبارزات سبز ها و بر علیه ولی فقیه بکار گرفته شود. هستند کسانی هم که آگاهانه فضای اعتراضی را بهانه میکنند تا به کارگران فراخوان بدهند که در بحران کنونی مبارزه بر علیه ولی فقیه و انداختن رژیم یادشان نرود! اینها در حالی است که با یک نگاه ساده میتوان دید که کارگران و رهبرانشان از سازمانهای علنی و زیر زمینی خود محرومند و دارای این توان نیستند و نقشی در سراسری و مشترک کردن خواستههای طبقه کارگر ندارند. فعال و رهبر کارگری چنانچه در هر فرصتی به تامین این شرایط برای مبارزه اش فکر نکند و طبقه خود و

**کارگران خود میتوانند به بهترین شکل خودشان را نمایندگی کنند و در اول ماه مه در همه جا و با اسم و رسم خود از هر کارخانه و شرکت و محله ای، ضمن مردود اعلام کردن نظام سرمایه داری و محکوم کردن مصیبت هایش، اعلام کنند که دستمزد ها باید به نسبت تورم و در طول سال و هر چند باری که لازم است باید افزایش یابد، بطوریکه خانواده معمولی کارگری در ایران برای زندگی مناسب امروزی تامین شود. ما باید اعلام کنیم چنانچه سرمایه داران با تحریم روبرو هستند، چنانچه تهدید جنگی میشوند و چنانچه حجم واردات آنقدر شده است که علیرضا محبوب رئیس خانه کارگر و از کمیسیون کار مجلسشان گلوش را برای جلوگیری از آن پاره میکند و... به طبقه کارگر هیچ ربطی ندارد و از معیشت و زندگی و دستمزد او نباید برای این مصیبت ها که بانی اش خودشان هستند هزینه ای بدهد. جامعه اگر بوسیله کارگران اداره شود در قدم اول و از همین امکانات رفاه و آزادی برای همگان برخوردار خواهد بود.**

آنها در همه جا پخش میشود چرا که دقیقاً هواسشان هست که جامعه همچنان ایستن اعتراضات است و در مقاطع مختلفی هم بروزاتی داشته است. بهمین دلیل است که مسابقه برای جلب افکار عمومی در میان حاکمان و مسببان وضعیت کنونی در جامعه و سطح معیشت کارگران بسیار بالاست تا جایی که خودشان میگویند تعیین حداقل 25% دستمزد های امسال "غیر قانونی" است! در واقع در خلا سازمانهای کارگری و نمایندگانشان از مراکز مختلف، میدان برای هر نوع مانوری از طرف این سازمانهای ضد کارگری خانه کارگر و تشکیلاتهای دولتی در میان کارگران و آنهم تماماً در جهت

**طبقه کارگر در ایران، یکی از گردانهای قوی طبقه کارگر جهانی است. همه به ابعاد قدرت پروتاریای ایران آگاهند. اگر کارگران کمونیست متحد شوند، اگر چون زنجیری ناگسستگی از نفت و ذوب آهن تا ایران خودرو و پتروشیمیا، معادن و ... به هم وصل شوند، اگر افق برابری طلبانه و سوسیالیستی خود را در مقابل طبقه کارگر ایران بگذارند، و اگر مهمترین مطالبات سراسری طبقه کارگر از نه گفتن به میزان دستمزد، حق تشکل و اعتصاب، بیمه بیکاری و ... به عنوان مطالبه فوری این بخش بلند کنند، کل طبقه کارگر ایران یک قدم بزرگ در عقب راندن سرمایه و در تامین اتحاد وسیع خود بر میدارد و جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در این جامعه یک قدم بزرگ به سوی انقلاب کارگری بر میدارد. اگر پروتاریای صنعتی ایران تکانی بخورد، اگر اعلام کيفرخواست خود علیه بردگی خود را اعلام کند، همه سرها به طرف طبقه کارگر به عنوان رهبر سرسخت انقلاب کارگری ایران بر میگردد! امیدها زنده میشود! تبلیغات رسانه های ضد کارگری برای مهندسی افکار در ایران و در قلب اروپا، در تخطئه حکومت کارگری، در اعلام پایان کمونیسم و برابری، در اعلام پایان سوسیالیسم، بسرعت رنگ میبازند! و شیور انقلاب کارگری بار دیگر، و این بار صدها مرتبه قدرتمندتر از کمون پاریس و انقلاب اکتبر، به صدا در می آید! و این کار ممکن است و این قدم را باید کارگران کمونیست بردارند. اول مه فرصتی برای چنین اتحادی و برای چنین تحولی است.**

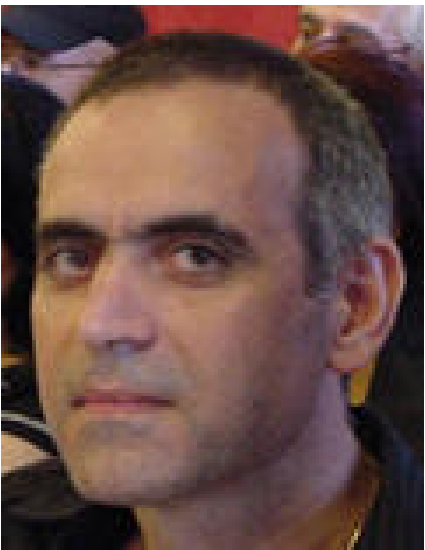
## خطر اول مه برای سرمایه داران مظفر محمدی



دست در دست هم اعلام می‌کنند که با طبقه سرمایه دار هیچ سر آشتی و دوستی و همزیستی ندارند. در اول مه، سرمایه داران خطر عروج کارگران بمثابه طبقه و در مقابل حاکمیت و نظام بردگی مزدی شان را احساس می‌کنند. خطری که می‌تواند پایه های نظام و حاکمیت شان را نشانه رفته و بمصاف بطلبد.

## ”گور پدر کارگر“

### مصطفی اسدپور



سرمایه دار ایرانی برماتب دروغین تر و مهوع است. همه هنر حضرات در اینستکه مانند گرگ وحشی به جان کارگر افتاده اند. در ایران نه معجزه ای در کار بوده و نه کسی از تخم و ترکه "بهتران" طبقه بورژوا ظهور کرده است. اینرا همگان میدانند، اما درست همانند تاریخچه کوره های آدمکشی هیتلر، باید هزاران هزار بار دیگر جار زد همه اکسیر طلایی جموری اسلامی در این خلاصه میشود که زبان گویای کارگر را از حلقومش بیرون کشیدند، او را به سیئه دیوار کوبیده و کت بسته به بازار کار سپردند. یکبار دیگر از خود

بپرسیم، که چگونه در شهر فرنگ جناحها و کشمکشهای رژیم جمهوری اسلامی، دست اندرکارانش در مقابل کارگر همگی همخط، متحد از آب درآمده اند؟ در عرض سی سال گذشته از صدقه سر این حکومت وجب به وجب آن کشور در خدمت تولید بر کرده کارگر بکار گرفته شده است. زیر هر سقف ممکن و با هر ماشینی که بتوان به گردش در آورد، سراسر آن سرزمین به بنگاه بخت آزمایی هر سرمایه دار تازه پا تبدیل شده است. مگر چند جای دنیا دولت و مجلس و متولیان دین مبین دست در دست هم کارگر رسما محکوم به معاش زیر خط فقر، کارگر رسما محروم از هر گونه حمایت قانونی را به دست رویاهای سود جویانه هر تازه از راه رسیده ای میسپارند؟ مگر چند جای دنیا میشود کارگر را بکار کشید، به میل خود، راست شکم دستمزد را نپرداخت، و بعد هم آژان را بجان کارگر گرسنه و بی پناه کیش کرد؟ در کدام جنگل دنیا است که میتوان در آن جهنم دره ای باسم کارخانه برپا کرد، عمدانده کارگر را به کام مرگ فرستاد، و روز بعد با یک صلوات دوباره کرکه ها را بالا کشید؟

جامعه ایران تجلی حاکمیت منطقه سود سرمایه داری است. ماشین عظیم اقتصادی و تولیدی در آن جامعه، از مراکز سوپر مدرن پتروشیمی عسلیوه تا معادن مس

اول مه هرسال بر مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران تاکید می‌کند. اما این سنت و این تاریخ و اول مه های کارگران در طول یک قرن اخیر توسط گرایشات و احزاب غیر کارگری و تشکلهای فرمیسستی درون طبقه کارگر از محتوای مبارزه طبقاتی و ضدسرمایه داری و آرمانخواهی طبقاتی تهی شده و به نمایش و آکسیون های فرمال ملال آور تبدیل گشته است. رهبران رفرمیست اتحادیه های کارگری و فعالین احزاب چپ و سوسیال دمکرات در این روز بعنوان سخنگویان آشتی طبقاتی و حد اکثر گلابه هایی شرم آور از نظام و رژیم های سرمایه داری ظاهر می شوند. اول مه در این سنت ها هیچ خطری برای سرمایه داری و هیچ ادعانامه ای برای حذف و کنار نهادن این نظام را خاطر نشان نمی سازد. اول مه در ایران هم سرنوشتی مشابه داشته است. از طرفی سرکوب استبداد دولتی مدام بر بالای سر طبقه کارگر قرار گرفته و ایجاد تشکلهای کارگری ممنوع گشته است. از طرف دیگر، در طول چند دهه، تشکلهای دولتی خانه کارگر و شوراهای اسلامی و دیگر نهادهای وابسته به سرمایه داران، اول مه را به روز تقدیس نظام کار مزدی و مستضعف پناهی دولت سرمایه داران تبدیل کرده اند. در مقابل این وضعیت سنت چپ غیرکارگری هم، بجای تلاش برای متحد و متشکل کردن کارگران در مراکز صنعتی بزرگ و کوچک و در محل های کار و زندگی، آکسیونهای فعالین و گرایشات گوناگون چپ را جانفشین بسیج توده ای کارگران برای ابراز وجود طبقاتی در اول مه های هر سال، کرده اند.

آکسیونهایی که علیرغم بیانیه ها و طرح مطالبات رادیکال، اما هیچوقت نتوانسته و نمی توانند جای خالی میلیون ها کارگر و خانواده های کارگری در میتینگ ها و رژه های خیابانی را گرفته و ابراز وجود طبقاتی کرمان تا کوره پزخانه های میاندوآب همگی با قیمت جان و فرسایش وحشیانه کارگران سر پا ایستاده است. توسعه شگرف تاسیسات و ساختمان سازی در ایران بدون میلیونها مهاجر افغانستانی ممکن نبود. آسمانخرشها، راهها و تاسیسات سی سال اخیر رنگ خون و استثمار ننگین کارگران افغانستانی را بر خود دارد. تاریخ سرمایه داری با استثمار و فرودستی طبقه کارگر عجین است. جمهوری اسلامی گواه گویایی است که این فرودستی مرز و حدی نمیشناسد. نان سر سفره و نفس زنده ماندن کارگر را به کار منوط کرده اند ، اشتغال او را با چندرغاز دستمزد پا در هوا و نسبه گره زده اند، شیره جانش را در بردگی کار میکشند تا بعد لاشه از کار افتاده اش را به آغوش خانواده اش پرتاب کنند. بیمه بیکاری و امنیت در کار نیست اما این هنوز آخر خط هم نیست. میشود خواب و استراحت و زندگی خصوصی را فراموش کرد و به کار کنتراتی خانگی پناه برد، میشود کلیه را فروخت، میشود جگر گوشه را به کار گرفت ( دست کم دو میلیون کودک در آن جامعه بکار مشغولند) میشود به تن فروشی رو آورد، آمار دولتی حکایت از 600 هزار تن فروش و اساسا در مناطق فقیر نشین دارد ...

یک سر سوزن وجدان چنین سرنوشت و رفتاری را حتی با خوک و گاوها قابل تحمل نمیداند. اینها تراژیهای تصادفی فردی آدمهای بخت برگشته نیست. اینها مصائب اجتماعی سازمان یافته، نتیجه مستقیم کارکرد نظام و دولت حاکم است. زندگی تک تک قربانیان این فجایع پرورده جرم جنایی کارفرما و نوایر دولنی باید بحساب بیاید. مسنول مستقیم این مصائب همان کسانی هستند که چشم در چشم کارگر میدوزند، کارگر را مسبب موقعیت خود معرفی میکنند، گستاخانه از کارگر میخاوند صبور باشد! مسببین این سرنوشت همان کسانی هستند که از کارگر انتظار دارند بازار تشریفات انتخابات شان را گرم کند!

سی سال اخیر، و امروز بیش از هر وقت دیگر صاحبان آن جامعه با پتک به مغز هر ساده لوح و ناباور میکوبند که هرگونه امید برای بهبود بیجاست ، امروز بیش از هر زمان صف بورژوازی و جناحهای رژیم هر چقدر هم با هم اختلاف داشته باشند، . تا آنجا که به کارگر مربوط باشد منسجم و متحدند. در آستانه رو در رویی انتخاباتی، قبل از بستن شمشیرها از رو، دشمنی نفرت انگیز مشترک سی ساله شان علیه کارگر را مشترکا در قالب قانون کار، و قانون بیمه بیکاری و قانون بیمه های اجتماعی به تصویب رسانده اند. متن سوپر ارتجاعی این قوانین در واقع پلاتفرم اجرایی مملکت برای یکی دو نسل دیگر است. "قابلیتهای" جمهوری اسلامی در "خدمت" به جامعه کارگری بسیار بیشتر از اینهاست؛ فراموش نکنید که با اهدای عنوان "کارگران جنسی" راه را در حفظ حرمت "شغل" جنبد و در حال توسعه تامین معاش باز کرده اند! متولیان مذهبی هم قبلا با تعدیل قوانین صیغه حق خود را ادا نموده بودند. شهرداری تهران نیز با اعلام جشنواره "کودکان نان آور" خدمات ارزنده ای را برای سربلندی این "کارگران" و بیش از آن برای سربلندی کارفرمایان شریف مربوطه ارائه کرده بود! از خود بپرسیم در محاسبات آتی اینها مگر قرار است تن فروشی و کار

کارگران را پر کنند. این سنت نه تنها نقطه اتکا و قدرتی برای کارگران نبوده است، در عوض در یک توازن قوای نامناسب با جنگ و گریزهای خیابانی و با پناه بردن به نقاطی در خارج از شهرها و دامنه کوهستان ها، عملا به نقطه ضعف کارگران تبدیل شده که کم ترین تاوانش تحمل تعقیب و دستگیری و زندان رفتن فعالین کارگری است که از حمایت توده ای کارگران بی بهره مانده اند. هر آکسیون و خودنمایی ای در غیاب ابراز وجود توده وسیع کارگران و بعنوان پشتوانه ای در حمایت از رهبران و فعالین درون صفوف خود، نتیجه ای بهتر از آنچه که تا کنون داشته است را نخواهد داشت. در آستانه اول مه 2013 و 11 شهریور 1392 در ایران، کم ترین توقعی که از رهبران و فعالین کارگری انتظار می رود این است که تمام تلاش خود را وقف متحد ساختن و بسیج کارگران در مراکز صنعتی بزرگ و کوچک و در محلات کارگری ساخته و توده عظیم کارگران هر مرکز و یا مراکز مرتبط کارگری را حول شعار کارگران جهان متحد شوید، در اول مه جمع آورند. تعیین اشکال مختلف ابراز وجود طبقاتی کارگران در مراکز کار و محلات کارگری و بهمراه خانواده های کارگری را خود رهبران و فعالین کارگری می توانند تعیین کنند. این تلاش های متحد و بسیج کننده به اجازه دولت و یا دخالت نهادهای دولتی به نام کارگران، نیاز ندارد. اول مه روز کارگر است. روزی است که طبقه کارگر متحد، دناوم مبارزه طبقاتی را تا در هم کوبیدن نظام بردگی مزدی به جامعه و به سرمایه داران اعلام و گوشزد می کند. و مبشر رهایی بشر از مشقات نظام ظالمانه و استثمارگر و سرکوبگر سرمایه داری و گشودن افق جشن کارگران و محرومان جامعه خواهد بود.

کردکان تا کجا دامنه باز کند؟

طبقه سرمایه دار در ایران و بهمراه دولت فخیمه آینده هولناکی را برای کارگران و مردم زحمتکش جامعه دیده است. مصوبه دستمزدهای سال آینده دولت مصداق قاطعی بر این بود که ابتدا شوخی در کار نیست. در مصوبه دستمزد سال 92 رسما و در مقایسه تورم ها، دستمزد 11 میلیون کارگر مشمول را کاهش دادند. کدام دولت یا حزبی را در گوشه و کنار دنیا سراغ دارید که در بدو ورود به یک جدال انتخاباتی به دستمزد دوازده میلیون کارکن جامعه حمله کند و به ریش آنها بخندد؟

بدون صدا و افق کارگری، در غیاب ادعای کارگر جامعه به یک منجلاب تبدیل میشود. ایران امروز با میداناری دشمنی با کارگر عمق و صحت این حکم را جلوی چشم قرار میدهد. در ایران یک منجلاب اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تمام عیار در جریان است. از بورژواهای وطنی و بخصوص نوع جمهوری اسلامی آن انتظار زیادی در میان نبوده، اما تصویر معوج از آزادی و حقوق اجتماعی، فضل فروشیهای صد من یک غاز اقتصادی برای انکار نقش و آلترناتیو کارگری خونتان را بجوش میآورد.

جامعه ایران در حسرت اعفاض و ابراز وجود کارگران میسوزد. آیا این انتظار بیجایی است که با اعلام سطح دستمزدها و در اعتراض به این حمله کارگران دهها کارخانه بزرگ دست از کار بکشند، در اجتماع جزئی کارخانه در سخنرانیهای خود یقه دولت را بگیرند و عزم راسخ خود برای تجمعات اعتراضی بعدی را اعلام بدارند؟ آیا انتظار بیجایی است که کارگران در اجتماعات بزرگ و کوچک، از طریق شب نامه ها و نوشته های اینترنتی و بطرق مختلف با زبان خود دهان پاره گوی رسانه های مدافع سرمایه و دولت را به گل میگرقتند؟ آیا مردم آن جامعه حق ندارند این سکوت مراکز کارگری را عار بدانند؟ آیا وقت آن نرسیده است که کارگران مشتی را که از فرط خشم در حسرت زندگی بهتر در گوشه خانه به دیوار میکوبند، اینبار با جمع کارگران رو به کارفرما و مصوبات دولتی نشانه روند؟ سایه سرکوب بر سر کارگران سنگینی غیر قابل انکاری دارد؛ اما آیا نشدنی است که مردم آن جامعه از زبان صدها محافل کارگری بشنوند و بخوانند که کارگر خود را آماده میسازد، که کارگر مبهوت نست، که قامت آلترناتیو کارگری در مقابل دلقک بازیهای بورژوا-ناسیونالیستهای تازه روی آینده جامعه شمشیر خواهد زد. آیا واقعا انتظار بیجایی است که کارگران دهها مرکز کارگری در مقابل چسناله های کارگرپناه شعبات سبز و شرکا یکبار برای همیشه سد بسازند؟

آینده آن جامعه و جمهوری اسلامی به طبقه کارگرو پاسخی که به سوالات فوق میدهد گره خورده است. نکته قابل توجه در اینستکه حتی رسانه ها و مقامات دولتی از نبود تشکلهای مستقل کارگری میگویند. انتظار برای ظهور یک تشکل سراسری مستقل هیچ چیز جز سر دواندن کارگران و حواله دادن آنها به فدای نامعلوم نیست. واقعیت اینستکه همین امروز در جمع کارگران کارخانه و محله خود متشکل است. باید این اجتماع و قرت نهفته در آن را شناخت و تقویت کرد. طبقه کارگر چاره ای بجز سد بستن در مقابل جنون افسار گسیخته سرمایه و جمهوری اسلامی آن ندارد.

اول مه روز ابراز وجود طبقاتی کارگران به مثابه یک طبقه اجتماعی است. روزی که طبقه کارگر در اقصی نقاط جهان درمراکز بزرگ کارگری تا کارگاه ها و معادن و در بخشهای خدمات و بیمارستان ها و در محل های کار و زندگی ادعانامه کارگری را علیه سرمایه داران به جامعه اعلام می‌کنند. اعلام می‌کند که نظام سرمایه داری نظامی واژگونه است و باید آن را بر قاعده خود نشانند. نظام سرمایه داری نظام حاکمیت اقلیتی مفت خور که برگرده اکثریت انسان های شریف جامعه استوار گشته است را باید برانداخت و جامعه ای نوین پایه گذاری کرد. جامعه ای که در آن استثمار کارگران توسط سرمایه داران بر افتاده است. نظامی که انسان کالا نیست، تولید در خدمت جامعه و برای نیاز جامعه است نه برای کسب سود سرمایه داران. نظامی که مبنایش بر انسان استوار است. انسانی که مالک محصولات تولیدی خود است. نظامی که در آن تبعیض و ستم و استثمار و فقر و تقسیم انسان به زن و مرد و این و آن قوم و ملت و مذهب و غیره جرم است. نظامی آزاد و برابر. نظامی فاقد فقر و فحشا و دروغ و ریاکاری و استبداد و سرکوب. اول مه برای سرمایه داران اما روز و خیر خوشی نیست. خطری برای نظام های سرمایه داری در جهان است. روزی به نام کارگر و برای کارگر و روزی که کارگران در همه کشورهای جهان

## پیام عبدالله اوجلان و آینده مسئله کرد

### در ترکیه

**خالد حاج محمدی**



بورژوازی کرد و نمایندگان آن به نام نماینده خود گمارده مردم کرد زبان، بتوانند بر اعتراضات بر حق آنها سوار شوند، بر آن لباس قومی بپوشند و آنرا در جهت منافع خود سوق دهند و خواهان شراکت در قدرت سیاسی شوند. دعوی پ ک ک با دولت ترکیه نیز چیزی فراتر از این نیست. لذا و بر این اساس روزی دولت ترکیه فاشیست خوانده میشود و به نام منافع "ملت" کرد هر نوع کوتاه آمدن در مقابل این دولت "خیانت" به این "ملت" نام گذاشته میشود و زمانی با همان دولت فاشیست، برادرانه میتوان به توافق رسید، دوست بود و برای "برابری و برادری" در یک سنگر تلاش کرد. نامه اوجلان و نوید برابری و برادری با دولت ترکیه، با دولت و سیستمی که دمار از روزگار طبقه کارگر ترکیه در آورده است و تاریخی از کشتار و جنایت علیه بخشی از مردم آن جامعه به جرم "کرد" بودن دارد قابل توجه است. امروز پ ک ک میخواهد با این دولت به هر دلیل و از جمله مشکلاتی که دامنگیرش شده است، توافق کند و امیدوار است در فردای قدرت سیاسی در این جامعه مثل احزاب برادر کرسی و مقامی داشته باشد و بخشی از ثروت و سامان تاراج شده توسط بورژوازی حاکم را بدست آورد و همین کافی است که جهت و تبلیغات خصمانه پ ک ک و اوجلان صد و هشتاد درجه تغییر کند.

تاریخ جنبش "کردایتی" مثل تمام جنبشهای ناسیونالیستی مملو از توافق و سازش و دوستی و دشمنی با دولت مرکزی است. حزب دمکرات کردستان زمانی که امیدوار بود جمهوری اسلامی و شخص خمینی قبول کند که در کردستان ایران بخشی امورات دولت و سپاه پاسداران و ... را به این حزب بسپارد، و آن را در قدرت سهیم کند، به خمینی لیبیک میگفت. در همین دوران و زمانی که شهرهای کردستان توسط دولت مرکزی تسخیر نشده بود، حزب دمکرات نیروهای نظامی آنها را جهت تقویت پادگانها اسکورت میکرد. احزاب ناسونالیستی کرد در کردستان عراق و رابطه آنها با دولت بعث عراق و شخص صدام حسین پر از دوستی و دشمنی از همین نوع است. دوستی و دشمنی آنها با دولتهای جنایتکار حاکم تابعی از میزان شراکت آنها در قدرت حاکمه است. در این زمینه میتوان صدها دوره دوستی و نزدیکی و همزمان جنگ و دشمنی میان دولتهای جنایتکار و مستبد و احزاب ناسیونالیستی کرد را بر شمرد. مسئله کرد در حقیقت کارت ورود این احزاب به عنوان نمایندگان بخشی از بورژوازی کرد به بازی قدرت و سهم خواهی از پول و امکاناتی است که بورژوازی حاکم و دولتهایش از استثمار طبقه کارگر این کشورها کسب میکنند.

تقسیم مردم به کرد و ترک و اشاعه نفاق بر اساس "ملیت" بستری است برای سهم خواهی سیاسی و اقتصادی بورژوازی "ملت" تحت ستم. لذا سیکل جنگ و آشتی، جنگ و مذاکره در میان دولتهای حاکم در ایران، عراق و ترکیه و احزاب

ناسیونالیست کرد، بخشی همیشگی از تاریخ زندگی آنها است. پ ک ک در سالهای اخیر بارها خواهان مذاکره و رسیدن به توافقی با دولت ترکیه بوده است و چند بار به عنوان حسن نیت به دولت ترکیه، یکطرفه اعلام آتش بس کرد. پ ک ک علیرغم بلند پروازیهای اولیه خود و ادعای "نمایندگی" کل مردم کرد زبان در کشورهای منطقه و خواست استقلال و رویای تشکیل کردستان بزرگ، به حکم حقایق تاریخی و موقعیتی که خود داشته است، اکنون چندین سال است که از این ادعاها کوتاه آمده است، و امروز آماده است که اسلحه ها را کنار بگذارد و پروسه "صلح" با دولت ترکیه را دنبال کند. در دوره های قبلی این دولت ترکیه بود که سر سازش و آشتی با پ ک ک را نداشت و خواهان ادامه جنگ تا پاک کردن کل منطقه از "گریلاهای" پ ک ک بود. اینکه امروز چه فاکتورهایی باعث شده است که دولت ترکیه از چنین اقدامی دفاع کند و آماده مذاکره و توافق با اوجلان باشد را نگاهی خواهیم کرد.

**فاکتورهای دخیل در "توافقات" میان**

**ترکیه و پ ک ک**

همچنانکه اشاره کردم این اولین بار نیست که پ ک ک خواهان مذاکره و توافق با ترکیه و پایان جنگ است. اما ترکیه تا کنون حاضر به مذاکره و پایان جنگ با پ ک ک نشده است. لذا سوال این است که چه عواملی باعث شده است که ترکیه درست در این دوره تلاش کند به جنگ با پ ک ک خاتمه دهد. تا جایی که به پ ک ک برگردد، این جریان مثل بقیه احزاب ناسیونالیستی کرد، در شکاف میان دولتهای منطقه زندگی کرده اند. همراه با تشدید اختلاف دولتها، فرجه ای برای ادامه حیات آنها مهیا و با کاهش اختلافات، فضا بر نیروهایش تنگ شده است. واقعیت این است که پ ک ک از طرفی با محدودیتهای جدی در منطقه روبرو است. نه کوههای قندیل مثل گذشته امن است و نه مرزهای عراق و مشخصا کردستان عراق امکانی برای ادامه فعالیت پ ک ک است. حضور پ ک ک در کردستان عراق در چند ساله گذشته باعث اعتراضات احزاب ناسیونالیست کرد عراق شد، تا جایی که رسما علیه پ ک ک دست به اسلحه بردند. امروز با روابط وسیع حزب دمکرات کردستان عراق با دولت ترکیه و قراردادهای مختلف اقتصادی با آن، باز هم محدودیتهای برای پ ک ک افزایش یافته است. علاوه بر این عبدالله اوجلان رهبر پ ک ک به عنوان گروگان در دست ترکیه است. آنچه پ ک ک را امیدوار کرده است که در این مرحله بتواند وارد مذاکره با ترکیه شود فاکتور سوریه و فاکتورهای دیگری برای دولت ترکیه است که به آن اشاره میکنم.

ترکیه در تلاش است با توجه به موقعیت دولتهای اصلی چون ایران و مصر و مشکلاتی که دارند، موقعیت خود در خاورمیانه را به عنوان هم پیمان غرب بهبود بخشد. در دوره اخیر و با تحولاتی که در سوریه در جریان است، ترکیه عملا و رسما در کنار دولتهای غربی علیه دولت سوریه نقش بازی کرده است. جنگ داخلی در سوریه و جدالی که میان انواع دارودسته های مسلح با دولت حاکم در جریان است ادامه دارد. دولت سوریه با موقعیتی که در این دوره داشته است، عملا نیروهای خود را از کردستان سوریه خارج کرده است و این منطقه اکنون تماما در دست "حزب اتحاد دمکراتیک کردستان" است که با پ ک ک رابطه نزدیک دارند. اکنون علاوه بر اینکه دولت بشار اسد کمکهای تسلیحاتی و مالی در اختیار پ ک ک گذاشته است، نیروهای مسلح این جریان در کردستان سوریه مستقر و جبهه جدیدی علیه دولت ترکیه باز کرده اند. ترکیه به عنوان متحد دولت آمریکا علیه بشار اسد، تلاش زیادی کرد که با کمک "جبه النصر" و گروههای مخالف دولت سوریه و اختصاص کمکهای مالی و تسلیحاتی به آنها، کردستان سوریه را از دست پ ک ک و احزاب مسلح کرد خارج کند که موفق نشد. یک خاصیت مهم توافق با پ ک ک برای دولت ترکیه، حداقل ایجاد امکانات بیشتری برای ترکیه و غرب در کمک به جریانات مسلح مخالف بشار اسد است. همزمان مزاحمتهای پ ک ک علیه دولت ترکیه و از طریق کردستان سوریه خاتمه می یابد. لذا یکی از فاکتورهای مهم در این ماجرا تحولات

خاورمیانه و تلاش دولتهای غربی و هم پیمانان آنها در منطقه و از جمله ترکیه برای ساقط کردن دولت بشار اسد است.

علاوه بر این اردوغان تلاش میکند از توافق با پ ک ک به عنوان "حل مسئله کرد" در ترکیه استفاده کند و موانع پیوستن ترکیه به اروپای واحد را از سر راه بردارد. در عین حال این توافقات در هر سطحی صورت بگیرد، امکانی برای حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان در انتخابات ترکیه و گرفتن رای مردم متوهم به پ ک ک به نفع حزب حاکم است. علاوه بر اینها شهرهای اصلی کرد زبان در ترکیه در دو سه سال گذشته مرکز اعتراضات زیادی علیه دولت ترکیه بوده اند. نه تنها مسئله رفع ستم ملی بلکه و بعلاوه ایجاد بهبود در زندگی مردم و اعتراض به بی حقوقی و وضع اقتصادی و... فاکتورهای جدی و مطالبات مردم و خصوصا کارگران و اقشار پایین جامعه بوده است. ترکیه تلاش میکند همزمان از توهمات مردم کرد زبان به پ ک ک در این منطقه علیه اعتراض و مبارزه آنها استفاده کند.

**اوجلان از سازشکاری تا "خیانت" به "کرد"**

میگویند عبدالله اوجلان و پ ک ک عملا تسلیم شده اند، در حل مسئله کرد سازشکاری به خرج داده اند و به "مردم" کردستان خیانت کرده اند! واقعیت این است که حل مسئله کرد، امر نه تنها پ ک ک در ترکیه، بلکه هیچ حزب و جریان ناسیونالیستی نیست. مسئله کرد و تاکید بر ستمگری ملی و انگشت گذاشتن پ ک ک بر بخشی از مصائب مردم کردستان، ابزار مشروعیت دادن به این جریان در میان مردم کردستان و در خدمت شراکت بورژوازی کرد در قدرت است. نه جنگ سی ساله پ ک ک با ترکیه برای حل مسئله کرد و رفع ستم ملی بود تا امروز به آن پشت کرده باشد، و نه توافق امروز آن مربوط به این مسئله است. اینگونه نقدها از پ ک ک یا عبدالله اوجلان اعتراض کسانی است که به نادرست پ ک ک را نماینده مردم کردستان ترکیه و مبارزه آنها را تلاشی برای رفع ستم ملی میدانند. پ ک ک تلاش کرده است، با استفاده از ستم ملی و با سرمایه گذاری کردن بر نفرت عمومی مردم کردستان از دولت ترکیه، اعتراض آنها در خدمت به قدرت رسیدن و سهیم شدن بورژوازی کرد در حاکمیت استفاده کند. مسئله کرد و ستم بر مردم کردستان و برجسته کردن هویت ملی و ناسیونالیستی برای پ ک ک، وسیله تحمیق این مردم و سربازگیری از آنها در خدمت سهم بری بورژوای کرد است. و در این راه حاضر بوده و حاضر است هر بلایی بر سر مردم کردستان بیاید. نه تنها پ ک ک، بلکه کل احزاب ناسیونالیستی در کردستان ایران، عراق سوریه و ترکیه، هیچ زمانی خواهان حقوق برابر برای همه مردم نبوده و نیستند. هیچکدام امرشان حل مسئله کرد و تأمین حقوق برابر برای کلیه شهروندان جامعه و پایان ستمگری ملی نبوده و نیست و لذا طرح اینگونه نقدها از اوجلان و پ ک ک، پوچ و غیرواقعی است. این نقدها نقد بخشی از ناسیونالیسم کرد حال جناح میلیتانت تر و یا جناح چپ همان جنبش است.

**عواقب توافق پ ک ک و دولت ترکیه**

هنوز معلوم نیست که نتیجه مذاکرات اوجلان با دولت ترکیه به کجا میرسد. هنوز رسما دولت ترکیه علنا هیچ تعهدی به پ ک ک نداده است. تا کنون تنها اتفاقی که افتاده است، اعلام خوشنودی دولت ترکیه از پیام اوجلان و قبول آن از جانب پ ک ک است. لذا این پروسه تا کجا پیش میرود و نهایتا به چه منتهی میشود، نامعلوم است. آیا به فرض کنار گذاشتن اسلحه از جانب پ ک ک، فردا دولت ترکیه در شرایطی دیگر و به بهانه ای دست به دستگیری و... فعالین و رهبران اصلی این جریان نخواهد زد؟ آیا تضمینی برای تأمین زندگی و امنیت جانی برای نیروهای مسلح پ ک ک و عدم تعرض دولت ترکیه به زندگی و هستی آنها در کار خواهد بود؟ آیا دولت ترکیه حاضر است شخص اوجلان را از زندان آزاد کند؟ اینها تا جایی که به سرنوشت نیروهای پ ک ک و خصوصا کادر رهبری آنها مربوط است هنوز نامعلوم است. اینکه عبدالله اوجلان در زندان است و در هیچ

# قتل‌های ناموسی در کردستان؛ و فعالیت کمونیسمی که به سرنوشت

## انسان بیربط است!

محمد فتاحی



به ضمیمه این یادداشت گزارش مصاحبه ای است با خانم پروین ذبیحی کنشگر مدنی ساکن مریوان در مورد قتل‌های ناموسی پشت سر هم در این شهر و بقیه شهرهای کردستان. خانم ذبیحی در این مصاحبه میگوید که آمار این فجایع در کردستان و خوزستان بالاست. آدم میماند که در مقابل چنین رخدادهایی چه بگوید؟ در چنین مواردی رسم است که همه منتقدین به افشاگری علیه رژیم اسلامی دست میزنند، دست آخر هم ریشه کنی چنین جنایاتی را حواله سرنگونی رژیم اسلامی کرده و در بهترین حالت، دست آخر به سنت گردن کلفت مردسالار هم سنگی پرتاب میشود.

در همین مصاحبه به زن کشی در کردستان عراق هم اشاره دارد و آمار آنرا در سالهای یک دهه اول "آزادی کردستان" پنج هزار تن ذکر میکند. لابد منتقد جدی تر باید در اینمورد به نقش ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق هم اشاره کند که اولین بارقه های "آزادی" زیر علم آمریکا آزادی بی قید و شرط قتل ناموسی است و "کورد" در آن سربلند و موفق بیرون آمده است. جالب اینکه جوهره زن کشی در ناسیونالیسم کرد از ناسیونالیسم عرب و سیستم صدام حسین هم غلیظ تر است. به ناسیونالیسم کرد و ترک که در این مصاحبه مورد بحث قرار گرفته اند نمیشود خیلی ایراد گرفت، چون ناسیونالیسم اگر ماهیتا ضد انسان است، بویژه به دلیل دفاعش از ناموس مرد مدافع سرسخت ستم بر زن است. خود همین گزارش نشان میدهد که خصومت با زن و یژه اسلام نیست، همچنانکه یژه ناسیونالیسم هم نیست. ناموس پرستی سنت ماقبل اسلام است که توسط سرمایه داری زنده نگاه داشته میشود. همانطوری که مذهب محافظت و تولید و بازتولید میشود و سنن و آداب و رسوم کهن هم محافظت میشوند، چون کل این کثافات سیاسی فرهنگی و عقیدتی عهد عتیقی بیشترین خدمات را به سیستم سرمایه داری میدهند. جالب اینکه طبق گفته خانم ذبیحی آمار چنین فجایعی در کردستان همطراز استان خوزستان در ایران است. وقتی در مورد کردستان

کشور است؟ بپرسید اگر اینجا هم مانند خوزستان تعداد کمونیست ها کمتر می بود، یا حداقل کسی حضور نداشت، آیا تفاوتی به حال انسان ستمدیده می کرد؟ بی شک تمام سوالات فرضی شما در چهارچوبی جواب میگیرد. بپرسید چرا در بعد اجتماعی بی نقش و تأثیرید، وجود خفقان و استبداد مورد اشاره است، فشارهای وزارت اطلاعات مورد اشاره است، بگیر و ببند و هزار و یک مشکل مورد بحث قرار میگیرد. نهایتا هم واقعا

### چرا چنین بود؟

کمونیسم ابزار رهایی بشر است و تاریخا جنبش های عظیمی را هم برای نجات جامعه سازمان داده است. اما کمونیسم ما در سرزمین جنبشی شکل گرفت که ظاهرا حل مسئله زن را به بعداز خودمختاری حواله میداد. میگویم ظاهرا، چون جنبش ملی در قدرت در کردستان عراق اتفاقا بزرگترین دشمنی هایش با زنان را بعداز رسیدن شان به خودمختاری از خود نشان داده است.

در این جنبش، خودمختاری و مقاومت در مقابل تعرض حکومت همه چیز بود، همانطوریکه در کردستان عراق همین بود. هدف آن جنبش کسب امتیازاتی از حکومت مرکزی برای شرکت در حاکمیت در کردستان بود. کمونیسم ما علیرغم هر شعاری در حرف، در عمل همان اهداف همان جنبش را سرلوحه فعالیت های خود کرده بود. ناسیونالیسم کرد و امر مقاومت در مقابل حکومت مرکزی قرار نبود به یک سیستم متفاوتی بیانجامد. قرار نبود حاکمیتی از پایه متفاوت از حکومت مرکزی شکل دهد. به همین دلیل اثرات آلترناتیو بعدی اش در کار سیاسی و حضورش مشهود و ملموس نبود. در غیر اینصورت ما می توانستیم قوانین آلترناتیوی به جامعه زیر سلطه خود اعلام کنیم. میتوانستیم حقوق زن و امر مساوات و برابری را در حد ممکن به جایی برسانیم. میتوانستیم در تغییر فرهنگ جامعه نقش ایفا کنیم، میتوانستیم در هر منطقه ای تمام سیستم سیاسی فرهنگی و اقتصادی را به نفع کارگر و زحمتکش زن و مرد دستکاری کنیم. میتوانستیم شوراها و اتحادیه ها و نهادهای متعدد کارگری شکل دهیم، سازمان های میلیونی زنان را به جان عقب افتادگی اندازیم و جوانان را هم در ابعاد میلیونی برای یک زندگی و فرهنگ و مقاومت و مبارزه و ایفای نقش سازمان دهیم. اینها را ما نکردیم و علیرغم حرف و شعار متفاوت، در عمل نهایتا از سنت ناسیونالیست کرد نبریدیم. برای ما ایستادگی در مقابل رژیم تقریبا کافی بود تا به جایی برسیم، چیزی که ناسیونالیسم کرد هم کم و بیش میخواست.

کسی بطور درخود مقصر بی نقشی کمونیسم و چپ در این منطقه نیست. سنت این نوع کمونیسم همانی است که از سی و اندی سال قبل در این سرزمین کاشته شد؛ سنت آن روز کمونیسمی بود که با جسارت در مقابل رژیم هار اسلامی ایستاد و تا گلوله آخر جنگید. در مقابل قلدری حزب دمکرات کردستان ایستاد و با قدرتی شایسته سر جایش نشاند. زحمتکشان شهر و روستایی را با تمام وجود دوست داشت و عدالت و آزادی برای این جامعه هدف اول و آخرشان بود.

در کنار این نقطه قوت های عالی، علیرغم داشتن قدرت در مناطق تحت نفوذ خود، و دور از سلطه جمهوری اسلامی، و در حالیکه نه خفقانی بود و نه استبدادی، مسئله زن مسئله این کمونیسم نبود. مشغله اش نبود و برای امر زن هم نقشه ای نداشت. لذا در همان روستایی که مقرهای ما مستقر بودند، زن زیر بار فشار و ستم مردسالار کمرش شکسته بود و ما لب نگشودیم. کتکش زدند، شکنجه اش کردند، به زور شوهرش دادند، بیسوادش نگذاشتند، و هر چه بلا بود سرش آوردند و ما و سنت آن کمونیسم ما کاری به کارش نداشت. متأسفانه آنروز، در آن جامعه کسی از ما نپرسید در حالیکه شما همه کاره این منطقه اید، چرا زن زیر سلطه شما همان انسان بی حقوقی است که هر جای دیگری؟ شخصا نمیدانم چه جوابی برایش داشتیم ولی نه این سوال طرح شد و نه ما به فکر جوابش بودیم؟ یادم هست که سال 1366 بود، در همین منطقه مریوان که خانم پروین ذبیحی فعالیت میکند، همراه گردان کاک فواد بودم. روزی یکی از رفقای مسئول تعریف کرد که در فلان روستا، مردی زتش را از خانه بیرون کرده بود، و قبل از خروج زن، دندان های مصنوعی او را از اش گرفته بود، گفته بود اینها را خودم پول دادم برایت درست کنند. و زن را بی دندان از خانه اش به خانه پدری اش روانه کرده بود. مثلا این از موارد متعددی بود که ما نسبت به آن هیچ حساسیتی نشان نداده بودیم. در این مورد و صدها و هزاران مورد این چنینی، اولا قضایا به گوش ما که در جنگ بودیم نمی رسید، یا دیر میرسید. ثانيا گوش شنوایی هم نداشتیم کسی چنین دردش را نزد ما بیاورد و راه حل پیدا کند، ابزار و ارگان

هر جا برسد، شرط اول هر فضای آزاد و متمدنی، باز کردن در زندانهای ترکیه و آزادی همه زندانیان سیاسی است. تامین وسیعترین آزادیهای سیاسی، حق اعتراض و تشکل و اعتصاب و تحزب و تامین عملی آن، وظیفه دولت ترکیه است. مردم حق دارند به بردگی، به اختناق و به استبداد حاکم اعتراض کنند و علیه آن و برای مطالبات خود دست به هر تجمع و اعتراضی بزنند. خواست رفع ستم ملی و حل مسئله کرد در ترکیه و از طریق رفراندمی آزاد در میان مردم کردستان کماکان و تا حل کامل آن خواست و مطالبه طبقه کارگر چه در کردستان و چه در سراسر ترکیه است. سی سال جنگ و خونریزی در کردستان ترکیه که عامل و بانی اصلی آن دولت ترکیه است، علاوه بر هزینه انسانی بزرگ آن برای آن جامعه، لطماتی جبران ناپذیر به مردم زده است. امروز که دولت ترکیه و پ ک ک دم از توافق و صلح میزنند، پرداخت خسارت به مردمی که عزیزان خود را در این جنگ از دست داده اند، به مردمی که زیانهای سنگین مالی و انسانی دیده اند، وظیفه دولت ترکیه است. و همزمان برداشتن فضای نظامی و بیرون کردن نیروهای نظامی و امنیتی از محل کار و زندگی مردم که تا کنون به بهانه جنگ با پ ک ک پیش رفته است، باید خاتمه یابد و به پادگانها و اماکن خود بازگردند. اینها اولیه ترین مطالباتی است که حق مردم ترکیه، حق مردم "کرد زبان" در این جامعه است تا امکانی برای نفس کشیدن و تامین فضایی برای اتحاد در میان مردم ترکیه و خصوصا طبقه کارگر را تامین میکند.

فرصت برای تثبیت موقعیت خود از جمله در کردستان ترکیه استفاده کند. ترکیه از جمله تلاش میکند از این فرصت برای خلع سلاح کل مردمی بپردازد که به دلایل بسیار روشن تاریخی و برای دفاع از زندگی خود مسلح شده اند. اینکه مردم در کردستان ترکیه چقدر میتوانند در مقابل تعرض دولت مرکزی از حقوق خود و از جمله حق داشتن اسلحه برای دفاع از زندگی خود دفاع کنند، بستگی به توازن قوایی دارد که بورژوازی حاکم در ترکیه در مقابل طبقه کارگر و کل مردم ناراضی در این کشور دارد.

### آینده مسئله کرد در ترکیه

همچنانکه اشاره رفت جنگ و صلح دولت ترکیه با پ ک ک ربطی به حل مسئله کرد و تلاش برای رفع ستمگری ملی ندارد. "صلح" عبدالله اوجلان و دولت ترکیه با هر عواقبی که امروز به همراه بیاورد، در عین حال پروسه ریختن توهمات به نسبت پ ک ک و ناسیونالیسم کرد در میان مردم کردستان است. پیام اوجلان و "توافق" پ ک ک و ترکیه (البته اگر به سرانجامی برسد) بار دیگر بی ربطی ناسیونالیسم کرد به رفع ستمگری ملی را نشان میدهد. ستمگری ملی و ادامه آن غده سرطانی است که همراه خود ناسیونالیسم کرد را بازتولید میکند و امکان میدهد تا بورژوازی کرد و احزاب نماینده آنها با آویزان شدن به آن، مبارزات برحق مردم کردستان را در خدمت اهداف ارتجاعی خود جهت دهند. خاتمه دادن به ستم گری ملی و تامین

شرایطی نمیتوان حرف و تصمیم کسی که جان و هستیش گرو گرفته شده، را جدی و به عنوان نظر و تصمیم او قلمداد کرد، کاملا درست است. آنهم اوجلانی که حکم اعدام گرفته است و بعدا این حکم به زندان ابد تعدیل یافته است. اما هرچه هست امروز تصمیم عبدالله اوجلان از جانب رهبری پ ک ک و فرماندهی نظامی آنها تائید شده است. اینکه پ ک ک و رهبر زندانی آنها نوید دمکراسی و برابری میان مردم ترکیه را در اثر توافق خود با دولت فاشیست ترکیه را میدهد، همان اندازه حقیقت دارد که ادعاهای تا کنونی خود ترکیه. اما و مسلم اینکه از فردا و این بار تحت نام خاتمه مسئله کرد، تلاش میکنند مردم محروم و اعتراضات بر حق آنها برای رفع ستم ملی و برای بهبودی در زندگی خود را سرکوب کنند. بدون تردید سرکوب طبقه کارگر ترکیه و خصوصا سرکوب هر اعتراض انسانی و بر حق در مناطق کرد نشین ترکیه کماکان در دستور بورژوازی حاکم و دولت ترکیه است. سوال این است که در فردای "صلح" پ ک ک و دولت ترکیه، نیروهای این حزب در این سرکوب چه نقشی به عهده خواهند گرفت. نقش پ ک ک در سرکوب طبقه کارگر ترکیه و در سرکوب اعتراضات مردم کرد زبان بستگی به میزان سهمی است که ترکیه برای این جریان در حاکمیت قائل است و باید اینرا دید.

دولت ترکیه مثل هر دولت بورژوایی تلاش میکند به حاکمیت خود و ادامه ستم و استثمار طبقه کارگر ترکیه و مردم محروم ادامه دهد. تلاش میکند از این





# زلزله زدگان بوشهر را تنها نگذاریم!



© Reuters

مردم آزادیخواه!

مستقل را سازمان داد، و کمکهای جمع آوری شده را خود مستقیم و به کمک مردم در منطقه بدست آنها رساند، میتوان به حس عمیق بشر دوستی مردمی که حاضرند از نان شب خود بزنند و به قربانیان زلزله کمک کنند اتکا کرد. میتوان امروز هم کمیته های امداد و کمک رسانی را در محلات، دانشگاه و کارخانه و در محل برای توزیع آن میان مردم محروم، ایجاد کرد و به یاری مردم شتافت.

حزب حکمتیست ضمن تسلیت و ابراز همدردی عمیق با بازماندگان قربانیان زلزله از هیچ تلاشی برای حمایت و کمک به زلزله زدگان بوشهر کوتاهی نخواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست  
۲۱ فروردین ۱۳۲۹ - ۱۰ آوریل ۲۰۱۳

روز سه شنبه ۲۰ فروردین زلزله ای با قدرت ۶ ریشتر شهر ۶۰ هزار نفری "کاکلی" در استان بوشهر را به لرزه درآورد. به فاصله یکساعت دستکم ۳۰ زمین لرزه به شدت های سه تا پنج ریشتر و در فاصله یکروز ۱۲۹ پس لرزه دیگر در این منطقه گزارش شده است.

طبق گزارشهای منتشر شده مجموعاً ۵۰ شهر و روستا با جمعیتی حدود ۱۰۰ هزار نفر تحت تاثیر این سلسله زلزله ها قرار گرفته اند. به گفته خبرگزاریها کوه «در اطراف "کاکلی" ریزش شدید داشته است، ۲۵ روستا بالای ۵۰ درصد تخریب شده اند و دو روستای "باغان" و "سنا" کاملاً با خاک یکسان شده و صددرصد ویران شده اند. برق و آب منطقه قطع شده است و به گفته نمایندگان صلیب سرخ تعدادی از زلزله زدگان در زیر آوار محبوس مانده و از آنجائیکه ارتباطات تلفنی در بسیاری از مناطق زلزله زده قطع شده است و هنوز اطلاعات کافی از میزان کشته و زخمی در بسیاری از روستاهای منطقه در دست نیست. علیرغم این اعلام کرده اند که عملیات

رژیم در مورد خطرات و عواقب بعدی زلزله در این مناطق از خطر مرگ در اثر کمبود آب، مارگزیدگی، شیوع بیماری های واگیر هشدار میدهند. زلزله تمام شده اما عواقب آن ابعاد فاجعه را چندین برابر میکنند. در شرایطی که خود رژیم آمار آوارگان را بیش از ۱۰ هزار نفر اعلام میکند، در بوق و کرنا کردن ارسال امکانات برای اسکان ۳۰۰۰ خانواده بعنوان کمک، تنها برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت در مقابل زندگی مردمی است که قبل از هر چیز قربانی بی ارزشی انسان در این مملکت اند. در کنار آن با بیشرمی از اعزام نیروهای انتظامی برای حفظ آرامش و امنیت منطقه حرف میزنند!

**تجربه بم و آذربایجان نشان داد که علیرغم ممانعت جمهوری اسلامی میتوان کمک رسانی**

**مستقل را سازمان داد، و کمکهای جمع آوری شده را خود مستقیم و به کمک مردم در منطقه**

**بدست آنها رساند، میتوان به حس عمیق بشر دوستی مردمی که حاضرند از نان شب خود بزنند**

**و به قربانیان زلزله کمک کنند اتکا کرد.**

**میتوان امروز هم کمیته های امداد و کمک رسانی را در محلات، دانشگاه و کارخانه و در محل**

**برای توزیع آن میان مردم محروم، ایجاد کرد و به یاری مردم شتافت...**

این قتل‌ها در مناطق کردستان و خوزستان اتفاق افتاده است.

پروین ذبیحی می‌گوید از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ در کردستان عراق پنج هزار زن عراقی، کشته شده، خودسوزی کرده و سنگسار شده‌اند. به گفته این فعال زنان، بسیاری از خودسوزی‌ها نیز به اجبار خانواده صورت می‌گیرد. به عنوان مثال در یک مورد دختری در سنندج با دوست‌پسرش به سان‌دوچ فروشی می‌رود؛ پدر دختر بعد از دیدن این صحنه او را وادار به خودسوزی می‌کند.

در موارد دیگر نیز سخت‌گیری‌های خانواده، دختر را به سمت خودسوزی سوق می‌دهد. یکی از مواردی که خاتم ذبیحی در مورد آن با دویچه وله سخن می‌گوید، مربوط به دختر ۱۳ ساله‌ای به نام پریا رحمتی است. وی یک هفته قبل از قتل زعفران محمدی در مرپان خودسوزی کرده است. پدر و مادر این کودک ۱۳ ساله از هم جدا شده بودند. او که با پدرش زندگی می‌کرده، هیچ گونه آزادی نداشته به طوری که حتی لباسش را نمی‌توانسته خودش انتخاب کند و اجازه دیدار با مادرش را هم نداشته است. این دختر در نهایت دست به خودسوزی می‌زند.

پروین ذبیحی می‌گوید: «کسانی که به محل رفته بودند تعریف می‌کردند که این دختر چندین بار کبریت آتش زده و دوروبرش پر از چوب کبریت بوده؛ حالا یا می‌ترسیده یا دلش می‌خواست کسی بیاید و جلوی او را بگیرد. مدام این کبریت‌ها را آتش زده و خاموش کرده و بالاخره هم خودش را می‌سوزاند.» (پروین ذبیحی در کنار سایر عوامل، "روابط عشیره‌ای" حاکم بر برخی مناطق را علت وقوع قتل‌های ناموسی می‌داند: «در این مناطق عشیره حرف اول را می‌زند. اگر رئیس عشیره گفت این زن باید کشته شود، باید کشته شود. منتها در کردستان ایران رئیس عشیره نیست، اینجا رئیس خانواده است؛ پدر است، پسر است، برادر است، پسرعموست و مردهای نزدیک فامیل که فرمان قتل زن را صادر می‌کنند.»

قتل ناموسی رخ داده که مقتولان زن بودند؛ دو مرد نیز در پیرانشهر قربانی قتل ناموسی شدند. پروین ذبیحی ضمن اعلام این آمار تأکید می‌کند که این‌ها مواردی هستند که او در جریانش قرار گرفته و ممکن است تعداد واقعی قتل‌های ناموسی از این‌ها بیشتر باشد. این فعال مدنی می‌گوید تا چند سال پیش تعداد این قتل‌ها در منطقه مرپان کمتر شده بود و علت این امر نیز به نظر او فعالیت نهادهای مدنی در این منطقه بود: «قبلاً ما در اعتراض به این قتل‌ها فعالیت‌های زیادی داشتیم و برای اولین بار در اعتراض به این نوع قتل‌ها در روستاهای مرپان جلسه برگزار کردیم. حتی خانواده‌ها به خاطر اینکه از لحاظ اجتماعی زیر سؤال نروند، کمی احتیاط می‌کردند. ولی به خاطر شرایط ویژه کنونی که دست و بال ما مثل گذشته باز نیست، تعداد این قتل‌ها افزایش پیدا کرده است.»

او می‌گوید تا چند سال پیش وبلاگ‌ها و سایت‌های زیادی در این منطقه فعالیت می‌کردند و به محض اینکه قتلی اتفاق می‌افتاد، درباره آن اطلاع‌رسانی می‌کردند و اعتراضات مدنی را سامان می‌دادند. این‌ها روی افکار عمومی مردم تأثیر می‌گذاشت به طوری که به گفته وی کسانی که ممکن بود دست به چنین اعمالی بزنند، از ترس اعتراضات اجتماعی و اینکه خود و خانواده‌شان انگشت‌نما نشوند، از این کار منصرف می‌شدند.

پروین ذبیحی خود از طریق حرف‌زدن با خانواده یک دختر و تأکید بر اینکه اگر قتل صورت بگیرد، خانواده در پی اعتراضات اجتماعی انگشت‌نما خواهد شد، توانسته جلوی وقوع قتل را بگیرد.

قتل ناموسی فقط مختص کردستان ایران نیست از پیرانشهر و بانه و مهاباد و سنندج تا مرپان و اهواز و کردستان عراق و ترکیه، زنان قربانی روابط سنتی و قبیله‌ای هستند. بر اساس گزارش نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، تنها در سال ۱۳۸۸ در شهر اهواز ۱۵ زن قربانی قتل ناموسی شدند. بر اساس همین گزارش، در سال ۱۳۹۰ در کل ایران ۳۴۰ زن قربانی قتل ناموسی شدند. بیشتر

کنشگران مدنی و حقوقی با ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی به خوبی آشنا هستند. بر اساس این ماده قانونی هرگاه مردی زنش را با مرد دیگری در بستر ببیند و علم به عدم مخالفت زن داشته باشد، می‌تواند هردوی آنها را بکشد. ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی نیز تصریح کرده که پدر و جد پدری به خاطر کشتن فرزند قصاص نمی‌شوند. این دو ماده قانونی راه را برای قتل‌های ناموسی که اکثراً توسط اعضای خانواده صورت می‌گیرند، باز گذاشته است. البته در کنار قانون، سنت و عرف نیز مجازات قاتلان ناموسی را دشوار کرده است. پروین ذبیحی با تأکید بر اینکه از مخالفان مجازات اعدام است و معتقد است که قاتل نباید اعدام شود، می‌گوید: «اینجا شاکلی خصوصی معمولاً بعد از پدر، مادر است. اگر مادر رضایت دهد، قاتل مجازات نمی‌شود و مادر هم معمولاً با چشم‌گریان و دل‌خونی‌ها رضایت می‌دهد چون نمی‌خواهد یک قتل دیگر یا یک زندان طولانی‌مدت در خانواده اتفاق بیفتد. اگر هم مثلاً پدر یا برادر مقتول چند سال در زندان بماند، در اثر فشار بیش از حد اطرافیان، مخصوصاً از سوی خانواده پدری، بالاخره مادر مجبور می‌شود رضایت دهد.»

قتل ناموسی شدند. ۱۵ قتل ناموسی هم در سال ۱۳۸۸ در اهواز روی داده است. پروین ذبیحی از روابط سنتی ریشه‌دار و "جامعه‌پذیری" این قتل‌ها می‌گوید. روز ۸ مارس (۱۸ اسفند) و هم‌زمان با روز جهانی زن، یک زن در شهر مرپان به دست پدرش به قتل رسید. زعفران محمدی از همسرش جدا شده بود و قصد ازدواج با مرد دیگری را داشت اما خانواده او با این موضوع مخالف بودند. این زن با مرد مورد علاقه‌اش فرار می‌کند و با هم به خانه او می‌روند. پدر مرد به پدر زعفران خبر می‌دهد که دخترش آنجاست. پدر به آن خانه می‌رود و دخترش را با دست خود خفه می‌کند؛ جنازه او را به روستای خودش می‌برد و در میدان روستا به همه اعلام می‌کند که «این لکه تنگ را از دامنم پاک کردم.»

پروین ذبیحی، کنشگر مدنی ساکن مرپان، به دویچه‌وله می‌گوید که پدر زعفران از مدت‌ها قبل زیر فشار افکار عمومی بوده و مردم روستا مدام دخترش را به رخ او می‌کشیدند و می‌گفتند دختر تو با وجود داشتن ۵ فرزند با یک پسر جوان ارتباط دارد. به گفته این فعال حقوق زنان، در آن منطقه «جامعه‌پذیری» قتل‌های ناموسی یکی از مشکلات اساسی کنشگران مدنی است: «مرپان یک منطقه کاملاً عشیره‌ای است. درست است که شهر است، منتها شهر ما در مرحله گذر از سنت به مدرنیسم است و فرهنگ بومی منطقه خیلی وقت‌ها پذیرای این مسئله هست و مردم فکر می‌کنند با این قتل‌ها آبرویشان برمی‌گردد. خیلی‌ها هم خانواده را به قتل تشویق می‌کنند و البته خیلی‌ها هم نه.»

پروین ذبیحی به مورد دیگری از این نوع قتل‌ها اشاره می‌کند؛ خواهری ۱۲ ساله که از برادر ۱۴ ساله‌اش حامله شده بود. خانم ذبیحی با پدر این دختر حرف زده و به او گفته این دو کودک هر دو قربانی هستند اما پدر گفته مردم به من فشار آورده‌اند تا در نماز جمعه اعلام کنم که هردوی این‌ها باید سنگسار شوند.

وقتی قانون از قتل ناموسی حمایت می‌کند

## از حزب حکمتیست میپرسند!

### با ثریا شهابی



مقدمه: حزب حکمتیست، سیاست ها و اقداماتش مورد سوال قرار میگیرد و تعدادی در این موارد اظهار نظر میکنند و یا انتقاداتی مطرح میکنند. تحت عنوان "از حزب حکمتیست میپرسند"، نشریه کمونیت در هر شماره یک یا چند مورد از این سوالها را انتخاب میکند و با توجه به مضمون و محتوا، آنها را با مسئولین و کادرهای حزب در تشکیلات های مختلف در میان میگذارد و پاسخ های آنها را منتشر میکند. در این شماره یکی از این سوالات را با ثریا شهابی از اعضا کمیته مرکزی حزب، در میان گذاشته ایم. این سوال و جواب را میخوانید.

**سوال: مسئله برهنگی، و بخصوص برهنگی زنان، و استفاده از این شیوه برای اعتراض و مبارزه سیاسی، یکی از مسائلی است که در میان جریانات مختلف سیاسی، بخصوص در میان اپوزیسیون در داخل و خارج کشور، مطرح است. و از آن بنام "جنبش نوین زنان و جنبش برهنگی در اعتراض به ستم علیه زنان" نام میبرند. از طرف دیگر این مسأله با مخالفت برخی جریانات فمینیستی که استفاده از برهنگی برای اعتراض، برای زنان، را کمک به گسترش "ابژه جنسی" بودن زنان آنها و به نوعی کمک به صنعت پرنوگرافی زنان میدانند، روبرو شده است. حزب حکمتیست در این مورد اظهار نظری نکرده است. آیا حزب حکمتیست در این مورد "بی موضع" است؟ نظر شما در مورد خود مسأله و استدلالهایی موافقین و مخالفین مسأله چیست؟ در عین حال، عدم شرکت فعال حزب حکمتیست در این کمپین های اعتراضی را چگونه توضیح میدهید.**

**ثریا شهابی:** حزب حکمتیست در این مورد "بی موضع" نیست. موضع ما در برنامه ما روشن است. در بخش ۲ فصل سوم، در قسمت حقوق و آزادی های فردی و مدنی ما صراحتاً گفته ایم که: حزب کمونیت کارگری - حکمتیست در عین حال برای تحقق و تضمین وسیع ترین حقوق فردی و مدنی در جامعه موجود مبارزه میکند. از جمله این حقوق و آزادی های انکار ناپذیر و غیر قابل نقض عبارتند از:

- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تحزب و تشکل.

- آزادی کامل و بی قید و شرط انتقاد و نقد آزادی انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی و ایدئولوژیکی جامعه. لغو هر نوع ارجاع در قوانین به باصلاح مقدسات ملی و میهنی و مذهبی و غیره بعنوان عامل محدود کننده آزادی نقد و اظهار نظر مردم. ممنوعیت هر نوع تحریکات و تهدیدات مذهبی و ملی و غیره علیه بیان آزادانه نظرات افراد.

- آزادی بی قید و شرط انتخاب لباس. لغو هر نوع شرط و شروط رسمی و یا ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی. ممنوعیت هر نوع تبعیض و یا اعمال محدودیت بر مبنای پوشش و لباس مردم.

تصور نمی کنم شما سندی آزاد اندیشانه تر از برنامه ما، برنامه یک دنیای بهتر، پیدا کنید. این درحالی است که امروز در برخی از پیشرفته ترین جوامع غربی، چون انگلستان و آمریکا و کانادا، به جز در کارناوال یا برنامه مشخصی که به شما اجازه برهنه شدن داده شده باشد، شما اگر در خیابان و یا حتی گاه در حیاط خانه تان برهنه ظاهر شوید پلیس قانونا میتواند شما را دستگیر کند و دستگیر میکند. خواه اینکه کسی بعنوان اعتراض برهنه شده باشد و یا مثلاً برای به اصطلاح "حمام آفتاب" گرفتن!

با این مقدمه میخوام بگویم که موضع حزب ما روشن است. ما نه تنها با برهنه ظاهر شدن مردم در جامعه، آحاد مردم، زن و مرد، فردی یا جمعی،

مردسالارانه ای است که به کمک مذهب و دولت و سیستم قضایی، از شهروند درجه دو بودن زن، برای یک نظام اقتصادی معین - سرمایه داری، اقیانوس بی کرانی از ثروت ساخته است. جریانات مذهبی، محافظه کار با استدلالهایی مشابه بر سر زنان حجاب می پوشانند و آنها را از رفت و آمد آزادانه در جامعه و خانواده و اماکن عمومی محروم میکنند. مثلاً در هند علت خشونت و تجاوزهای افسارگسیخته دستجمعی علیه زنان را، از جمله شلوار جین زنان میدانند! یا در دادگاههای بررسی کیس های تجاوز به دختران، در قلب اروپای متمدن، قاضی با همین استدلال ها انگشت نشانه را به سمت "شکل و شمایل تحریک کننده" زن قربانی تجاوز میگیرد و از آن برای تخفیف جرم مجرم، کمک میگیرد!

این خواست که زنان خودتان را ببوشانید، یا برهنه نکنید، یا خودتان را "زیبا" نکنید، چرا که مردها نگاه تان میکنند، قبل از هر چیز نشان دهند قبول حکم "ابژه جنسی بودن" برای زن است. پیام "نرم" همان حکم زمخت و "خشن" ای است در آن مرد محور و شهروند اصلی است و زن طبق آن، شهروند درجه دوم است. شهروند درجه دومی که که آزاد نیست آنگونه که خود میخواهد رفتار کند، بلکه باید طبق عکس العمل های جنسی و روانی مرد رفتار کند. این یعنی پذیرفتن آپارتاید جنسی و تسلیم شدن به آن. مثل آن است که بگویند که چون در جامعه این روزها "کوکلوس کلان" زیاد است و آنها هم در حال شکار سیاهان هستند، پس بنابر این برای "حفظ جان" سیاهان، آنها را بهتر است در خانه یا گوشه ای بدور از جامعه حبس و از رفت و آمد به اماکن عمومی منع کنید! ما با چنین استدلالهایی که در آن عملاً تسلیم شدن به دو موقعیت نابرابر و غیرانسانی برای زن و مرد را توصیه میکند، همراه نیستیم. برنامه حزب ما، در بخش ۲ فصل چهارم، در مبحث برابری و رفع تبعیض، از جمله میگوید که:

"برابری انسان ها یک مفهوم محوری در جنبش کمونیسیم کارگری و یک اصل بنیادی جامعه آزاد سوسیالیستی است که باید با برچیدن نظام طبقاتی، استثمارگر و پر تبعیض سرمایه داری برقرار گردد. برابری کمونیتی مفهومی بسیار وسیع تر و جهانشمول تر از برابری حقوقی و صوری افراد و شمول یکسان قوانین و مقررات دولتی بر آنان را در بر دارد. برابری کمونیتی یک برابری واقعی و مادی و قلمرو اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میان انسان ها است. برابری نه فقط در حقوق سیاسی، بلکه همچنین در برخورداری از امکانات و مواهب مادی و محصولات تلاش جمعی بشر، برابری افراد در جایگاه اجتماعی و مناسبات اقتصادی، برابری نه فقط در محضر قوانین، بلکه در مناسبات مادی متقابل انسان ها با یکدیگر.

برابری کمونیتی، که در عین حال شرط لازم شکوفایی توانها و استعدادهای مختلف و متنوع همه افراد و شادابی مادی و معنوی جامعه است، تنها با از میان رفتن تقسیم انسان ها به طبقات امکان پذیر میشود. جامعه طبقاتی بنا به تعریف نمیتواند جامعه ای برابر و آزاد باشد. مبارزه ما برای برابری و رفع تبعیض در متن جوامع سرمایه داری موجود جزء لاینفک مبارزه وسیع تر و اساسی ما برای شکل دادن به انقلاب اجتماعی و برقراری جامعه برابر و آزاد کمونیتیست است. حزب کمونیتست کارگری به صف مقدم هر مبارزه اجتماعی علیه تبعیض و نابرابری در جهان امروز تعلق دارد و معتقد است که برابری حقوقی همه و شمول یکسان قوانین واحد بر همه، مستقل از جنسیت، ملیت، مذهب، نژاد، عقیده، مرام، شغل، مقام و تابعیت و غیره باید بعنوان یک اصل تخطی ناپذیر و محوری در صدر قوانین جامعه اعلام شود. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل برابری کامل حقوق فردی و مدنی افراد است باید بلافاصله لغو شوند، کلیه موارد اعمال تبعیض توسط هر شخص و مرجع و مقام و نهاد، اعم از دولتی و غیر دولتی، مورد پیگیری جدی قرار بگیرد و عاملین آن مطابق قانون محاکمه شوند."

اما در مورد بخش آخر سوال که: "عدم شرکت فعال حزب حکمتیست در این کمپین های اعتراضی" را چگونه میتوان توضیح داد. این سوال را در مورد هر اعتراض موجودی که امروز

در ایران و در اقصی نقاط جهان در جریان است، و طبق مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی ما، اغلب آنها بخشی از اعتراض ما هم هست، میتوان مطرح کرد. متأسفانه ابعاد فجایع غیرانسانی در ایران و سراسر جهان و اعتراض هرروزه به آن، غیرقابل شمارش است. بعضی از این اعتراضات به گوش ما میرسد و بخش اعظم آن نمی رسد. اگر ما و احزاب مثل ما، در ایران و در جهان، توانایی دخالت نه در تمام اعتراضات جاری که در بخش اصلی این اعتراضات را داشت، امروز جهان تماماً چهره دیگری داشت. متأسفانه امروز این واقع بینانه نیست و توان ما و تمام احزاب و سازمانهای موجود در جهان، بورژوا و غیربورژوا، مترقی و مرتجع، برای دخالت و تغییر محدود است. همه، میدانها و عرصه های جدالهایشان و نحوه دخالت در آنها را باید انتخاب کنند، و انتخاب میکنند. برای ما، امروز همین سطح و شکل از دخالت، کافی است. دخالت در جدال نظری هم، کار و فعالیت است.

ما ضمن احترامی که برای همه فعالین این جریان اعتراضی قائلیم، معتقدیم که در مورد ابعاد و نوع تغییراتی که این اعتراضات بوجود میآورد، بشدت اغراق میشود. از آن بنام "جنبش نوین زنان" نام برده می شود که گویا میتواند موجب تغییرات بنیادین و حتی تغییر برخی حکومتها، از جمله تغییر یا سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، شود. این توهمی بسیار سطحی، و تبیینی یک بعدی و غیرتاریخی است. این نوع اعتراض در غرب "نوین" نیست، سابقه و تاریخچه ای دارد. مهمترین و اجتماعی ترین آن "انقلاب جنسی" دهه شصت در غرب است، که در عین حال تأثیرات جهانی در زمینه حقوق زنان و سایر آزادیهای فردی داشت. آن جنبش پدیده چند وجهی و بسیار اجتماعی تری بود. آن جنبش در فضای سوسیالیستی غالب بر اعتراضات در جهان متولد شد. به اختراع قرض ضدحاملگی، جنبش جهانی علیه جنگ ویتنام و علیه سلطه گری و میلیتاریسم آمریکا، و به گسترش موسیقی پاپ و هیپیزم و انقلاب کوبا و چه گوارا و موی بلند و رواج لباس های غیرسنتی و شکستن دیوار فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جوامع محافظه کار غرب، در مورد رفتار فردی و اجتماعی و تفاوت زن و مرد، وصل بود. این نوع از اعتراض در غرب، چه بصورت فردی و گروهی و چه بصورت اجتماعی، "نوآوری" محسوب نمی شود. هر کس با جستجویی در اینترنت میتواند به مقاطع مختلف تاریخ آن، نگاه کند.

آنچه که امروز، این حرکات را نسبت به گذشته متفاوت کرده است، سربلند کردن آن از جوامع عرب زبان خاورمیانه، و عکس عکس العمل ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم عرب، نسبت به آن است. جایی که کسی تصور نمی کرد که دختری "جرات" کند و شهامت آن را داشته باشد که با انتشار عکس برهنه خود در شبکه های مجازی، ارزشهای مردسالارانه، ملی، مذهبی و اسلامی را به چالش بکشد. هنوز در آن جوامع ظاهر شدن زن برهنه در ملا عام و بطور زنده، یعنی کاری که میتوان در غرب کرد، و بخصوص استفاده از آن بعنوان یک اعتراض آگاهانه، عواقب خطرناک جانی برای فرد و خانواده اش دارد. این واقعیت، به معنی مخالفت با دست بردن به این نوع اقدامات اعتراضی در خاورمیانه و جوامع مشابه، نیست. تنها محدودیت های واقعی امروز، در تبدیل شدن آن به یک جنبش وسیع اجتماعی را نشان میدهد. تلاش برای کنار زدن آن محدودیت ها، تلاش برای باز کردن راه برای آزادی هرگونه ابراز وجود اعتراضی در جامعه، از جمله یکی از میدان های اصلی جدال احزاب کمونیتیست چون حزب ما است. و این کار، الزماً از راه شرکت هر روزه در این و آن کمپین اعتراضی که در این و آن گوشه جهان در جریان است، نمی گذرد. نوع و سطح دخالت گری ما، متفاوت است. در ایران اما، ما تا امروز شاهد چنین تحرکی، اجتماعی یا گروهی و یا سازمانی و ... نیستیم. اعتراض ارتجاع اسلامی به هنرپیشه ای ایرانی که در خارج از کشور، بنا به مقتضیات شغلی، عکس و فیلم برهنه خود را منتشر کرده است، را نمی توان دلخواهانه بعنوان یک حرکت اجتماعی، تفسیر کرد. ما در همان مقطع، علیه تحریکات اسلامی و عقب مانده ای که هنرپیشه زن را مورد تعرض "اخلاقی" و سیاسی قرار داده بود، صحبت کردیم.

## The witch is dead!

### در حاشیه مرگ مارگارت تاچر امان کفا



مرگ مارگارت تاچر، همچون سیاست هایش در دوره ای که نخست وزیر بود، همزمان هم با جشن و سرور، و هم عزا در جامعه روبرو شد. با یک تفاوت! اینبار این دستگاه و هیئت حاکمه بود که با برنامه های گوناگونی که از مدتی پیش طراحی و آماده کرده بود، اعلام عزای عمومی کرد و در مقابل بخش وسیعی از جامعه به جشن و سرور به استقبال آن رفت.

کل هیئت حاکمه، از دولت و ملکه و خانواده سلطنتی همگی تصویر عزای عمومی را دادند، دولت ائتلافی، پارلمان اضطراری را فراخواند تا از تاچر تجلیل کنند. به سفارتخانه ها مأموریت داده تا همین تصویر را در همه جا تبلیغ کنند، و حتی به کارمندان دولت ابلاغیه فرستادند که در روز تشییع جنازه، تمامی کارمندان مرد کراوات و زنان لباس باید سیاه بپوشند! میدیا و مشخصاً بی بی سی همین تصویر را ارائه داد. ولیکن این عزاداری در عین حال همزمان با آنچنان درجه ای از جشن و شادمانی در گوشه و کنار این کشور مواجه شد، که بعد از ۲۴ ساعت بی بی سی هم مجبور شد آنرا منعکس کند. آهنگ داستان جادوگر از به نام "دینگ دانگ، زن جادوگر مرد" به احتمال زیاد جزو پرفروش ترین صفحه هفته می شود. البته بی بی سی اعلام کرده است که جلوی پخش آنرا از رادیو خواهد گرفت! دو تصویر فوق از یک واقعه، بروشنی بیانگر آنچنان تناقضی بود که حکومت با همه تلاش در مسکوت گذاشتن آن، مجبور به عقب نشینی شد. دولت مجبور شد که ابلاغیه های ارسال شده به کارمندان دولتی را "اشتباه اداری" قلمداد کند، اما میدیا را به کمک گرفته اند تا صفوف هرچه بیشتری از مردم را به مراسم اعلام شده جلب کنند. در این میان خط رسمی منتقدین رسمی تاچر، تجلیل از "اراده و شخصیت" تاچر و در عین حال انتقاد به سیاست های معین تاچر و دولت محافظه کار در دوران ریاست او بود.

اما آنچه تمامی این منتقدین رسمی و رسانه های لیبرال (نظیر گاردین که رسانه های جمهوری اسلامی هم مطالب این نشریه را تبلیغ کردند) مسکوت گذاشتند، خصلت و سرشت سرمایه دارانه تاچر است. گویی دنیای خوبی بود و یکباره تاچر آمد و همه چیز خراب شد! در حالیکه تاچر، نه به مثابه یک زن، نه به مثابه تولدش در یک خانواده خرده بورژوا، بلکه به مثابه نماینده سرمایه در دورانی است که او برای پاسخگویی به آن به نخست وزیری رسید.

پس از جنگ جهانی دوم، و آغاز یک دوره رونق سرمایه داری، مبارزات متعدد گارگران در کشورهای گوناگون توانستند امکانات رفاهی حداقلی برای مردم را به سرمایه و دولت های آن تحمیل کنند و آنها را با تصویب قانون تضمین کنند. با بروز بحران جهانی سرمایه در نیمه دهه ۱۹۷۰، یک دوره مبارزه طبقاتی در شکل حاد خود آغاز شد. در همان موقع، در انگلیس، دولت محافظه کار وقت برنامه بازپس گیری امکانات دولتی را در دستور گذاشت. (برای نمونه، در سال ۱۹۷۱، مارگارت تاچر بعنوان وزیر آموزش قانونی را به تصویب رساند که طبق آن یک لیوان سهمیه شیر روزانه که رایگان به تمامی شاگردان دبستانی داده می شد، را لغو کرد). این حملات، اما با مقابله شدید بخش وسیعی از مردم مواجه شد، اتحادیه معدنچیان، در صف مقدم مبارزات کارگری به مخالفت با سیاست های دولت توانست دولت محافظه کار، ادوارت هی-یت، را به زیر بکشد و دولت حزب کارگر به روی کار آمد. کوشش دولت لیبر، حزب کارگر، برای منتقل کردن فشارهای بحران به طبقه کارگر، با اعتراضات وسیعتری مواجه شد. در تمامی مراکز صنعتی، شهرداری ها و ... مبارزات کارگری علیه هرگونه ثابت نگاه داشتن حقوق و مزایا، و خواست افزایش دستمزد ها، ادامه یافت. سرمایه در این کشور خواهان اقدام های جدی تر دولت بود. و از نظر سرمایه، رابطه دولت لیبر با اتحادیه ها، بخصوص با اعتماد به نفسی که آنها با پایین کشیدن دولت محافظه کار

بانکی و از دست دادن خانه خود هم مواجه بود، و به همین دلیل نمی توانست براحتی اعتصاب کند.

۳- مالیات غیر مستقیم تقریباً دو برابر شد، و مالیات مستقیم بالاخص برای درآمدهای بالا کاهش داده شد. بخش های گوناگون دولتی، خصوصی شدند و بطور کلی بسیاری از خدمات اجتماعی (نظیر امکانات تحصیلات عالیترتبه، بهداشت و مسکن) که کارگران با مبارزات طولانی به دولتها تحمیل کرده بودند، یکی پس از دیگری، پس گرفته شد و به دست بازار آزاد افتاد.

در چنین شرایطی، شرایطی که با سال های ۱۹۷۴ کاملاً متفاوت بود، دولت تاچر به جنگ معدنچیان رفت. جنگی که با وجود قهرمانی های بی نظیر کارگران، بعد از یکسال به بیکاری وسیع و عقب راندن وسیع صف مبارزاتی طبقه کارگر انجامید. در همین فضا بود که تقابل های دیگر کارگران، منجمله کارگران بارانداز، کارگران چاپ، کارگران شرکت ملوانی در جنوب انگلیس، صنایع فولاد، ماشین سازی و ... نتوانستند در مقابل این حمله سرمایه ایستادگی کنند و به پیروزی برسند.

به این اعتبار، تاچریسم مترادف است با سیاست حمله به کارگر و دست آوردهای آن، و تحویل دادن بسیاری از این دستاوردها به بازار آزاد. تاچر نماینده سرمایه ای است که کارگر را آدم حساب نمی کرد. تصویری که در آن، پول موجود در جیب هرکسی، بیانگر ارزش او بود. تاچر ایدئولوگ سرمایه ای است که به جامعه اعلام داشت که تحصیل آزاد، مسکن و ... برای همه نیست. اگر پول پرداخت مخرج آنرا، که بازار تعیین کرده است، در جیب داشته باشید، می توانید از آنها استفاده کنید وگرنه، از آنها محروم خواهید بود.

تاچر اولین زن نخست وزیر این کشور است، ولی تاچر در عین حال همان نماینده ای است که زن را مسئول پرورش و پرستار فرزندان در خانه معرفی می کرد و با همین تصویر هم بسته شدن شیرخوارگاه های دولتی را توجیه می کرد.



۱- قوانین گوناگونی برای منع هر نوع همبستگی میان اتحادیه ها در زمان اعتصاب تصویب شدند، و هر اتحادیه ای که خلاف آن عمل می کرد، دناگاهی شده و مجبور به پرداخت مخرج و ضرر به صاحب کار میشد. بر اساس این قوانین، سنت جا افتاده کارگران در این کشور که در مجمع عمومی با بلند کردن دست خود به اعتصاب رأی مثبت می دادند، غیر قانونی اعلام شد. مقرر شد که اتحادیه ها بایستی تصمیم خود برای رأی گیری برای اعتصاب را به صاحب کار اعلام کنند و به آنها مهلت دهند. سپس رأی گیری کتبی (و حتی پستی) انجام شود و کارگر دیگر نه دستجمعی بلکه بعنوان آحاد منفرد و بصورت اتمی باید تصمیم میگرفت. در عین حال، دولت تاچر اعام کرد که کارگری که با اعتصاب دست از کار می کشد، در حقیقت بیکار نیست و قانونی را به تصویب رساند که بنا به آن کارگران اعتصابی از هرگونه حقوق بیکاری و مزایای پرداختی دولتی، در طول اعتصاب محروم شدند. همچنین اعتصاب در مراکز ای که دولت اعتصاب در آنها را برای امنیت ملی مضر می داند، ممنوع است.

۲- در سطح دولت های محلی: شهرداری ها موظف شدند که با بودجه کمتری کارکنند و همچنین امکان خریدن خانه و آپارتمان هایی که شهرداری ها به مردم کم درآمد اجاره می دادند را با تخفیف به همان مردم مستأجر فراهم کنند. با افزایش قیمت خانه ها، بخش زیادی از این خانه ها فروش رسید، ولی شهرداری ها حتی اجازه نداشتند که درآمد حاصله از این فروش را خرج ساختن خانه های دولتی بیشتر برای افراد کم درآمد کنند. و به این ترتیب با کاهش مسکن و خانه، بخش خصوصی هم برآفتب رشد کرد. اما از این مهمتر، هدف اصلی این طرح جای دیگری را نشانه می گرفت و آن اینکه با خرید خانه خود و بدهی بالا به بانکهای مسکن، کارگری که دست به اعتصاب طولانی مدت میزد نه تنها از مزایای بیکاری و کمک هزینه محروم شد، بلکه با خطر عدم بازپرداخت قسط

## برنامه کمونیستی. سازمان و فعالیت

### غیر کمونیستی

#### در باره نتایج پلنوم دوم کمیته مرکزی

#### حزب کمونیست ایران. اوت ۱۹۸۴

#### منصور حکمت



ماشین به سمت آن اهداف ما می‌رود یا نمی‌رود، و اگر نمی‌رود چرا نمی‌رود و چکار کنیم که برود. چون اگر نرود، عاقبت حزب بلشویک در واقع عاقبت ما را هم دارد تصویر میکند.

این بحثی بود که محور تمام بحثهای پلنوم کمیته مرکزی بود و تصمیماتی که گرفته شد و عزمی که آنجا جزم شد، برای این بود که این ماشین بالاخره به سمتی که ما می‌خواهیم برود. این ماشین برای ما تشکیلات ما است. اگر برای آنها دولت شوروی و دستگاه دولتی بود، برای ما تشکیلات ما است. لنین آنجا دارد می‌گوید بین حرف ما، برنامه ما، نقشه ما و عمل ما تفاوت هست. ما امروز در شرایطی قرار گرفتیم که بین حرف ما، برنامه ما، نقشه‌های ما و عمل واقعی ما تفاوت و فاصله جدی وجود دارد. لنین می‌گوید من نمی‌دانم کدام مشتی سرمایه دار سفته باز ماشین دولتی شوروی را دارند به آن جتهی می‌برند که می‌رود. ما امروز باید تعیین کنیم کدام نیروهای واقعی، کدام گرایشات واقعی، سازمان ما و تشکیلات حزبی ما را به آن جتهی می‌برند که خلاف میل ما است. ما برایش تعیین نکردیم یا لااقل به آن جتهی نمی‌برد که ما برایش تعیین کردیم. این مسئله جدی امروز ما است و من توضیح میدهم که این فاصله بین حرف و عمل دقیقاً چیست و چرا کمیته مرکزی حزب روی فاصله حرف و عمل ما خم شد و سعی کرد این فاصله حرف و عمل را پر کند. و دقیقاً چکار باید کرد که همین بحث مربوط به پر کردن فاصله حرف و عمل اجرا بشود، چون خود این هم هنوز یک نقشه است.

فاصله حرف و عمل ما چیست؟ ممکن است در ظاهر چندان خطا کار به نظر نیائیم. البته لنین وقتی که آن مورد شوروی را مثال می‌زند می‌گوید، به نظر من بجز کمیته اجرائی شوراهای سراسری کارگران که تازه مصونیت سیاسی دارد، بقیه کارمندان دولت و طبعا کارمندان حزبی دولت را باید شش ساعت حبس کرد. و بعد می‌گوید، وقتی نگاه می‌کنید اینها هیچ کسی جر کمونیستهای آرمانخواه و انقلابی نیستند، ولی باید اینها را شش ساعت حبس کرد. و کسانی که بالاتر هستند همه را که اینها نتوانستند آن آرمانها و ایدئالهایشان را به کار واقعی تبدیل کنند، به آن کاری که آن نتیجه را به ثمر می‌آورد. و می‌گوید به این جرم همه اینها را باید حبس کرد، اینها همه مقصر هستند. ضمن اینکه قسم می‌خورم که اینها همه کمونیستهایی هستند انقلابی و پیگیر و صادق و متعلق به طبقه

کارگر، ولی آنها را مقصر میدانند. برای اینکه نتوانستند نقشه هایشان را عملی بکنند و نمی‌توانند و عاجز هستند از اینکه نقشه هایشان را عملی بکنند. ولی فاصله حرف و عمل ما چه است؟ ما می‌توانیم بگوئیم یک سال گذشته حتی بیشتر، دو سال گذشته از کنگره سوم کومه له که پرچم مارکسیسم انقلابی را به در تشکیلات مان آویختیم، و الان سه یا چهار ماه گذشته که تشکیلات حزبی به وجود آوردیم که داعیه کار سراسری طبقاتی دارد و در اساسنامه اش می‌گوید که این حزب سیاسی طبقه کارگر ایران است. پس مدتی می‌گذرد که ما حزب طبقاتی طبقه کارگر را پرچم اش را بلند کردیم و می‌گوئیم این پرچم ما است. خوب قبل از هر چیز این حزب را با برنامه اش قضاوت میکنند. نمی‌گویند این حزب چقدر از رزمندگان سازمان بهتری است، برای اینکه رزمندگان در تاریخ ایران جانی ندارد. نمی‌گویند این حزب چقدر از سازمان مجاهدین خلق به مردم نزدیکتر است، برای اینکه مجاهدین در تاریخ مملکت و در تاریخ طبقه ما جانی ندارد. می‌گویند این حزب با توجه به آن دنیایی که بر طبق برنامه اش بیارود، دارد چکار میکند؟ ما را با برنامه مان می‌سنجند، ما را با حرفمان می‌سنجند و بنابراین طبیعی است که توقع داشته باشند ما به اندازه اجرای برنامه مان نیرومند و اصولی و محکم باشیم و هر انحرافی از آن درجه اصولی بودن و قدرتمند بودن و محکم بودن را به پای تقصیرمان می‌نویسند، خودمان باید اینطور باشیم.

بنابراین اولین جانی که فاصله حرف و عمل ما خودش را نشان میدهد روی کاغذ ماندن برنامه سیاسی و برنامه طبقاتی ما و خصوصیت طبقاتی ما است. ما از این حرف می‌زنیم که حزب کارگران و زحمتکشان هستیم، در واقعیت تماسمان با کارگران و زحمتکشان رشد نمی‌کند، یا آن طور که باید رشد نمی‌کند. البته هر چیزی رشد می‌کند ولی به نظر من مسئله شتاب آن است. اگر ما با سرعت یک کیلومتر در ساعت حرکت بکنیم، طبعا به قطاری که به سرعت هشتاد کیلومتر در ساعت حرکت میکند هیچوقت نمی‌رسیم، از آن فاصله می‌گیریم. و اگر مقصود ما در آن قطار باشد به مقصودمان نمی‌رسیم. بنابراین، اینکه ما جلو می‌رویم به هر حال آمارهایی مثل ده درصد بهتر شدیم، پنج درصد قویتر شدیم، سی درصد اضافه تر شدیم را می‌توانیم به خودمان نشان بدهیم، ولی این آمارهایی نیست که ما با آن بگوئیم با توجه به این رشد، با توجه به این خصوصیات، با توجه به این سیر حرکت صعودی، ما جهان را زیرورو میکنیم. در برنامه مان نوشتیم جهان را زیرورو میکنیم، حزبی که می‌خواهد جهان را زیرورو کند یک ساعتش فرق میکند با یک ساعت ما، یک روزش فرق میکند با یک روز ما، شش ماه و یک سالش هم فرق میکند با شش ماه و یک سال ما. واقعیت این است که ما اینطور نبودیم، ما هیچ نشانه ای از حزبی که می‌خواهد جهان را زیرورو کند در خودمان نمی‌بینیم. ما می‌گوئیم جهان نوین را می‌خواهیم سازمان بدهیم، جهان سرمایه داری برای سازمان دادن و به حرکت در آوردن نیروهای مولده ای که خودش ایجاد کرده است قاصر است. ما کمونیستها می‌خواهیم یک نظم نوینی درست بکنیم که تمام نیروهای مولده را آزاد میکند و به کار می‌گیرد. بسیار خوب، میدانیم این نیروهای مولده یعنی چی؟ یعنی تمام حمل و نقل جهانی که با کشتی‌ها و هواپیماها و قطارها دارد انجام می‌شود، یعنی تمام معادن جهان، یعنی تمام کارخانجات جهان، یعنی تمام علوم و صنایعی که امروز ما شاهد آن هستیم. می‌گوئیم اینها در نظام سرمایه داری با سازماندهی بورژواها به بند کشیده شده، ما می‌خواهیم آنها را آزاد بکنیم و در خدمت بشر قرار بدهیم. فکر میکنم اولین کسی که به ما برسد می‌گوید پس اول لطفا فلان ارگان تشکیلاتی خودتان را در ظرف سه ماه سازمان دهید، پس لطفا اول تبلیغ و ترویج خودتان را سازمان دهید، پس لطفا اول نشریه خودتان را سازمان دهید، لطفا اول ارتباطات خودتان را سازمان دهید، بعد به جهانی که امروز دارد میلیاردها دلار روزی پس و پیش میکند و دارد صدها هزار میلیون تن جنس اینطرف و آنطرف می‌کند بگوئید می‌خواهم دگرگونت کنیم. ما می‌خواهیم دگرگون کنیم، پس باید نشانه‌های قابلیت دگرگونی را در هر ساعت خودمان داشته باشیم. بچه‌فیل هم از بچگی شبیه

فیل است، اینطور نیست که کم کم از یک جانور پست تری به یک جانور عالی تری در حیات خودش بشود. آن سیاست انقلابی که نشان می‌دهد ما می‌توانیم جهان را دگرگون کنیم در چه چیز ما خودش را نشان میدهد؟ در نظرات ما! قبول دارم ولی اگر این نظرات بخشاً عملی نشده باشد چه گواهی داریم برای خودمان یا دیگران که بگوئیم این راهی که ما داریم شما را می‌بریم یک راه عملی است، یک راه واقعی اجتماعی است. آن وقت حق ندارند به ما بگویند خیال پرور، خیال پرداز، انسان دوستهای فوق انقلابی، اگر ما نشان نداده باشیم که برای این کار قابلیم. در هیچ رشته ای نیست که ما حتی خودمان را از بورژوازی موجود بهتر سازمان بدهیم. بگوئیم درست است بورژوازی دستگاه بیسیم و مخابرات اختراع کرده است ولی ما از آن دستگاه استفاده ای میکنیم که خود بورژوازی به عقلش نرسیده است. خیر چنین رشته ای نداریم، درست است که ماشین چاپ را اختراع کرده است، او اختراع کرده ولی ما از ماشین چاپ کاری میکنیم که خود بورژوازی نمی‌تواند بکند. درست است که بورژوازی با انسانهای زیادی طرف است و آنها را به هر شکل سازمان میدهد ولی ما از کم دانش ترین و بی اطلاع ترین و حتی بی سوادترین افراد کاری می‌کشیم که بورژوازی از پرسورهایش نمی‌تواند بکشد. نه ما چنین ادعایی نمی‌توانیم بکنیم، برعکس! به صف خودمان نگاه کنید، ما از پرسفوری که در جامعه بورژوازی احتمالاً شهری را به او می‌سپردند، احتمالاً ساختن یک تاسیسات عظیمی را به او می‌سپردند، احتمالاً اداره یک جامعه وسیع را به او می‌سپردند، به اندازه یک تصدیق کلاس ششمی نمی‌توانیم کار بکشیم.

در صف ما دکتر و مهندس کم نیست، در صف ما دیپلمه کم نیست، در صف ما آدم تیز هوش کم نیست، هر کسی بیاد در صف ما تیز هوش است و گرنه اینجا چکار میکرد؟ در صف ما آدم فکور کم نیست چون هر کسی با ما است فکور است و گرنه داشت کارش را میکرد. ولی ما از این حجم وسیع آدمهای فکور به اندازه یک اداره بورژوازی گاهی وقتها کار نمی‌کشیم. نمی‌توانیم سازمانش بدهیم، آن حرفها روی کاغذ می‌ماند، عمل ما چیز دیگری را نشان میدهد. ما می‌گوئیم دلسوز هستیم به حال توده‌ها، ولی سال بعد از سال باید قطعنامه صادر بکنیم که هر کسی به توده‌ها تندی کند پدرش را درمی‌آوریم. خوب اگر کمونیست دلسوز است به حال توده‌ها، پس چرا باید قطعنامه علیه نادلسوزها صادر بکند؟ ما می‌گوئیم آگاهگری وظیفه ما است، ولی هیچ ماشین آگاهگری را سازمان ندادیم که به طور دائمی و روزمره در عمق دل جامعه کارگرا را آگاه بکند. ما می‌گوئیم کمونیستها سازمانده هستند، اصلاً در هنر سازماندهی کمونیست خودش را پیدا میکند، ولی ما کدام کمونیست سازمانده داریم که قابل مقایسه با فرماندار کرج باشد، که سیصد هزار نفر را غذا میدهد و هر روز هم کالا را به دستشان میرساند و مالیاتش را هم می‌گیرد و زورش هم که به آن کسی که باید بگوید می‌گوید.

ما همه اینها را می‌گوئیم ولی آن چیزی که عمل میکنیم با این فاصله دارد. عیناً حالتی است که لنین تصویر می‌کند، آن عمل و آن دستگاہی که ما با آن می‌خواهیم این اهداف را پیاده کنیم، یک جای دیگری دارد می‌رود. ما الان باید تعیین کنیم این کجا دارد می‌رود و آن آدم واقعی که پشت رول آن نشسته است، که در مورد ما آدم نیست، برایتان می‌گویم چیست که پشت رول این ماشین نشسته است، اون را بگیریم از ماشین پائین بیندازیم و خودمان پشت رول بشینیم. ما کمونیستها، ما کارگرهای آگاه، ما پیشروان طبقه کارگر پشت رول سازمان بشینیم و این ماشین را به آن سمتی ببریم که باید برود. و من به شما می‌گویم اگر به آن سمت نرود، باز تاکید میکنم هیچ پیروزی در جنبش کمونیستی نسبی نیست. پیروزی فقط می‌تواند مطلق باشد، برای اینکه قدرت سیاسی طبقه کارگر یک چیز مشخصی است. دو دوره من و شما کمک بکنیم مصدق بیاید سر کار، یا مثلاً فردا رجبی بیاید سر کار، هنوز خیری به طبقه کارگر نرسیده است، مگر جامعه را نمی‌بینیم. پس پیروزی کارگری مطلق است و اگر کسی می‌خواهد مطلقاً به پیروزی برسد باید دستگاهی برای انجام همه





برنامه داریم بله، یک دفعه میندازیم لای دندانمان، یک دفعه هم با سنگ می شکنیم. پس خود ساختن سازمان رادیو، ساختن سازمان ارتباطات، ساختن سازمانی برای حفظ امنیت تشکیلات(منظورم شاخه های سازمانی نیست)، خود ارگانیزم سازمانی که این را به صورت سازمانیافته انجام بدهد خودش هدف ما است و این باید درک اول ما باشد. هر کسی آمد به ما گفت ترتیب کار را دادیم می گوئیم یعنی چی؟ هنوز هیچ چیزی معلوم نیست، ترتیب اش را دادید یعنی چی؟ ترتیب چه چیزی را دادید؟ ابزاری که با آن ترتیب این کار را دادید به من نشان بدهید. یک نفر می تواند با ابزار ناجوری بالاخره یک کارهایی را راه بیندازد، خیلی هنرمند نیست به درد این دوره انقلاب ما نمی خورد.

بنابراین ساختن خود ابزار به عنوان یک وسیله ای که باید برای طبقه کارگر بماند، اگر ما بمیریم یا باشیم آن ابزار برای طبقه کارگر بماند، قانونمندی کارکرد آن ابزار برایش بماند، بروشور آن برایش بماند، دستورالعمل های آن ابزار برایش بماند، وظیفه امروز ما است. کسی که امروز برای ما یک انتشارات سازمان می دهد به همان اندازه و حتی بیشتر از کسی که نشریات ما را چاپ میکند ارزش دارد. کسی که امروز برای ما ارتباطات سازمان می دهد، به همان اندازه و حتی بیشتر از کسی که نامه هایمان را در یک دوره ای برای ما می رساند ارزش دارد. برای اینکه او دارد ما را مسلح میکند، آن یکی خودش فقط دارد برایمان تیراندازی میکند. این اولین درک قضیه است. ثانیا بفهمیم خود این ابزار را از چه چیزی می سازیم.

اگر ابزار هم محصول دست بشر است پس اولین چیز آن این است که انسانی است که این کار را می کند، ولی در عین حال مواد و مصالح و علمی که بر آن حاکم است اینها جزء اجزای ساختن ابزار است. ابزار چیزی نیست جز یک ارتباط مشخصی بین چیزهایی که خارج از آن ابزار یک نقشی نداشتند، چسباندن آنها به نحوی که حالا نقش جدیدی بازی میکنند. سلولهای حرکت کننده این قضیه را برای ما خازن ها و ارمیچرها و این چیزها تشکیل نمی دهد بلکه آدمها تشکیل میدهند. سلول ساختن ابزار حزب کمونیست یک انسان کمونیست است.

پس ارتباطاتی باید بین انسانهای کمونیست به وجود آورد. ابزار سازمانی چیزی جز یک ارتباط دائم و ادامه کار مبارزاتی بین انسانهای کمونیست نیست. پس ما ارتباط باید بدانیم چیست و بدانیم چگونه ادامه کاری خواهد داشت، یعنی بر مبنای علم متکی باشد، تصادفی جورش نکرده باشیم. و ثانیا بدانیم آدمهایی که می خواهیم درون آن بگذاریم را چطور برای آن ابزار آماده کنیم، برای آن سازمان آماده کنیم. امروز ما حتی مسئله مان جوری است که باید برای ساختن این سازمان آدمهایی را پرورش دهیم، تازه بروند سازمان را بسازند، ما در این وضعیت هستیم. مسئله کادرهای تشکیلات، اعضای تشکیلات، انسانهای تشکیل دهنده تشکیلات، نوع مناسبات اینها و علم مربوط به سازماندهی اینها، اینها چیزهایی هستند که ما به آن بپردازیم. حالا به خودمان نگاه کنیم ببینیم در حرف و عمل اینطوری بود؟ آیا ما انسانها را برای مبارزه آماده کردیم؟ به نظر من اینطور نیست، ما از کادرها صحبت کردیم ولی هنوز قادر نشدیم انسانهایی که این نقشه و این برنامه ها و این سیاستها را مال خودشان میدانند و میروند به مثابه یک سلول قدرتمندی از یک ارگانیزم کار میکنند را پرورش بدهیم، حالا با رهبری کننده آن ارگانیزم یا تشکیل دهنده آن ارگانیزم. بی تفاوتی به کادرها و اهمیت ندادن به وضعیت رفقای سازمانی و بارنیاردن این رفقا تا حد رهبران یک طبقه، این اولین تقصیر ما است.

شش ساعت زندان اینجا برای همه ما باید بپردازیم بی تفاوتی و کم اهمیت دادن به رفیق سازمانی نه به این معنی که به او برسیم که خوشحال باشد، به این معنی که تبدیل بشود به آن انسانی که باید بشود و به خاطر آن به صحنه مبارزه پا گذاشته است، این اولین تقصیر ما است. ما باید هر رفیق را کسی ببینیم که رهبر بخشی از طبقه کارگر خواهد شد. پس باید بدانند چکار میکنند، باید تئوری و سیاست را درک بکنند و به برنامه حزب مسلط بشود و باید سازماندهی باشد. باید از کار مختلف حزبی دانش داشته باشد، باید توانایی مختلف اش رشد کند. خوب هر کدام از ما می توانیم بگوئیم که چه کسی در این تشکیلات محصول کار ما است؟ چه کسی در این

باشد. آن آدم طوری کار میکند در این جامعه عصر ما که می خواهیم تازه رهایش بکنیم که جلوتر برود، که صدها نفر، هزاران نفر، صدها کارخانه، اجناسی را ساخته اند و در ارگانهای مختلف اینها ترکیب شده است و آدمی را یکی دیگر آموزش داده تارفته است روی کره ماه و خاک کره ماه را آورده روی زمین. به نظر من خیلی سخت تر از سازماندهی قرار تشکیلاتی برای کار انتشارات حزب است، به نظر من خیلی سخت تر از اداره پاریزگاری است، به نظر من خیلی سخت تر از سازماندهی نقشه سراسری نظامی در کردستان یا نقشه سراسری فعالیت در شهرهای ایران است، خیلی سخت تر از سازماندهی ارتباط اینجا و خارج کشور است. من فکر میکنم سخت تر باشد ولی بشر این کار را کرده، پس ما نمی دانیم، برویم بیاموزیم.

به سازماندهی به عنوان یک علم برخورد کردن یعنی هوایی سازماندهی نکردن، مطابق نقشه، قابل حسابرسی، مرحله بندی شده، نقشه ای که اهداف و روش هایش را تعریف کرده، کاری را که می خواهیم و به ما سپرده اند انجام بدهیم. و ارگانهایی که می خواهیم بوجود بیآوریم جای آن را در تشکیلات و نقش آن را و شیوه فعالیت آن را و ارتباط آن را با ارگانهای دیگر توضیح بدهیم.

به هر حال این مسئله چیزی نیست که من اینجا بخواهم با تفسیر روی آن بروم. بنظر من بی توجهی به مسئله کادرها و بی توجهی به مسئله سازماندهی ارگانهها به مثابه یک علم، به مثابه ضرورت، مطابق یک نقشه، تقصیر ما است، تقصیری است که ما داشته ایم و فاصله حرف و عمل ما را نشان میدهد. ما به این هم متعهدیم یعنی باید متعهد باشیم و اگر نباشیم دیگر دفعه بعد نمی توانیم بیائیم سخنرانی بکنیم که این چیزها خودبخودی است، زیر فشار اینطوری هستیم. نخیر آنجا دیگر از نابلدی است، آنجا حتی دیگر از خطاکاری است. منتهی تا موقعی که می گوئیم این نیروهای ناپیدا به ما فشار می آورند یک کاری را نمی کنیم به درست و تا آن موقع عذرمان موجه است. ولی آن موقعی که دیگر این نیروهای ناپیدا را می شناسیم و می خواهیم نگذاریم اینطوری بشود، و اگر باز بشود به نظر من باید گریبان آنهایی را گرفت که این ادعا را میکنند. یعنی باید گریبان مارکسیسم انقلابی را درون خودش بگیریم. من به همه ی رفقای که دلشان برای مارکسیسم می سوزد و می گویند مارکسیسم باید پیروز بشود، می گویم که گریبان مارکسیسم را کسای دیگری هم می خواهند بگیرند. شکست ما فقط ما را رشد نمی دهد، بورژوازی را پرور می کند. تمام گذشته را به صورت موانع زنده و آینده جلوی ما قرار میدهد و ما را به عقب می کشد، پس می خواهیم مارکسیسم پیروز بشود یا نه؟ اگر میخواهید آن را متکی کنید به آدم هایی که می خواهند و می خواهند به این کار به مثابه یک علم مبارزه طبقاتی برخورد بکنند. و آن آدمها را باید پرورش بدهید، خودتان آن آدمها باشید و میان شما آن ارتباطات سازمانی کمونیستی که از فکر شما و از درک اصولی شما و از منافع طبقاتی شما ناشی می شود را برقرار بکنید. نه اسیر سنت بشوید، نه اسیر طبقات دیگر، نه اسیر وضع موجود، و نه اسیر افت و اعتلای انقلاب خارج از ما بشوید. حزب کمونیست وقتی تشکیل می شود که به یک عده آدم که اینطوری با هم کار بکنند متکی باشد. این را قبلا گفتیم، به نظر من حزب کمونیست وقتی واقعاً تشکیل می شود که اینطوری بشود، هنوز هم این را می گوئیم.

به هر حال آن چیزی که در پلنوم به آن متعهد شدیم اینها است. باید به مبارزه ایدئولوژیک صراحت داد به طوری که این نیروهای نامرئی نتوانند نامرئی بمانند. به طوری که این افکاری که در خود ما به صورت همزاد فکر انقلابی ما زندگی میکند، اینها را در هم بکوبیم. افکار دوران خستگی را در هم بکوبیم و افکاری که مطابق نقشه و مطابق اهداف خودمان به سرمان میزند اینها را پیگیری کنیم. این مبارزه ایدئولوژیک باید وسیع و گسترده باشد. باید به هیچ کسی و هیچ گرایشی و هیچ اندیشه ای که ما را از کار اصولی باز میدارد، مطابق اصول خودمان میدان نداد، و جلوش ایستاد، هرکس می خواهد باشد هر کجا می خواهد بروز کند و هر کسی اگر درون خودش دارد بروز میکند، جلوی آن

باید بایستد. اصول مان را باید از برنامه و سیاست و منافع طبقاتی مان استخراج کنیم نه از آن چیزی که هست. دوره ای که بشر از طبیعت اطراف خودش میوه میچید و می خورد گذشته است. امروز دوره بشری است که مطابق نقشه خودش جهان خارج را تکان می دهد و تغییر میدهد. پس ما روشهایمان را باید از آن چیزی که می خواهیم بوجود بیآوریم، از آن تغییری که می خواهیم ایجاد کنیم نتیجه بگیریم نه از سنتهای موجودی که معلوم نیست کدام سرمایه دار سفته بازی برای ما به ارث گذاشته است. و بالاخره هیچ توجیهی نیست که چون کار داشتیم به انقلابی عمل کردن نرسیدیم، چون کار داشتیم وقت نکردم حزب سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهم، چون جنبش اینقدر کار روی سر من میریزد که من نمی توانم به انقلاب بپردازم، این اصلاً استدلال نیست و نباید از کسی بپذیریم. از هیچ کس در هیچ سطحی نپذیرید که به خاطر اینکه کار داشته، اصولی نبوده است، به خاطر اینکه کار داشته نتوانسته به اصول کمونیستی پایبند بماند، به خاطر اینکه سرش شلوغ است به خودش حق داده کادر طبقه کارگر را بسوزاند و طبقه کارگر را از انسانهای پیشرو محروم بکند، به خودش حق داده است که انسانی را از میازه متشکل محروم بکند. به هیچ کس این اجازه را ندهید و پلنوم کمیته مرکزی حزب میخواد که این اجازه را ندهد و می خواهد خودش هم اینطوری عمل بکند.

به هر حال این سازمان را باید ساخت و مطابق یک نقشه باید ساخت و بر دوش انسانهای آگاه و مؤمن باید ساخت. این یعنی کاری که ما از امروز باید بکنیم. انسانهای آگاه و مؤمن را باید به وجود آورد و همه کسانی که به صفوف ما آمده اند به هر حال بهترین کاندیداهای تبدیل به این انسانها هستند و گرنه در خانه هایشان می ماندند، کسانی هستند که برای مبارزه آمده اند، بنابراین الاقل کاندید این هستند که پیشرو طبقه کارگر باشند، کاندید عضو حزب انقلابی طبقه کارگر هستند، به این معنی همه هستند. ولی حزب وظیفه دارد انسان هایش را بسازد و رهبری حزب وظیفه دارد به این قضیه نظارت بکند و هدایت بکند. اگر ما نتوانیم در هر ماه نشان بدهیم که چند نفر به صفوف ما به معنی فشرده کلمه، به معنی انسانهای متعهد اضافه شده، ما هیچ چیزی را دیگر هیچ وقت نمی توانیم نشان بدهیم. پس مسئله کادر سازی و پرورش انسانها مؤمنی که بار این حزب را به دوش بگیرند، اولویت اساسی دارد. در کنار آن مسئله تعریف دقیق ضوابط سازمانی، روابط بین افراد تشکیلاتی، روابط بین ارگانهها، شرح وظایف آنها، اشکال حسابرسی آنها و اینکه به چه کسی پاسخگو هستند و چه اختیاراتی دارند و چطور باید کار بکنند، این جای خودش را دارد. و زمینه ی همه اینها به نظر من همان مبارزه ایدئولوژیکی است که باید علیه ناپاوری و بقای هرچه عقیماندگی در صفوف ما، باید انجام بشود و به پیش برده بشود.

من بحثم را کوتاه میکنم، پلنوم کمیته مرکزی حزب اگر یک نتیجه داشته باشد شاید بشود اینطوری خلاصه اش کرد که، ما می خواهیم حزبی را بسازیم مطابق یک نقشه از پیش تعیین شده. این نقشه را مارکس، انگلس، لنین برای ما تعیین کرده اند در خطوط کلی گفته اند حزبی با این خصوصیات می تواند انقلاب اجتماعی به ثمر برساند! و ما هم برداشتیم آنرا در برنامه خود گذاشتیم ودر مورد آن نوشتیم. بعد آمدیم ادامه ی خود بخودی خودمان را می خواهیم به آن حزب برسانیم. این راهش نیست، راهش این است که در عین اینکه جنبش بالفعل را به ثمر می رسانید سوت بزنید و عده ای را جمع بکنید و آن حزب مطابق نقشه خودت را بسازید. مطابق نقشه، یعنی بر اساس آن اهدافی که می خواهید و روشهایی که کار کنید. ما متعهدیم که این امر را انجام دهیم. حزب مطابق نقشه احتیاج به کادر دارد، احتیاج به ضوابط دارد، تعریف دقیق شیوه های فعالیت دارد، اشکال دقیق حسابرسی دارد. وقتی اینها را به وجود آورده باشیم، یک حزب مطابق نقشه به وجود آورده ایم و فراخوان ما هم این است که همه رفقای سازمانی در دل این مبارزه فعال بشوند. چه مبارزه برای پرورش رفقای، اعم از خودشان و دیگران برای اینکه بتوانند پیشرو و رهبر طبقه کارگر

باشند، رهبر طبقه کارگر منظورم کسی نیست که جلو صف اعتصاب و اعتراض می دود، رهبر طبقه کارگر آن کسی است که موانع پیش روی طبقه کارگر را میکوشد رفع بکند، یعنی کسی که به مبارزه طبقاتی و مسائل آن احاطه دارد، پرورش کادر به این معنی است. از همه رفقا می خواهیم که تلاش کنند روابط سازمانی شان را بر مبنای اصول کمونیستی تدقیق کنند. پلنوم کمیته مرکزی حزب مدام روی اصول کوبید و من در بحث قرارهای آن برایتان صحبت میکنم که از سر اصول، اصول طبقه ما، باید گرفت نه از سر ارت و میراث طبقات دیگر و واقعیت موجود. حزبمان را باید براساس اصول خودمان بسازیم و این اصول را رعایت کنیم و بر اساس این اصول خودمان و دیگران را قضاوت کنیم. و بالاخره علیه هر نوع ابهام، هر نوع ناپاوری به مارکسیسم و به کمونیسم مبارزه کنیم و به این مبارزه صراحت بدهیم. اجازه ندهیم در سکوت سرفاکنده یک جریانی مثلاً این قضیه حل بشود. هر کسی حق دارد در سازمان حزب نظرات اش را بیان کند، مبارزه ایدئولوژیکی بکند. بنابراین هر کسی که با هر حرفی مخالف است باید صریح باشد، چون لاف اهل انگیزه همه ما که یکی است. نگذاریم به خاطر اینکه حاضر نیستیم با همدیگر بحث کنیم و اختلاف نظرتمان را در سطوح مختلف روشن کنیم، حرف این یا آن خط روی کاغذ بماند. لاف یکی از آنها اجرا بشود برای طبقه کارگر بهتر است. بنابراین همه موظفند نظرات شان را به صراحت بیان کنند و از آن دفاع کنند. و وقتی مجاب شدند مجاب بشوند و به نظراتی که مجاب شده اند به طور جدی عمل کنند. این هم صراحت دادن به مبارزه ایدئولوژیکی و محکم گرفتن از سر اصول، یکی از اهداف پلنوم بود.

من اینجا به برخی قرارها اشاره میکنم، قرارهای سازمانی که تصویب شد است. لیست کامل آن را رفقا می توانند مطالعه کنند، فکر میکنم در نشریه داخلی یا به صوتی دیگری به اطلاع رفقا میرسد. من به بعضی از آنها که در این جهت مهم است اشاره می کنم.

یک قرار هست که پانزده ماده دارد من اینها را برایتان می خوانم :

اصلاح مناسبات درون تشکیلاتی و مبتنی کردن آنها بر اصول کمونیستی.

پلنوم جهت اصلاح مناسبات و شیوه های کار درون تشکیلاتی و مبتنی کردن آنها بر اصول کمونیستی طرح پانزده ماده ای زیر را تصویب نمود:

۱- جمع بندی بحث پلنوم درباره حرف و عمل، فاصله حرف و عمل در اختیار تشکیلات قرار گرفت.

این کاری است که من سعی کردم اینجا بخشاً بکنم ولی پایان کار نیست. رفقای متعدد می توانند صحبت بکنند اعم از کسانی که در پلنوم بودند یا نبودند ولی به هر حال این بحث را از سر مثبت و سازنده آن برای از بین بردن این فاصله باید تعمیق کرد.

۲- دستورالعمل ها و قرارهایی که از جانب رهبری صادر می شود حتی المقدور میانی اصولی خود را مقدمتاً یادآوری کند و به این ترتیب کاربرد اصول در عمل به آموزش مداوم تبدیل شود.

یعنی چه؟ یعنی اگر من بخواهم به شما بگویم کمیته شما موظف است این کار را بکند یا کلاً رفقای سازمانی موظفیم این کار را بکنیم، در مقدمه می گویم برای چه. نه اینکه فقط چون من می گویم شما انجام دهید، یا چون شما می گوئید من انجام می دهم. باید سعی کنیم که در ابتدای هر تصمیم گیری و ابلاغ قرار، برای مثال بگوئیم، به منظور رشد آگاهی ایدئولوژیکی حزب ما، لطفاً این نشریه را سرموقع پخش کنید. تا همه عادت کنند که اینها هدفی پشت اش است، قصدی هست و باید جابیفند. و روی همان مقدمه گریبان طرف را می چسبیم. اگر نشریه را پخش نکرد گناه او این نیست که نشریه را پخش نکرده، از او میپرسیم حالا خود شما که نشریه را پخش نمی کنید و معطل می کنید

برای تحکیم ایدئولوژی حزب چه برنامه ای دارید و چه ائورتائویی به جای نشریه گذاشته اید، تا بفهمد به چه چیزی دارد پشت میکند، هر رفیق سازمانی و هر ارگان سازمانی و هر رهبر و غیر رهبر حزبمان.

۳- در انتخاب اعضا برای کمیته ها و مواضع کلیدی تشکیلات، پایبندی به اصول شرط اول قرار گیرد و تشکیلات در این زمینه سختگیر باشد.

به نظر من یعنی سازش نکردن با هر نوع تخصص گرانی، ما متخصص اصولی می خواهیم و اصولی متخصص. ولی، فقط متخصص بدتر از فقط اصولی است، این را بدانیم. ما آدمی می خواهیم از اصول کمونیستی حرکت کند و مناسبات سالم کمونیستی در تشکیلات برقرار کند و مطابق موازین کمونیستی، خودش و دیگران را قضاوت کند. این در هر کمیته ای برود، بلد نباشد یاد می گیرد. ولی متخصص که می گوید سیاسی مهم نیست، نظامی مهم نیست، نظامی مهم نیست رادیو مهم است، زن با مرد برابر نیست بنابراین سازماندهی زنان برای سال بعد است، نمی خواهد در این روستا تبلیغ بکنیم، ارتباطات زیاد مهم نیست نامه را هر جوری که شده به تشکیلات شهر می رسانم، این آدم را به نظر من در این کمیته نباید گذاشت. ولی کسی که بگوید به نظر من اینها درست است باید ایدئولوژی باشد و برای آن می جنگم ولی تاحالا در شهر کار نکردم، به نظر من هنوز آن آدم را در کمیته شهر بگذاریم بهتر است تا کسی که به امر طبقه کارگر و اصول آن بهای کافی را نمی دهد.

۵- آئین نامه داخلی جلسات دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تنظیم شود. دستور جلسات و مصوبات ثبت گردد. شیوه اخذ رای معمول گردد و رای افراد بر سر هر مسئله ثبت شود و سعی شود تا این شیوه کار در کلیه کمیته های اصلی حزب معمول شود. و خلاصه نتایج کتبی جلسات کمیته ها در فواصل منظم در اختیار ارگان مافوق قرار گیرد. شیوه کار داخلی کمیته ها به افراد زیربط آموزش داده شود.

خوب این حالا تا حدودی ایدئولوژی هست. ما اینجا داریم می گوئیم این تاکید است، در این تشکیلات هر کسی مسئول حرف و رای خود باشد. من می خواستم این را بگویم ولی دیدم عصبانی می شوید، این در هیچ کمیته ای نشد موضع، من چند دفعه گفتم دیدم فایده ندارد موضع نمی شود، من گفتم ولی نمی دانم چرا بعداً که من رفتم فلانی این دستور را داد موضع نمی شود. رای می گیریم، معلوم شد حسن و حسین و تقی تصمیم گرفتند این کار را بکنند و پاسخگو هستند به هر ارگان بالاتر و پائین تر خودشان، که به این دلیل ما این تصمیم را ما گرفته ایم و بنابراین باید سنجیده عمل کنند، بنابراین باید صریح باشد. به خاطر اینکه ریفش را دلخور نکند از این نترسد که رای خودش را بگوید که من با تو مخالف هستم و من رای خودم را به این دیگری میدهم. در نتیجه بحثها سریع تر پیش برود و در عین حال اصولی تر و هر کسی در قبیل پراتیک سازمانی خودش پاسخگو باشد.

- صحبت شده که، رهبری چه هر فرد آن و چه مجموع آن باید به موارد نقض اصول حساسیت نشان بدهد و بر حیاتی بودن رعایت دائمی اصول مستمراً تاکید بکند. رفقای حزبی را به انتقاد پیگیر از موارد نقض اصول برنامه و اساسنامه در حزب فراخواند. به این ترتیب انتظار اصولی عملکردن حزب را در بین همه افراد حزبی و توده کارگر و زحمتکش بالا ببریم.

این به چه معنی است؟ یعنی چشم به چیزی که دارد خلاف اصول اعتقادی ما انجام می شود نبندیم و همان جا گریبانش را چسبیم و بخواهیم که تغییر بکند. اصول ما را در اساسنامه و برنامه مان نوشته اند و بخواهیم که آنها اجرا بشود و با ما بر مبنای آن رفتار بشود و خودمان هم در هر ارگانی که هستیم با دیگران بر مبنای آن رفتار کنیم. در مورد نقض آن بخواهیم که جدی پیگیری بشود. چه شد که ما به این خاصیت بورژوایی در فلان لحظه حیات مان تن دادیم؟ پیگیر باشیم، رهبری موظف است، کمیته ها موظف هستند و افراد تشکیلات هم موظف

هستند که ایدئولوژی باشند.

- رهبری به موارد نقض دستورات و اصول حزب برخوردی اساسنامه ای و متکی بر ضوابط داشته باشد.

این یعنی مثل دادگاه انقلاب اسلامی نیست که در رشت یک نفر را به یک جرمی می کشند ولی در تبریز شلاق می زنند و در تهران جایزه به او میدهند. معلوم باشد سیستم سازمانی ما استاندارد است و هر کاری بالاخره به یک مسئله ای مربوط می شود و خطا بودن آن در همه تشکیلات خطا است. سازماندهی بر مبنای اصول معینی انجام می شود و شبیه آن چیزی که در اساسنامه نوشته اند انجام می شود و من یک جور سازمان نمی دهم و شما یک جور دیگری سازمان بدهید. این بر مبنای اساسنامه حرکت کردن یکی از موازینی است که اصول را در تشکیلات ما محکم می کند.

- همینطور گفته شده، انتقاد و انتقاد از خود در حزب سازمان داده بشود. مجاری طرح انتقاد نظیر جلسات سازمانی، مکاتبه با ارگانهای مافوق و رهبری و مراجع تشکیلاتی، قضاوت در باره صحت و سقم انتقاداتی که در جلسه شده است، اینها تعریف بشود.

این روشن است باید انتقاد و انتقاد از خود یک چیز تصادفی و اختیاری نباشد بلکه به عنوان یک ارگان و کانال کار سازمانی تعریف شده باشد.

به هر حال باقی چیزهایی که هستند در مورد توضیح دقیق اختیارات و وظایف ارگانهای تشکیلاتی، سازماندهی گزارش دهی روتین و بازرسی، هم کار مستمرمان که چگونه ماهانه به ارگانهای مختلف گزارش می دهد و هم اینکه تشکیلات از بازرسی استفاده کند. بازرسی برود در این ارگان و در آن ارگان ببیند کارشان را چطور پیش برده اند و دارند چکار می کنند؟ سیاست حزب آنجا پیش میرود یا نه؟ و حتی به اعتراضات برخورد کند یا به موارد نقض اصول برخورد کند.

- به عنوان یک آموزش دائمی از رفقای تشکیلاتی بخواهیم از ابزارهای درونی تشکیلات استفاده بکنند.

رفقا شما باید در نشریه داخلی مطلب بنویسید و باید در جلسات سازمانی سخنرانی کنید. در غیر این صورت از کجا معلوم می شود که شما یا من چه چیزی را فهمیده ایم و داریم چه کاری انجام میدهم، چه چیزی را درست و چه چیزی را غلط میدانیم، حرفهای درگوشی، این به مسئول بگوید و آن فقط به رفیق خودش فایده ندارد و کافی نیست. ما باید در ارگانهای تشکیلاتی برای ابراز نظرمان استفاده کنیم. این ارگانها جلسات سازمانی است، نشریه داخلی است، میتینگهای سازمانی است، جلسات کمیته ای است و جلسات حوزه تشکیلات است. از اینها باید به شکل فعال استفاده کنیم. دونفر دونفر قدم زدن و مسائل را در میان گذاشتن هیچ وقت ما را جلو نمی برد. باید حرفمان را روشن برداریم و بیاوریم در مرجعی که همه تشکیلات می بیند بزنیم.

به جای اینکه اینقدر دونفر دونفر مسائل را حل و فصل کنیم و انتقادهایمان را به دونفر دونفر بگوئیم، جلسه سازمانی را فراخوان دهیم و برای آموزش کل حزب از آن استفاده کنیم و مطمئن باشیم حزب از این طریق جلو میرود.

- حوزه های اعضای حزب در ارگانهای مختلف، دسته جات نظامی و ارگانهای مرکزی تخصصی در ظرف سه ماه باید تشکیل شود.

یعنی اعضای تشکیلات حزب باید در هر ارگانی هستند خودشان این وظیفه را داشته باشند که مدافع و پیشبرنده سیاستهای حزب و توضیح دهنده این چیزها باشند. آن چیزی که ما می گوئیم باید بکنیم قبل از هر چیز به عضو حزب داریم می گوئیم. بنابراین عضو حزب باید بتواند درون یک واحد نظامی (په ل) در ارگان رادیویی و در ارگانهای مرکزی و در ارگانهای تخصصی که کار سیاسی روبه توده ها ندارند، آن کمیته اعضای حزب، نه کمیته بلکه خود حوزه اعضای حزب، نقش یک

دایره سیاسی ایدئولوژیکی را با خاصیت انقلابی اش برای ما داشته باشد. کاری بکند که در آن بخش کسی بی اطلاع از سیاستهای حزب نماند، در آن بخش کسی غیرمنصفانه به او برخورد نشود. این حوزه اعضا اتوریتیه تشکیلاتی ندارد ولی اتوریتیه معنوی و نقش تعیین کننده ای در جا انداختن سیاستهای حزب در شاخ و برگ مختلف تشکیلات حزب دارد.

همینطور پلنوم کادرسازی را به عنوان آن وظیفه عاجل و میرم تشکیلات تاکید کرد.

یکی دیگر از مسائلی که تاکید شد ارتباطات بود، ضعف ما از نقطه نظر ارتباطاتی چه در کردستان و چه در رابطه با خارج کردستان. کلاً ارتباطات جای مهمی در زندگی ما انگار بازی نمی کند و حتی در این قرارها ایدئولوژی بیان شده است که از فاصله پلنوم اول و پلنوم را دوره ارتباطات می نامیم. یعنی در این دوره باید ارتباطات در حزب سازمانیافته باشد، بشود اعضای حزب را همیشه و افراد تشکیلاتی حزب را همیشه از فعالیت حزب مطلع نگاه داشت و دستورات سریعاً برسد و گزارشات سریعاً برسد و اعضای حزب با هم مرتبط بمانند وگرنه ما از یک ارگانیزم صحبت نمی کنیم.

به هر حال مصوبات متعددی هست، شاید سی تا چهل قرار در پلنوم صادر شده است که جزئیات آن را فکر کنم رفیق جواد در نشریه داخلی منعکس می کند و حتماً آنجا روشن تر راجع به آن توضیح داده می شود و رفقا می توانند به بحث بگذارند و این قرارها را برای خودشان معنی بکنند و برای معنی کرده آن از مسئولین تشکیلاتی کمک بخواهند. ولی آن چیزی که من می خواهم رفقا به آن توجه بکنند همان صحبتهایی است که اول بحث تاکید کردم. یعنی ما باید یک دوره ای به طور جدی روی این خم بشویم که به اندازی حرفی که میزنیم و متناسب با آن حرفی که میزنیم عمل کنیم. تمام تشکیلات باید بسیج بشود که این خلاء را پر کند چون اگر پر نکند گفتم ما واقعاً سر یک دوراهی هستیم که یک طرف آن پیروزی است و یک طرف آن فقط، پیروزی نه! نیست، بلکه شکست است. شکستی که در روسیه دیدیم، در چین دیدیم و هر روز در حیات احزاب چپ می بینیم. آن چیزی که ما را به پیروزی مطمئن میکند این است که یک طبقه کارگر وجود دارد که به طور عینی مجبور است پیروز بشود و ما علمی را به دست آوردیم که علم رهائی آن طبقه است و انسانهایی درون این صف هستند که مؤمن و انقلابی هستند. ولی این به این معنی نیست که ما قطعاً بدون اینکه هیچ زحمتی بکشیم حتماً تا ابد کمونیستها بالاخره یک روزی پیروز می شوند. ما می خواهیم این حزب کمونیست مشخص در سریعترین فرصت به حزب طبقه کارگر ایران تبدیل شود. این فاصله را رفقا باید به آن توجه کنند و پلنوم به آن توجه کرد.

برگرفته از بخش صوتی سایت آرشیو حکمت، تحت عنوان: در باره نتایج پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران.

پیاده شده توسط آسو فتوحی، ادیت: خالد حاج محمدی





## BBC و ضرورت خلق هفت طبقه بندی

### اجتماعی به جای دو

#### اسد گلچینی

از کشفیات جدید و مهم دستگاه بی بی سی یکی هم میشود که: اعلام این بود که جامعه بریتانیا دارای هفت طبقه اجتماعی است و زمان تقسیم جامعه به دو طبقه سنتی بورژوازی و پرولتاریا به پایان رسیده است.

در چهار آوریل 2013 بی بی سی و بدنبال آن برخی روزنامه های چاپ لندن مطالعه و تحقیق اخیر بی بی سی در این مورد را منتشر کردند. بی بی سی میگوید که در این بررسی و مطالعه که در میان 160 هزار نفر در بریتانیا انجام داده است از هر 7 نفر، فقط یک نفر به تقسیم بندی سنتی "طبقه کارگر" تعلق دارد.

وظیفه تبلیغ این کشف جدید مثل همیشه به عهده نویسندگان و پروفیسورهای متعدد بورژوازی و مدارس عالی آنها است و لابد این تئوری خوراک تحقیق باز هم بیشتر جامعه بوسيله دانش آموختگان این کشف جدید و زندگی از راه کسب شغل با این مدارج عالی خواهد بود. به این ترتیب دنیای امروز و بورژوازی و بحران عمیقی که بر جامعه حاکم کرده است باز هم نیازمند فریب و تفرقه بیشتر در میان طبقه کارگر و مردم محروم است. بی بی سی و خیل پروفیسورهای بورژوازی این وظیفه مهم را در مقابل انقلاب و قیام کارگران بعهده دارند. اوئن جونز نویسنده میگوید که "اگر شما برای کسی کار میکنید و کنترلی بر کاری که انجام میدهید ندارید، شما جز طبقه کارگر هستید" و این یکی از پایه های استدلال وجود هفت طبقه به جای دو طبقه اجتماعی عنوان و برجسته شده است. آنچه که میخواهند کماکان از بین ببرند مارکس و کمونیسم و مبارزه طبقاتی و هم سرنوشتی طبقه کارگر و مردم محروم است. باید کسب ارزش اضافه تولید شده بوسیله طبقه کارگر که بورژوازی آنرا صاحب است و کار مزدی و روابط کالایی که مبنای همه چیز و همه روابط است "سنتی" اعلام شود و جای آنرا معیار و خصوصیات اعلام شده و عوامفریبانه بی بی سی بگیرد. پروفیسور مایک ساوج از "مدرسه اقتصاد لندن" هم میگوید "بنظر من این تحقیق و مطالعات مفهوم جدید طبقات اجتماعی را میتواند به مردم نشان بدهد (تفهیم کند)".

اما در این مطالعه با کشف هفت طبقه اجتماعی گفته

است! و این را میتوان حتی در فراخوان های اتحادیه های کارگری که سرنوشتشان و مسیرشان را احزاب بورژوایی مانند حزب لیبر تعیین میکنند دید که چگونه میلیونها نفر در یک روز میتوانند با یک زبان و با تسخیر خیابانهای لندن با هم سخن بگویند.

البته نکته قابل توجه و جالب در این ردیف بندی طبقات جدید اجتماعی در بریتانیا، آن قشری از بورژوازی است که در راس هرم جامعه سرمایه داری در بریتانیا و از طریق شرکت ها و مراکز چند ملیتی و جهانی قرار دارد و حذف شده است! لابد بی بی سی هم به در آمد آنها کاری ندارد و اصلا اگر آنها نیاشند جامعه نیست و به این حیطة نباید وارد شد. این خز عبلات هر روزه و هر لحظه بخورد جامعه و طبقه کارگر در بریتانیا و دنیا داده میشود. این در حالی است که شرکت های بزرگ بریتانیایی هر ساله در آمد و سود سالانه خود را گزارش میکنند و در اداره مالیات موجود است و هر سال مثلا اعلام میکنند که شرکت نفتی انگلیسی هلندی "شل" 13 میلیارد پوند سود داشته است! بانک اچ اس بی سی 12 میلیارد پوند و بریتیش پترولیوم 13 میلیارد و بانک بارکلیس و ... چیزی که در این مطالعه و کشفیات جدید اثری از آن نیست و همچنین جوایز و تشویقی های میلیونی مدیران بانک ها و شرکت ها اصلا کم و گور شده است تا موقعیتهای دیده نشود چون اعتراض شدیدی هم حتی در میان طبقه بورژوا و خرده بورژوا در موردشان وجود دارد.

و اینها در حالی است که دولت و اداره مالیات بریتانیا با جسارت و بی شرافتی و در اوج بی شرمی و آهنین تر از مارگارت تاچر و دولتش، تماما دمار از روزگار فقیرترین و محرومترین ها و در واقع این 60% طبقه کارگر در آورده است. از دستمزد و هزینه بالای زندگی و سطح در آمد تا بازنشستگی و حمله گسترده به امکانات درمانی و محرومترین قشرهای طبقه کارگر همه و همه قرار است میلیونر ها و طبقه بورژوا و خرده بورژوا را در موقعیتی که دارند حفظ کند. همچنین از 53 پوندی که هفتگی به بیکاران و فرزندانشان برای "زندگی" در بریتانیا میدهند حدود یک سوم آنرا بصورت مالیات های مستقیم و غیر مستقیم باز پس میگیرند و اتاق های "اضافه" که برای خود و فرزندانشان در خانه های کوچک و کم امکان دارند را به عنوان اتاق هایی که برای آنها دیگر "لوکس" است کرایه اش را از خودشان و از همان 53 پوند هفتگی طلب میکنند به اجرا گذاشته شده است و صد ها اجحاف و جنایت دیگر بر علیه طبقه کارگر و مردم محروم که براه افتاده است. در این میان و در چنین شرایطی بی بی سی مزدور و خبرنگاران

است! و این را میتوان حتی در فراخوان های اتحادیه های کارگری که سرنوشتشان و مسیرشان را احزاب بورژوایی مانند حزب لیبر تعیین میکنند دید که چگونه میلیونها نفر در یک روز میتوانند با یک زبان و با تسخیر خیابانهای لندن با هم سخن بگویند.

البته نکته قابل توجه و جالب در این ردیف بندی طبقات جدید اجتماعی در بریتانیا، آن قشری از بورژوازی است که در راس هرم جامعه سرمایه داری در بریتانیا و از طریق شرکت ها و مراکز چند ملیتی و جهانی قرار دارد و حذف شده است! لابد بی بی سی هم به در آمد آنها کاری ندارد و اصلا اگر آنها نیاشند جامعه نیست و به این حیطة نباید وارد شد. این خز عبلات هر روزه و هر لحظه بخورد جامعه و طبقه کارگر در بریتانیا و دنیا داده میشود. این در حالی است که شرکت های بزرگ بریتانیایی هر ساله در آمد و سود سالانه خود را گزارش میکنند و در اداره مالیات موجود است و هر سال مثلا اعلام میکنند که شرکت نفتی انگلیسی هلندی "شل" 13 میلیارد پوند سود داشته است! بانک اچ اس بی سی 12 میلیارد پوند و بریتیش پترولیوم 13 میلیارد و بانک بارکلیس و ... چیزی که در این مطالعه و کشفیات جدید اثری از آن نیست و همچنین جوایز و تشویقی های میلیونی مدیران بانک ها و شرکت ها اصلا کم و گور شده است تا موقعیتهای دیده نشود چون اعتراض شدیدی هم حتی در میان طبقه بورژوا و خرده بورژوا در موردشان وجود دارد.

و اینها در حالی است که دولت و اداره مالیات بریتانیا با جسارت و بی شرافتی و در اوج بی شرمی و آهنین تر از مارگارت تاچر و دولتش، تماما دمار از روزگار فقیرترین و محرومترین ها و در واقع این 60% طبقه کارگر در آورده است. از دستمزد و هزینه بالای زندگی و سطح در آمد تا بازنشستگی و حمله گسترده به امکانات درمانی و محرومترین قشرهای طبقه کارگر همه و همه قرار است میلیونر ها و طبقه بورژوا و خرده بورژوا را در موقعیتی که دارند حفظ کند. همچنین از 53 پوندی که هفتگی به بیکاران و فرزندانشان برای "زندگی" در بریتانیا میدهند حدود یک سوم آنرا بصورت مالیات های مستقیم و غیر مستقیم باز پس میگیرند و اتاق های "اضافه" که برای خود و فرزندانشان در خانه های کوچک و کم امکان دارند را به عنوان اتاق هایی که برای آنها دیگر "لوکس" است کرایه اش را از خودشان و از همان 53 پوند هفتگی طلب میکنند به اجرا گذاشته شده است و صد ها اجحاف و جنایت دیگر بر علیه طبقه کارگر و مردم محروم که براه افتاده است. در این میان و در چنین شرایطی بی بی سی مزدور و خبرنگاران

خانواده متوسط نخبگان: (نخبگان!) Elite  
Average household 6% هستند و در آمدشان ( 89000£منظور در آمد سالانه و به واحد پوند بریتانیا میباشد) است  
طبقه متوسط با ثبات و قوام یافته:  
Established Middle Class 25% هستند و در آمدشان 47000£است  
طبقه متوسط صنعتی و فنی: Technical  
Middle Class 6% هستند و در آمدشان 37000£است

کارگران ماهر (مرفه) جدید : New Affluent  
15% workers هستند و در آمدشان 29000£ است  
کارگران خدمات ضروری : Emergent  
19% Service workers و در آمدشان 21000£ است  
طبقه کارگر سنتی: Traditional Working  
Class 14% و در آمدشان 13000£است  
کارگران با شغل های بی ثبات و متزلزل:  
Precariat : 15% و در آمدشان 8000£است

دو نکته مهم در این ردیف بندی قابل توجه است یکی اینکه حدود 60% از جمعیت جامعه که طبقه کارگر را شامل میشود به اقشار مختلف و "دلخواهی" تقسیم شده اند تا از هر لحاظ مورد تعرض جدی بورژوازی و دولت هایش قرار بگیرد و تفرقه و پراکندگی بیشتری بر آنها تحمیل شود و ... 40% بقیه طبقه بورژوا و خرده بورژوا میباشدند که تماما از قبل ارزش اضافه تولید شده طبقه کارگر زندگی میکنند و منافع آنها عمیقا بهم گره خورده است. بر خلاف تصور چپ ها و فیلسوفانی که مبارزه طبقاتی را رد کرده اند و ادعا دارند که مبارزه طبقه کارگر حتی به تعداد اکثریت ندارد و طبقه کارگر شایسته حاکمیت نیست چون اکثریت نیست، اهمیت مطالعات اخیر بی بی سی باید نشان داده باشد که حتی از این لحاظ در کشوری مانند بریتانیا جمعیت کارگران چه اندازه عظیم است و در هر تحول اجتماعی و در هر مبارزه اجتماعی و طبقاتی در جامعه امکان همسرنوشتی اینها با هم چه اندازه بزرگتر هم شده

تنها با همبستگی قدرتمندتر در صفوف طبقه کارگر، می توان آزادی تشکل و اعتصاب و پیشروی مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران را تضمین کرد.

## زنده باد همبستگی و رفاقت کارگری

فعالین کارگری در شهر سنندج مدام مورد تعقیب و آزار و دستگیری و زندانی شدن قرار گرفته اند. متعاقب این سیاست ضدکارگری رژیم، در ماههای اخیر تعدادی از این فعالین به اسامی بهزاد فرج الهی، حامد محمودنژاد، وفا قادری، خالد حسینی، علی آزادی و غالب حسینی دستگیر و زندانی شدند.

در همه این سالها فعالین کارگری و خانواده های کارگران زندانی در شهر سنندج، از همسرنوشتان و رفقای خود پیگیرانه حمایت کرده و عقب نشینی هایی به رژیم تحمیل کرده اند. تلاشهایی که هم اکنون برای آزادی فعالین کارگری زندانی ادامه دارد. تلاشهای که همواره و هر باره نشان داده که کارگران زندانی تنها متکی به حمایت رفقای کارگر خود و خانواده های کارگری اند و تنها به همبستگی طبقاتی همسرنوشتانشان دلگرم و پشت بسته اند.

نمایندگان و حافظان سرمایه هیچگاه از خطر گورکنان خود غافل نمانده و بهر بهانه ای فعالین کارگری را مورد تهدید و سرکوب قرار می دهند. در مقابل این تعرض همواره با مقاومت و مبارزه پیگیرانه برای آزادی فعالین کارگری روبرو شده. تلاش ها و اعتراضاتی که صورت گرفته و می گیرد گوشه بسیار کوچکی از صدای قدرتمند طبقه ای است که اگر یکپارچه و متحد شود، گلوی بورژوازی را چنان می فشارد که به آسانی جرات تعرض و دست درازی به کارگران را نداشته باشند.

تجمع اعتراضی فعالین کارگری و خانواده های کارگران زندانی در مقابل زندان و دادگستری شهر سنندج، نمونه کوچکی از اتکا کارگران به قدرت اعتراض متحد خود است. تصور اینکه هر دست اندازی ای به حقوق، آزادی و حرمت انسانی کارگران، با اعتراض جمعی هزاران و ده ها هزار نفره صفوف طبقه کارگر در مراکز صنعتی و محلات کارگری روبرو شود، لرزه بر اندام بورژوازی و نمایندگانشان در قدرت می اندازد. و این کاری شدنی است!

آزادی تعدادی از کارگران زندانی در شهر سنندج پیام خوشایندی به همه همسرنوشتانشان است. تلاشها و مبارزات آزادیخواهانه فعالین کارگری و خانواده های کارگران، احترام برانگیز و نمونه ای از همبستگی طبقاتی و رفاقت کارگری در صفوف طبقه کارگر است.



حزب کمونیست کارگری – حکمتیست  
۱۹ فروردین ۱۳۹۲ (۸ آوریل ۲۰۱۳)  
www.hekmatist.com

## اپورتیونیسم را باید هنزوی کرد

### مروری بر دخالت رضا مقدم و گروهش در مسله سندیکای شرکت واحد

## اسد گلچینی

تا زمانیکه فرصت طلبان به بهانه های مختلف بخواهند از موضوع نه چندان پیچیده برکناری اسالو در سندیکای واحد بهره برداری کنند و آنرا مستمسک مسائل دیگر قرار دهند، باید آنها را افشا کرد. اظهار نظر اخیر رضا مقدم و جمعی از کادرهای دیگر گروه ”اتحاد سوسیالیستی کارگری“ در میز گردی در تلویزیون“ به پیش“، روشنتر ماهیت این جریان را بعنوان فعالین ایجاد انشقاق و پراکندگی و نه اتحاد و همبستگی کارگری، مشخصا در برخورد به رهبران و تشکل های کارگری و مشکلات و موانع کارشان، نشان میدهد.

این گروه به روال همیشگی تلاش میکند با گل الود کردن آب، با سواستفاده از اختلافات پیش آمده در هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد، امر خود یعنی تسویه حساب با مخالفین خود را پیش برد. این جریان نه دنبال کمک به اصلاح اشتباهات آشکاری است که هیت مدیره سندیکای واحد در ماجرای برکناری اسالو شد و نه دنبال ترمیم مناسبات ضربه خورده میان فعالین سندیکای واحد. برعکس به گفته خود در پی ”رادیکال“ کردن (اسم رمز تسویه حساب‌های گروهی خود) مسئله هستند. فرصت طلبانه هشت سال فعالیت مشترک رهبران سندیکا را در یک اعلامیه خلاصه کرده اند و بر روی آن تئوریهای شورایی و “ یک قدم مهم از پیشروی جناح چپ جنبش کارگری“ سوار کرده و تلاش میکنند برکناری و تلاش برای ایزوله و منزوی کردن اسالو را به شکلی سطحی، مصنوعی و ساختگی به ”سنت شورایی“ منتسب کنند. این جریان رهبران کارگری را دست گم گرفته است. فعالین و رهبران کارگری را مثنی ساده لوح که با چند ادعای پوچ و دهن پر کن کلاهی به این گشادی سرشان می‌رود فرض کرده است.

چنانچه سابقه این جریان سالم بود میشد در نیت خیرشان تردید نکرد. اما سابقه آنها بر اساس اسناد و عملکردشان تردیدی باقی نمیگذارد که در دنیای واقعی این جریان که ادعا میکند میخواهد حزب کمونیستی و کارگری بسازد نه ”قهرمان“ این راه است و نه حتی جریانی سیاسی، رادیکال و سالم در میان کارگران، دانشجویان و اعتراض و مبارزه آنها است. اینرا فعالین جنبش دانشجویی و فعالین کارگری با گوشت و پوست خود احساس کرده و در لطمات آنرا دیده اند. سابقه فعالیت این جریان در میان کارگران، فعالین کارگری و تشکیلاتهای سیاسی دیگر آغشته به فرصت طلبی بی نهایت، سواستفاد و راست روی است و در این راه از هر زیگزاگ و هر رنگ عوض کردنی دریغ نکرده است. در ماجرای برکناری اسالو هم اینها با استفاده از نام غلط انداز فعال کارگری، البته از جنس اپورتونیست ترین آن، تلاش میکنند نه فقط اشتباه سندیکای واحد و حواشی آنرا توجیه کنند، بلکه با پیش کشیدن آینده اسالو و کشف ”پروژه اسالو“ بهانه‌ای برای تزریق تئوریهای امروز خود پیدا کنند. رضا مقدم و رفقایاش با اظهار نظر های خود در این مورد و قلمداد کردن برکناری اسالو بعنوان ”قدم پیشروی جنبش کارگری“ بی پررسییی، فرصت طلبی و ضدیت خود با جنبش کارگری را تثبیت کردند! به مواردی از آنها میپردازیم.

#### تقابل ساختگی تشکیلات و رهبران کارگری

در این میز گرد تئوری جدیدی در مورد رهبر و رهبران کارگری کشف شده است. میگویند رهبر کسی و چیزی نیست و این تشکیلات است که رهبر را رهبر میکند! در این میزگرد اعضای این جریان به تفصیل در مورد نقش تشکیلات های کارگری برای ساختن رهبران کارگری سخن میگویند و در نهایت تلاش میکنند نشان دهند که در

#### کمونیست ۱۷۴

جلوی صحنه را دارند، نشان میدهد. این‌ها مجموعه‌ای به شدت به هم تنیده اند. علاوه بر این برعکس فرهنگ جریانات حاشیه ای و تبعیدی که با اظهار نظر در میدیای خود قهرمانان خود ساخته میشوند، در دنیای واقعی و در شرایط خفقان آور جمهوری اسلامی، اگر شخصیت علنی مبارزه کارگری شدن در جنبش کارگری و جامعه با احترام و اتوریته همراه است اما همزمان با خود محدودیت، زندان، شکنجه، محرومیت را به همراه می آورد.این واقعیت زندگی و مبارزه دهها و صدها فعال و رهبر عملی کارگری است.

تجربه شخصی تعدادی از اعضای این جریان این واقعیت را بخودشان هم گوشزد میکند اما مصلحت امروز چیز دیگری است و منفعت گروهی امروز حکم میکند به این تجربیات هم پشت کنند. سؤال این است چرا این درجه از خصومت و چرا امروز؟ واقعیت این است که عملکرد و تئوری‌های این جریان بیش از بیش با مانع روبرو شده است، که دست اینها بیش از بیش نزد فعالین کارگری که نتشان به این‌ها خورده و با دوره ای تحت نفوذ فکری شان بودند و دچار سردرگمی شده بودند، رو شده است. ظاهراً سبیل کردن اسالو، پیدا کردن ”دشمنی جدید“ قرار است توجه را به جای دیگری ببرد و پرونده سوالات بیشتر در مورد تئوری‌های راست رضا مقدم- ایرج آذرین را تا مدتی ببندد. با این هدف امروز اسالو را هدف قرار میدهند و همزمان زمینه درگیریهای بعدی با امثال محمود صالحی را فراهم میکنند. ظاهرا باید منتظر حملاتی به همین درجه کثیف علیه محمود صالحی و هر فعال و رهبر کارگری که از این جمع فاسد و فرصت طلب حرف شنویی نکند یا مقابل آن بایستد بود. این هشدار را باید جدی گرفت و از امروز در مقابل آن سدی بست.

حمله به اسالو، که از نظر آنها لخ و السای آینده ایران است، قرار است کارگران را قانع به انتخاب رهبرانی دیگر یا بی‌نیاز از رهبری کند! باز کردن مسئله آینده اسالو برای سرپوش گذاشتن بر سیاست‌های راست و نقش مخرب و ضدکارگری این جریان است. رضا مقدم و رفقایاش در این تعرض کثیف تا آنجا پیش می‌رود که پیش‌بینی میکند اسالو مانند لُخ و السا یا حشمت رئیسی میشود، دیروز در جبهه کارگر و فردا در جبهه بورژوازی! آینده اسالو، مانند هر فعال کارگری و سیاسی، قابل پیش‌بینی نیست و نمیتوان از امروز پیش بینی کرد. اما مسئله آینده اسالو نیست. قصاص قبل از گناه و سنگر بندی حول آینده اسالو گمراه کننده و برای توجیه سیاستهای راست و تفرقه افکنانه امروزشان است.

#### اپورتونیسم و فاصله موضع دیروز و امروز!

در آغاز بحران در سندیکای واحد، رضا مقدم از مسئولین این جریان، در وصف رهبر کارگری و جایگاه آن، و بویژه اسالو، نوشت. نوشته ای کاملاً متفاوت از اظهارات امروزش! ظاهراً منفعت گروهی امروز حکم میکند حرف دیگری زد و البته چون این جریان به شدت ”تئوریک و عمیق“ است باید برای خز عبلات و حملات امروزشان، تئوری جدیدی تراشید.

رضا مقدم در نوشته خود “ برکناری اسالو و سنتهای کارگری“ در تاریخ ۲۴ ژانویه ۲۰۱۳ چنین نوشته است: “ .. اما اسانلو نباید طرد شود. طرد اسانلو می تواند مضرات افراد و جریانات ضد کارگری به جنبش کارگری ایران را افزایش دهد. اسانلو در یک مقطع مهم سهم اساسی داشت در عبور جنبش کارگری ایران از بی تشکلی در دوران اختناق به تشکل داشتن. هیچ درجه از اختلاف نظر هیات مدیره سندیکای واحد با اسانلو نباید ذره ای از حقوق و حرمت انسانی وی بکاهد. در چنین مواردی باید با اتکا به سنتهای جنبش کارگری مناسبات و نحوه بیان اختلافات در عین صراحت و قاطعیت در فضایی سالم و صمیمی صورت گیرد و راه بازگشت طرفین پس از پی بردن به اشتباهات احتمالی باز باشد. جمهوری اسلامی از بدو پیدایشش با اخراج، دستگیری، شکنجه و اعدام جنبش کارگری را از فعالینش محروم کرده است. جنبش کارگری نباید بدلیل اختلاف نظر و یا هر خطا،لغزش واشتباه یخود را از فعالینش محروم کند. باید فعالانه کمک کرد وراه بازگشت افرام ساخت.“ (تاکیدات از من است)

این گفته ها را مقایسه کنید با اظهارات رضا مقدم در میزگرد اخیر که پا را فراتر گذاشته و اسالو را تلویحا بعنوان ”تواب“ معرفی میکند که در مورد رفقای خود ”تک نویسی“ کرده است. رضا مقدم که دیروز تحت تأثیر فضای رادیکال و منتقد در شان و حرمت و اهمیت رهبران کارگری قلم بدست گرفته بود، امروز بنا به منافع گروهی و فرقه ای خود همین رهبران را به راحتی و در کمال بیشرمی تواب قلمداد میکند. آنهام با پز تئوریک ”تقدم تشکیلات بر رهبران!“ هر چند رضا مقدم جرأت نمیکند مستقیماً کمونیستها، انقلابیون و مبارزینی که در زندانهای مخوف جمهوری اسلامی بوسیله جانیان و جنایتکاران شکنجه شده و اعترافاتی کرده و بعضا اعدام شدند را ”تواب“ بنامد، اما ”تک نویسی“ زیر شکنجه آنها را شهادت میگیرد تا آن‌ها و منجمله اسالو را ”تواب“ جلوه دهد. رضا مقدم در این زمینه به همه زندانیان و به اسالو یک معذرت خواهی بدهکار است!

نحوه دخالت و اظهار نظرهای اخیر این جریان در مسأله برکناری اسالو، تئوری پوچ تقابل تشکل های کارگری و رهبران کارگری، تواب اعلام کردن اسالو، آماده کردن فضا برای جدال با سایر فعالین و رهبران کارگری مخالف خود، صرفاً ناشی از بن بست این جریان، سیستم بیمار و تفرقه اندازانه و عقده ایی این فرقه است وربطی به منافع طبقاتی کارگران ندارد. پشت پز تئوریک و دفاع از تشکل کارگری جریانی راست و ضدکارگری خوابیده که افشا دائم آن وظیفه هر فعال کارگری و کمونیست است.

#### نگاهی به کارنامه این جمع

جریانی راست با ظاهر کارگری و چپ که علیرغم ظاهر کارگری، فوکول کراواتی و تئوریک رسالتشان آلوده کردن فضای سیاسی، تفرقه انداختن است.

سنت اتهام زنی به مخالفت سیاسی، متوسل شدن به کثیف ترین اتهامات، سنت و سابقه سیاه این جمع است. جریانی فاسد که جسارت قبول مسئولیت های خود را ندارد. پشت نامه‌های مستعار قلم شدن و تهمت زدن به فعالین سیاسی سنت این جریان و موسسین آن است.

در سال ۱۹۹۹ و در پروسه جدایی شان از حزب کمونیست کارگری رضا مقدم و ایرج آذرین بدعت گذاری جدیدی در فضای سیاسی اپوزیسیون کردند. آنها همصدا شدن با دستگاههای تبلیغی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی و با اتکا به آنتی سمیتیسم، جمهوری اسلامی، ادعا کردند مخالف سیاسی آنها، حزب کمونیست کارگری، اسرائیلی است و از اسرائیل کمک مالی میگیرد. البته با نام مستعار پیمان نعمتی. خوشبختانه این تبلیغات اسلامی با اولین تعرض عقب نشست و پیمان نعمتی از صحنه سیاست گورش را گم کرد.

در سال ۸۶ این جریان مجدداً با دستگاههای اطلاعاتی جمهوری اسلامی همصدا شده و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب رابه حزب حکمتیست منتسب کردند و بمب دستی و اسلحه به پرونده های دانشجویانی که هنوز در زندان و در خطر اعدام بودند، اضافه کردند. آن زمان هم این همکاری را رادیکال کردن و وسوسیالیستی تر کردن جنبش دانشجویی نام گذاشتند. اینبار هم ردیالنه پشت وبلاگ، تریبون مارکسیسم و بدون نام و نشان (مطلب ”وضعیت فعلی و گامهای ضروری“ ). این وبلاگ و نویسنده مخفی آن هم سرنوشتی مانند پیمان نعمتی پیدا کرد.

این جریان نثوتوده ای در جریان داب با دستگاههای اطلاعاتی جمهوری اسلامی همصدا شده و در کنار زندان و شکنجه زندانبانان جمهوری اسلامی تعرضی سیاسی و البته تئوریک را به چپ و کمونیسم که پس از ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی متشکل و سازمانیافته در دانشگاه ابراز وجود کرده بود را راه انداختند.

#### جنبش سبز، اسالو، رضا مقدم و گروهش

در جریان جنبش سبز اسالو در زندان بود. گفته میشود که اظهار نظرهایی مثبت در مورد جنبش سبز داشته است. من شخصا این اظهار نظرها را

## شعار “کارگران ایران متحد شوید” شعار

## کمونیستی نیست!

### اسد گلچینی

بهرروز ناصری در مقاله ای تحت عنوان“ تلاش برای برداشتن گامهای عملی برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط کار و در سطح سراسری ایران“ نکات مهمی در مورد گامهای عملی و اولیه در رسیدن به تشکل های محیط کار و زیست را اشاره کرده است. هر چند این بحث از لحاظ

درگیر شدن با فعالیت ها، سنت ها و روشهای های موجود در میان بخشی از فعالین سیاسی و فعالین کارگری ساکت است، و جنبه های مهم دیگری برای رسیدن به این هدف در میان کارگران را نادیده و یا ضعیف میبندارد و ... اما از آنجا که

راه حل سازمانیابی را به درون خود کارگران و محیط های طبیعی آنها برمیگرداند اهمیت دارد و بنا به تجربه تاکنونی خود رفیق و جریان سیاسی که به آن تعلق دارد قابل توجه است چرا که این مسیر برای فعالین کارگری و کمونیستها در سازمانیابی توده ای و علنی موثر است. در این جا اما بحث من راجع به اینها نیست. موضوع پیشنهادی دیگری در این بحث هست که به نسبت موضوع اصلی مقاله، فرعی هم هست اما موضوع بسیار مهمی است و خوشبختانه از نظر

بهرروز ناصری در مقاله ای تحت عنوان“ تلاش برای برداشتن گامهای عملی برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط کار و در سطح سراسری ایران“ نکات مهمی در مورد گامهای عملی و اولیه در رسیدن به تشکل های محیط کار و زیست را اشاره کرده است. هر چند این بحث از لحاظ درگیر شدن با فعالیت ها، سنت ها و روشهای های موجود در میان بخشی از فعالین سیاسی و فعالین کارگری ساکت است، و جنبه های مهم دیگری برای رسیدن به این هدف در میان کارگران را نادیده و یا ضعیف میبندارد و ... اما از آنجا که راه حل سازمانیابی را به درون خود کارگران و محیط های طبیعی آنها برمیگرداند اهمیت دارد و بنا به تجربه تاکنونی خود رفیق و جریان سیاسی که به آن تعلق دارد قابل توجه است چرا که این مسیر برای فعالین کارگری و کمونیستها در سازمانیابی توده ای و علنی موثر است.

در این جا اما بحث من راجع به اینها نیست. موضوع پیشنهادی دیگری در این بحث هست که به نسبت موضوع اصلی مقاله، فرعی هم هست اما موضوع بسیار مهمی است و خوشبختانه از نظر

نشنیده ام. اما اینکه شکنجه جسمی و روحی زندانیان، اعتراف گرفتن زیر شکنجه، جز لایتنجزای زندانهای مخوف و سرکوبگر جمهوری اسلامی است،چنان بدیهی است که حتی بخشی از سران رژیم هم آنرا انکار نمیکنند. به همین دلیل اظهارات زندانیان سیاسی نه برای خود و نه برای مخاطبانش پیشیزی ارزش ندارد. اینرا دیگر راست ترین نهادهای بین‌المللی هم قبول کرده‌اند. اما

ظاهراً رضا مقدم و جریانش کاسه داغ تر از آش جمهوری اسلامی شده و این واقعیت تلخ را قبول ندارد. مهمتر اینکه خوشبختانه منصور اسالو، که مانند هر فعال سیاسی و هر رهبر کارگری مدال های دوران های مختلف مبارزه اش، با تنوریهای جدید این گروه فرصت طلب پس گرفته نمیشود، سالم و زنده است. میتواند در مورد این مسأله اظهار نظر کند.

اما این اظهار نظر از طرف جریانی که در دوره عروج جنبش سبز در سال ۸۸ کاملاً داوطلبانه و آگاهانه سبز شد و سردمداران آن “تنوری“ این دفاع را هم تدوین کردند، بیشرمی است. رضا مقدم به اشتباه روی حافظه ضعیف کارگران کمونیست سرمایه‌گذاری میکند. این جریان و سران و تنوریسینهای آن در آندوره در زندان و تحت شکنجه جمهوری اسلامی سبز نشدند. اینها در خارج کشور و در جای امن، آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه و بدون دغدغه طرفدار جنبش سبز شدند و در کنار کل جناح چپ جنبش سبز، کارگران را به شرکت در این “انقلاب توده ای“ دعوت کردند. پس از افول سبز، زمانیکه حتی دیگر جوانان طبقه متوسط و خواهان خلاصی فرهنگی هم از این جنبش قطع امید کردند و ماهیت ضد کمونیستی و ضد کارگری دنباله روی از سبز عیان شد، این جریان طبق معمول فرصت طلبانه رنگ عوض کرد. زمانیکه کمونیستهای متشکل در حزب حکمتیست از زاویه انقلاب کارگری و منافع مستقل طبقه کارگر شرکت و دخالت با هدف “بدست آوردن هژمونی“ در این جنبش بورژوایی را هشدار دادند، و گفتند سیاست “انقلاب سواری“ نه فقط غیر ممکن که تنوری راست برای تبدیل طبقه کارگر به سیاهی لشگر بورژوازی است. زمانیکه ما، حزب حکمتیست، مردم مبارز و کارگران و همه انقلابیون و کمونیستها را از تبدیل شدن به سرباز این جنبش منع کردیم، اینها کفش و کلاه کرده بودند که سازمان این جنبش و خزانه دار و منشی هایش را سر و سامان دهند و ما را ضد انقلاب خواندند. امروز هم فرصت طلبانه خود را به کوچه علی چپ زده و انگار نه انگار آنها بودند که عناصر فعال و “تنوریک“ از این جنبش راست و بورژوایی بودند!

دیدگاه های نویسنده است که ضمن برشمردن ایراداتی که به این شعار و فراهم نشدن زمینه های تحقق آن در سطح منطقه ای و جهانی هست، کنار گذاشتنش را به نفع شعاری “واقعی تر“ و “زمینی تر“، که لابد از نظر وی به امر تحزب و تشکل توده ای کارگران هم کمک میکند توصیه میکند. نکته اصلی مطلب این است که رفیق میگوید: “وقتی هنوز طبقه کارگر ایران پراکنده است و در وضعیت اسفناک زیستی و کاری بسر میبرد، شعار»کارگران ایران متحد شوید «زمینی تر، واقعی تر و نزدیکتر است تا شعار به کلی «کارگران جهان متحد شوید“ (از مقاله بهروز ناصری در سایت آزادی بیان تحت عنوان “تلاش برای برداشتن گامهای عملی برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط کار و در سطح سراسری ایران“)

به نظر من مهمترین ایرادات این بحث بطور مختصر اینها هستند:

۱- شعار انترناسیونالیستی “کارگران جهان متحد شوید“ که متعلق به کمونیستها و طبقه کارگر است از آنها گرفته میشود و شعار ناسیونالیستی و ملی “کارگران ایران متحد شوید“ به پرچم و شعار شان تبدیل میشود. و این در حالی است که طبقه کارگر و هم سرنوشتی اش از هر لحاظ در جهان امروز بسیار بیشتر خصلت جهانی دارد تا دوران ۱۸۴۸ و زمان انتشار مانیفست کمونیست. و این در حالی است که ضرورت انقلاب کمونیستی و برانداختن سرمایه داری جهانی نه

بیاورد با هژمنی بر آن جنبش و بعد مسئله نان را هم حل کند.“(برگرفته از مقاله خالد حاج محمدی تحت عنوان “از جنبش سبز تا دانشگاه صبح بخیر آقای مقدم “تاکیدات از مقاله است)

همانطور که محمد حسین به رضا مقدم یادآور میشود “اتحاد سوسیالیستی کارگری“ از این جنبش دفاع کرد. مبلغ شرکت در آن با هدف رادیکال کردن آن بود، و سیاست کل جناح چپ سبز از حزب کمونیست کارگری تا حزب کمونیست ایران را تئوریزه کرد. این را حتی کادر آگاه این جریان نمیتواند انکار کند و رضا مقدم بیهوده در پی لاپوشانی کردن، خط زدن این سابقه از کادرهای این گروه، تلاش میکند خجولانه این دنباله روی را توجیه کند. محمد حسین بعنوان مصاحبه کننده و “وجدان بیدار“ این جریان در دروه جنبش سبز و در ادامه بحث خود در مورد جنبش جاری و ماهیت و اهداف آن، به جنبش سبز و شروع تحركات سال ۸۸ میپردازد و میپرسد: “به هر حال اتحاد سوسیالیستی کارگری از جنبش سال ۸۸ دفاع کرد و میگفت که توی این جنبش باید شرکت کرد، دخالت کرد، تاثیر گذاشت و به اصطلاح تلاش شود که آن جنبش را بر اساس منافع طبقه کارگر دنبال کنیم و در آن حضور داشته باشیم. این را چگونه ارزیابی میکنید!“

ظاهرا دفاع چنان آشکار بوده که رضا مقدم با تمام اپورتونیسیم خود نمیتواند روشن آنرا رد کند و میگوید: “من مطمئن نیستم که میشه گفت ما از آن جنبش حمایت کردیم، ما از آن جنبش حمایتی نکردیم“.

در ادامه میگوید:”آن جنبش یک جنبش ضد دیکتاتوری بود، علیه به اصطلاح سیستم جمهوری اسلامی، علیه اختناق و دیکتاتوری و استبداد. ... هیچ جنبشی تو سرمایه داری خالص و ناب از روز اول با شعار، لغو مالکیت خصوصی راه نمی افتند. .... یبابر این گفتیم اگر طبقه کارگر نمیتواند به این جنبش و اعتراضات بی تفاوت باشد، که ما بی تفاوت نبودیم، مثل کسانی که میگفتند، اختلاف جناحها است اشکالی ندارد، ما بی تفاوت نبودیم به این جنبش و تلاش کردیم جنبش کارگران سوسیالیسم بی تفاوت نباشند واین را گفتیم که اگر جنبش کارگری تلاش کند، رهبری در این جنبش را به عهده بگیرد، هژمنی خودش را اعمال کند بر این جنبش، که گفتیم چه مرحله دارد و چه نیازها و کارهایی...، از این اعتراضات به نفع خودش، به نفع طبقه خودش استفاده خواهد کرد برای آوردن آزادی که آنها به شکل دم بریده اش را توی چهارچوب قانون اساسی تازه خواستند، جنبش کارگری میتواندست آزادی واقعی را به این کشور

تنها ضعیف بلکه برای بشریت و امنیت و آرامش و رفاهش صد چندان ضروری تر شده است و چنانچه مانع ذهنی کارگران رفع شود در اتکا به امکانات امروز و پیشرفت در همه زمینه ها برابری و آزادی و منقرض شدن دولت ها هم مهیا تر است. شعار “کارگران ایران متحد شوید“ قبل از هر چیز دور کردن کارگران از کمونیسم و گرفتن قدرت دولتی بوسیله کمونیستها در اتکا به نفوذ تودای و سازمان های محلی و سراسری کارگران است.

۲- “شعار کارگران ایران متحد شوید“ از کمونیستها بعنوان یکی از گرایشات درون طبقه کارگر میخواهد که فرق خود با دیگران را نادیده و از بین ببرند و در واقع همرنگ آنها بشوند و قطب نمای طبقاتی اش را بعنوان یک مانع دور بیندازد چرا که مساله ای که کارگران کمونیست و دیگر کارگران ناسیونالیست ، رفرمیست و سندیکالیست و ... را از هم جدا میکند پرچم و افق آشتی ناپذیری منافع طبقاتی کارگران در ایران و جهان با سرمایه داران و دولتهایشان است. تفاوت کارگران کمونیست و کلا کمونیستها با دیگر گرایشات درون طبقه کارگر در داشتن این قطب نمای انترناسیونالیستی و طبقاتی به جای قطب نمای و صنفی است. کارگران کمونیست تنها به این اعتبار و با اتکا به این تفاوت میتوانند کل طبقه کارگر و تمام مردم در یک جامعه را از شر سرمایه داری نجات بدهند، در غیر این صورت در دایره بسته ای بین جناح های مختلف ←

است؟ برعکس این دامن زدن به تفرقه تحت عنوان تقویت گرایش رادیکال در طبقه کارگر است. این فعالیت تفرقه افکنانه این چپ فرقه ای در جنبش کارگری است. فعالیتی که اثرات مخرب و ضدکارگری آن را بیش از هر کس فعالین رادیکال و کمونیست با گوشت و پوست خود حس کرده اند. این جریان تا بحال نقش جدی در نهادینه کردن تفرقه در سطوح مختلف داشته اند. تجربه هفت، هشت ساله رضا مقدم و جریانش تا به امروز در زمینه فعالیتهای تشکل هایی مانند کمیته هماهنگی و امروز کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری همین را نشان میدهد. باید تاکید کنیم که در این زمینه اتفاقاً “لخ والسای آینده ایران“ پرونده بسیار روشن تر و کارگری تری دارد تا این مدعیان دروغین دفاع از کارگران و“سوسیالیستهای کارگری“! پرونده اسالو و رفقایش در سندیکای واحد، علیرغم هر انتقادی که دیروز و امروز به آنان وارد است، در متحد کردن کارگران و پیشبرد مبارزه آنان و تلاش شبانه روزی شان برای سرپا نگاه داشتن این اتحاد دقیقاً در تقابل با سنت این جریان در ترور شخصیت، ضدیت با تشکلهای کارگری قرار دارد.

در حالیکه کارگرانی امثال منصور اسالو و رفقای سندیکای واحد سراغ ساختن تشکیلات متحد کارگران در محیط کار خود رفتند، در حالی که شورای اسلامی را منحل اعلام کردند و سندیکای خود را احیا کردند، سراغ سازماندهی اعتراضات مستقل خود رفتند، بسیاری از “فعالین کارگری“ و از جمله گروه رضا مقدم و رفقایش به نام چپ و کمونیسم، با عناوینی چون مبارزه برای لغو کار مزدی، مبارزه رادیکال، سیاسی، سنت شورایی و غیر سندیکایی دست به تشکیل انواع تشکلهای حاشیه جنبش کارگری زده و با دور کردن بخشی از فعالین کارگری از محیط کار و زندگی خود و تبدیل آن‌ها به مبلغین سیاستهای فرقه ای خود، علیه این اتحاد طبقاتی طبقه کارگر در همه سطوح آن ایستادند.

نه فقط استقلال طبقاتی طبقه کارگر در مقابله با افقهای بورژوایی که در مقابل آن قرار میگیرد بلکه سلامت و امنیت فعالین کارگری و تشکلهای آنان حکم میکند این جمع راست، فاسد و ... را در صوف جنبش کارگری، افشا، طرد و منزوی کرد.

۱- اخیرا وبلاگ منصور حیات غیبی شروع به کار کرده که اساس و مبنای آن کمپینی کثیف با فرهنگی مردسالارنه، اسلامی و ناموس پرستانه علیه شخص اسالو و مریم ضیا و ترور شخصیت آنان است.

<sup>[1]</sup> دیدگاه های نویسنده است که ضمن برشمردن ایراداتی که به این شعار و فراهم نشدن زمینه های

## ”نهاد های همبستگی“ با جنبش کارگری و اطلاعیه ای واژگونه اسد گلچینی

انتظار این بود که جمع و افرادی که دغدغه همبستگی با جنبش کارگری ایران را دارند در مقاطع بسیار حساس و تند پیچ های این جنبش، از زاویه ”همبستگی“ به سراغ این مسایل در جنبش کارگری بروند. متاسفانه آنچه در اطلاعیه ”نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در خارج کشور“ در ۲۲ مارس ۲۰۱۳ که راجع به مسایل اخیر سندیکای واحد و عزل و طرد منصور اسانلو منتشر شده است، آثاری از آنچه این نهاد ها برایش جمع شده اند یعنی همبستگی با جنبش کارگری، در این اطلاعیه وجود ندارد، بسیار روشن و در کمال تعجب از ”بی خبران“ این نهادها خود را با طناب یک فرقه نه چندان خوش نام ، را به چاه پایین کشیده اند. انتخاب درستی نبود و این نهادها میتوانستند همانطور که در تمام این مدت ساکت بودند به تحقیقات خود بعنوان یک نهادی که ادعای همبستگی با ”کل جنبش کارگری“ و نه یک گروه و یک گرایش و یک بخش مربوط و یا نا مربوط به آن را دارد ادامه میداد. آنچه این نهادها کرده اند درست یا غلط تیر خلاص بر خود زدن است. (اطلاعیه نهاد های همبستگی ضمیمه است)

در اعلامیه این نهاد آمده است که:

بسیاری از تشکلات، فعالین کارگری ومدافعان جنبش کارگری بدرستی به دفاع از اطلاعیه هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد پرداختند. این دفاع از دو سو درست وبجا بود. یکم اینکه به خرد جمعی هیئت مدیره وتشکل تکیه داشت و دوم اینکه برخی لغزشهای سیاسی آقای اسانلو درگذشته، تعمقی دوباره را بخصوص درارتباط با اقدامات جدیدایشان لازم میکرد. کسانی نیزبه جانبداری ازاسانلو وحمله و ناسزاگونی به هیئت مدیره سندیکا پرداختند....

این واقعبت ندارد و با عرض معذرت باید گفت که دروغ است. چرا که تصویر کاملا واژگونه چیده شده است تا اینکه مواضع ضد کارگری و بر خلاف الفبای رفاقت کارگری بر آنها سوار شود. این را میشود از هر گروه و نهاد فرصت طلبی انتظار داشت اما از نهادی که خود را با همبستگی

در جای دیگری در این اطلاعیه گفته شده است که:

”این جنبش تابع فرمان این یا آن رهبرکاذب خودشیفته نخواهد بود که باخواست او تغییرجهت دهد وازمبارزضدسرمایه داری به مدافع سیستم سرمایه داری تبدیل شود“.

لاید همه خوشحال خواهند شد که بدانند جنبش کارگری در ایران تابع کدام رهبر و تشکیلات لایقی هست که این نهاد اینگونه مصمم از جانبداری از آنها میگوید، این آرزویی برای همه ماست. امیدواریم ”نهادهای همبستگی“ در اتکا به ارزیابی های خود به این نتیجه رسیده باشند و جنبش کارگری و رهبران و فعالین آنرا از وضعیت کنونی بیرون بیاورند.

در پایان اطلاعیه هم آمده است که: “ سندیکای کارگران شرکت واحد چون همیشه از پشتیبانی کامل نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران – خارج کشور برخوردار خواهند بود“ در این مورد هم متاسفانه باید گفت که این گفته شما کمتر به حقیقت شباهت دارد چرا که این برادری را در همان ۲ بهمن ۱۳۹۱ و آغاز این بحران در سندیکای واحد و یا حداکثر چند روز بعد از آن باید ثابت میکردید و به اطلاع همگان میرساندید. این واژگونی در کار شماسمت و ۵۰ روز انتظار کشیدن برای ابراز موضع از یک نهادی که خود را نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران عنوان کرده است بسیار عجیب است! شما فکری بحال خودتان بکنید و این اطلاعیه سراپا وارونه و غیر کارگری را لطفا باطل اعلام کنید.

با انتشار این اطلاعیه از این نهاد ها این شبهه موجود در مورد این نهاد ها بیشتر هم شد که شاید ایجاد این نهادها از همان پای بست نه برای همبستگی با جنبش کارگری بلکه همبستگی و همراهی با فرقه ای و تشکیلات خاصی بوده است که سیاست و مواضع شناخته شده ای دارد. اعلامیه غلاظ وشداد این ”نهاد های همبستگی با جنبش کارگری ایران“ حکایت های دیگری دارد و سوالات بیشتری در مورد این نهاد ها را ایجاد کرده است.

### ضمیمه:

**نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران – خارج از کشور**  
**March 22, 2013**

هردم از این باغ بری می‌رسد
تاره تر از تازه تری می‌رسد

اینچنین است شرحی از زندگی صنفی – سیاسی آقای اسانلو، آنهم ازمنظری منفی. زمانیکه خبراخراج اسانلو ازریاست هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه پخش گردید، شاهد واکنشهای گوناگونی بوده‌ایم.

بسیاری از تشکلات، فعالین کارگری ومدافعان جنبش کارگری بدرستی به دفاع از اطلاعیه هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد پرداختند. این دفاع از دو سو درست وبجا بود. یکم اینکه به خرد جمعی هیئت مدیره وتشکل تکیه داشت و دوم اینکه برخی لغزشهای سیاسی آقای اسانلو درگذشته، تعمقی دوباره را بخصوص درارتباط با اقدامات جدیدایشان لازم میکرد. کسانی نیزبه جانبداری ازاسانلو وحمله و ناسزاگونی به هیئت مدیره سندیکا پرداختند. اینان بردوگروه بودند. یکم کسانیکه ازآنچه رویداده بود، هیچگونه آگاهی نداشتند وتنها با تکیه به مبارزات صنفی آقای اسانلو ومقاومت وی درزندان وزیرشکنجه، یا نمی توانستند ویانمیخواستند بپذیرند که ازاوخطاهای بزرگی سرزند. دوم کسانی بودند وهستند که پشت کردن اسانلو به منافع وخواستهای طبقه کارگرا موهیتی میدانند. اسانلو به آرزو و برنامه های گروه آخرین لبیک گفت اسانلو هم اکنون درخدمت به یکی ازهارترین جناحهای مدافع سرمایه جهانی درآمده است وبا دریافت یک تکه نان قندی ازاین جناح بعنوان نماینده و سازمانده کارگری آن جمع، قصد دارد جنبش کارگری ایران را به زیرپرچم این بخش از مدافعان سرمایه داری جهانی بکشاند. البته با علنی شدن موضع واقعی آقای اسانلو و ایزوله شدن ایشان، بعد از گذشت چند هفته ای به اصطلاح تکنیبیه ای نوشته است، ایشان سعی میکنند به همین سادگی، میخاهد با این تکنیبیه جایگاه از دست رفته اش را در جنبش کارگری بدست بیاورد تا از آن برای مقاصد خود سواستفاده کند. این تلاش مذبوحانه اسانلو و فرمان دهندگان کنونی اش هرچند که برخی مشکلات را برای جنبش کارگری ایران به پیش خواهد آورد ولیکن مسلم است که با درایت، هشیاری وادامه مبارزه آشتی ناپذیر تشکلات مستقل کارگری ایران و فعالین ومدافعان واقعی کارگری، قادربه کشانیدن جنبش کارگری به زیرپرچم سرمایه نخواهند شد. مگر سیاستهای ارتجاعی وضدکارگری گردانندگان جمهوری اسلامی باتمامی دم و دستگاههاییشان چون خانه کارگر وشوراهای اسلامی قادربه انحراف کشانیدن جنبش کارگری وخفه کردن صدای اعتراضی کارگران شده اند که امروزه دارودسته ای دیگراز مدافعین سرمایه، بتوانند جنبش کارگری را به زانده ←

→

طبقه حاکمه سرمایه دار جنبشهایشان صرفا نیروی به قدرت رسیدن شاخه های مختلف بورژوازی است.

۳- مساله دیگر این است که ظاهر مبارزه کارگران در هر کشور که قرار است مبارزه مستقیم با سرمایه داری کشورهای خودشان باشد و به اصطلاح تکلیف خود را با حاکمیت سرمایه داری در کشورهای خود یکسره کنند، جای محتوی و مضمون طبقاتی و انترناسیونالیستی کارگران را میگیرد. مساله ”کارگران ایران متحد شوید“ در ظاهر کشف مهمی به نظر میرسد که راه میان بری برای سرنگونی سرمایه داری در هر کشور بدون ”دردرسر“ مشغول شدن به دیگر بخشهای سرمایه داری در جهان است. ظاهرا این شعار ”کارگران ایران متحد شوید“ میتواند طبقه کارگر را به این مسیر ببرد اما این واژگونی قبل از هر چیزخصلت طبقاتی و انترناسیونالیستی مشترک کارگران را از آنها میگیرد، قبل از اینکه توانسته باشد مانعی برای حاکمیت سرمایه در هر کشور ایجاد کند. در واقع خصلت انقلاب کمونیستی جهانی کارگران که از مبارزه مشترک و سرنوشت مشترک یک طبقه کارگر جهانی نشات میگیرد گرفته میشود. در چنین وضعیتی و خالی کردن محتوی جهانی انقلاب کمونیستی که از این داده های مشترک ناشی میشود شعار ”کارگران ایران متحد شوید“ میتواند شعار هر جنبش بورژوایی هم بشود. از جنبش سبز در ایران گرفته تا سازمان پ.ک.ک بعنوان سازمان کارگران کردستان ترکیه!!

آگاهانه به این صف تحویل داد در حالی که دنیا عمیقا خود در این غرق است و همه اتحادیه های کارگری در همه کشورها با صد ها میلیون کارگر آگاهانه همین شعار ”کارگران در کشور خود (بخوان برای سرپا نگاهداشتن بورژوازی) متحد شوید“ را انتخاب کرده اند و یا به انتخاب آنها تبدیل شده است. فراخوان بهروز ناصری در واقع پیوستن به این صف است. صفی صنفی، رفرمیست، غیر طبقاتی، غیر کمونیستی و ملی. در حالی که کارگرانی که هم اکنون احزاب کمونیستی خود را ندارند، وتشکل های توده ای و علنی خود را ندارند و با اتکا به ای ابزارها در برابر سرمایه داری و کارفرما مبارزات روزانه و سراسری و سیاسی واقتصادیشان را دنبال نمیکندد بیش از همیشه وبسیار شفاقتر و طبقاتی تر و کمونیستی تر باید به مبارزه خود سرو سامان بدهند و این زمینی ترین و واقعی ترین راه حل است و در همین صورت است که از جمله ارزو و امیدهای بهروز هم برای متشکل شدن کارگران متحقق میشود. خلاصه همه اینها که گفتیم در شعار ”کارگران جهان متحد شوید“ مستتر است که بیش از گذشته مورد نیاز است وبیش از همیشه لازم است آگاهانه تر بکار برده شود و از قالب صرفا یک شعار فراتر رود و کارگران آگاهانه در همه جا آنرا قطب نمای مبارزه وتشکل و حزب خود قرار بدهند. این شعار برای کارگران هر جا به عمل در بیاید و قطب نمای هر بخش از کمونیستها بشود محال است تفرقه و پراکندگی بتواند کمر آنها را در برابر بورژوازی و تمام قدرتش خم کند. دغدغه های کمونیستها و رهبران و فعالین کارگری کمونیست

<sup>[1]</sup> اینچنین است شرحی از زندگی صنفی – سیاسی آقای اسانلو، آنهم ازمنظری منفی

<sup>[2]</sup> این جنبش تابع فرمان این یا آن رهبرکاذب خودشیفته نخواهد بود که باخواست او تغییرجهت دهد وازمبارزضدسرمایه داری به مدافع سیستم سرمایه داری تبدیل شود

## شب‌ی با رفقای قدیمی در مراسم گرامیداشت

### یاد و خاطره رفقای گردان شوان

محمد فتاحی

دیشب، شنبه ۱۶ مارس را به مراسم گرامیداشت یاد رفقای گردان شوان رفته بودم. علی‌الموم شب جالب و به یادماندنی‌ای بود برای من. البته نه به دلیل سیاسی، ابداً. من برای دیدار مجدد رفقای از همسنگران قدیمی رفته بودم که سال‌هاست راه سیاسی‌مان از هم جدا شده است. از بدشانسی آدم هیچوقت همسنگران سیاسی خود را نمیتواند تعیین کند. به تجربه دیده‌ام که آنها می‌آیند و میروند. با اینهمه، من از نسلی‌ام که هزاران نفر را در صفم دیده‌ام، خاطرات بسیار تلخ و شیرینی با آنها داشته‌ام، در سنگر برای هم جنگیده‌ام، زخمی شده‌ام، تفنگ‌های هم‌دیگر را به کول گرفته‌ام، با هم در قلب کوه و دره‌ها گام شده‌ام، در گرم‌گرم جنگ به اسارت رفته‌ام و برای هم جان داده‌ام. در کوران تلخی‌ها خاطرات شیرینی برای هم تعریف کرده‌ام، در لحظات شیرین تلخی‌های پرشمار با هم شریک بوده‌ام. از همه چی برای هم گفته‌ام و ساعت‌ها خندیده‌ام، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها سال. این تجارب مشترک خاطراتی میشود حک شده بر سنگ سخت زندگی که از بین رفتنی نیست. نمیدانم برای همه اینطور هست یا نه، ولی برای من خیلی. خیلی‌ها را که امروز در شاخه‌های کومه‌له و یا در حال و هوای آنها را از ته دل دوست دارم. رفتیم به مراسم گردان شوان برای دیدن بعضی از چنین کسانی بود که بیش از بیست سالی میشود ندیده‌ام. در کمال ناباوری، دیشب کسانی را دیدم که تنها چشمانشان برایم آشنا بود. و البته کسانی هم که خوشبختانه از من شادتر و سرحال‌تر و سالم‌تر. انگار چند روزی از من دور بوده‌اند. در طول استراحت مراسم، که برای من فرصتی بسیار کوتاه می‌نمود، البته بعداً یادم افتاد که خیلی‌ها را قادر به دیدار از نزدیک نشدم. با اینهمه دیدار تعدادی از این تیپ فوق‌العاده لذتبخش و گورار بود. چشم در چشمان بسیار دوست داشتنی امثال "هه‌لو"، فرمانده لایق و جاقفاده در دورانی که هنوز نوجوانی بیش نبود، خندیدن با ویدا رضایی شیطان و با نمک در لحظاتی بسیار کوتاه، دیدار تازه با شهین شهلائی که از فرط با نشاط بودنش انگار چند روزی از هم دور بودیم، خبره سدن دز چشمان تبر عبه تهران که با ریش بلندش به جان سیگار هایش افتاده بود، تا غلام زبر دست فرمانده کاروان سابق گردان شوان که "هه‌هه" تیم‌هه تیم" گفتنش بیست و چند سال قبل مدرسه حزبی را برایم زنده میکرد، که چند ماهی هم

وقت دادن به چنین آدمی به مانند وقت دادن به امثال مصطفی هجری برای سخنرانی اندرباب فعالیت‌های گردان شوان بود. به هر حال از این زاویه که هدف من از این شرکت کردن ابداً جنبه سیاسی نداشت، خیلی به خود سخت نگرفتم. در عین حال شک کردم چهارچوب سخنرانی ایشان باید از قبل چک نشده باشد. در چنین مراسمی اگر کسی بلند شود و نسبت به رفقای جان‌باخته بی‌حرمتی حتی خفیفی کند، در ظریف‌ترین حالت راه خروج از سالن نشانش میدهند. یوسف اردلان کاش در همین حد بی‌حرمتی کرده بود. کاش خفیف به هر چه هویت این رفقا بود بی‌احترامی کرده بود. کاش حتی فحاشی‌کنان سالن را به هم زده بود. ایشان در کمال پررویی به جز جنازه‌های این عزیزان به تمام هویت‌شان توهین کرد. به مقدسات‌ها، به اهداف‌شان، به راه‌شان و به آرمان‌شان. به کومه‌له کمونیستی که این گردان را تربیت کرده بود، به مدرسه حزبی که کادرها و فرماندهانش را آموزش داده بود، به سنگربندی‌شان در مقابل ناسیونالیسم و ارتجاع سیاسی در کردستان، و به همه رهبران کمونیست آن زمان کومه‌له که با تکیه بر شانه‌های شوکی خیرآبادی‌ها کومه‌له را کومه‌له کردند. در طول سخنرانی طولانی‌اش از طرف مسئولین به او تذکر داده شد که لطف کند فقط در مورد گردان شوان صحبت کند! ایشان هم در کمال خونسردی و به درست پاسخ داد که بدون پرداختن به این موضوعات نمیشود بحث گردان شوان را تمام کند. او دقیق جواب داد. گردان شوان تعدادی جنگنده بی‌مخ و بی‌آرمان و عقیده‌نبودند که از بیکاری دست به اسلحه برده بودند. پرداختن به گردان شوان بدون اشاره به آرمانخواهی کمونیستی‌شان ممکن نیست. در غیراینصورت چه تفاوتی هست میان تعدادی جنگنده ناسیونالیست و فاشیست و کمونیست؟ تذکریات برگزاری وقتی ارزشمند و مسئولانه می‌بود که میکروفون را از ایشان میگرفت و با عرض معذرت از حضار و خانواده و رفقای گردان شوان و کومه‌له، راه خروج از سالن را، به خاطر اینهمه گستاخی و توهین به آرمان و عقاید گردان شوانی‌ها، به او نشان میداد. این تمام ماجرا نبود. زمانی که بخشی از سالن، هر چند تعداد کم، برای تعرض به ضدناسیونالیسم کومه‌له آن زمان برای سخنران کف زدند، تازه معلوم می‌شد که تعرضات و توهین‌های سخنران به آرمان و باورهای گردان شوان بارانی در آسمان بی‌اثر نبوده است. جالب‌ترین نکته این بخش اتمام سخنران از دلان با شعار زنده باد کومه‌له و سوسیالیسم بود! البته ایشان سر کسی شیر نه‌نماید. امروزه تعداد آنها که به عنوان چپ و سوسیالیست و کومه‌له‌ای هر گونه برابری طلبی کمونیستی را با گلوله میزنند کم نیست. هیتلی و صدام هر دو خود را سوسیالیست می‌نامیدند. تونی بلیر هم چپ

طبقه حاکمه انگلیس را نمایندگی میکند و اولند فرانسه هم در کنار پیش‌برد مو به موی سیاست‌های دست راستی سارکوزی رهبر حزب سوسیالیست فرانسه است. البته در مقابل تمام این گستاخی‌های یوسف اردلان کسی از میان سخنرانان و پیام‌دهندگان بعدی هم خم به ابرو نیاورد. در این فضا، پیام خانواده مصطفی سلطانی شاید عاقلانه‌ترین و شایسته‌ترین‌ها بود. حشمت مصطفی سلطانی به نمایندگی از خانواده‌اش، علیرغم هر باوری که امروز دارند، با کمال احترام از گردان شوانی‌ها به عنوان رهروان کاک فواد اسم برد که برای رهایی جنگیده و مبارزه کرده‌اند. پیام ایشان انصافاً مودب، مسئولانه و دقیق بود. نه کمونیست بودنشان را انکار کرد و نه هویت دیگری برایشان تراشید. نکته آخر من یک توصیه به رفقای کمونیست قدیمی و ناسیونالیست‌های امروز است؛ دنیا فقط فضای بیمار و ناسیونالیست‌خارج کشور نیست. آدم‌ها عقل و شعور دارند. و تاریخ دستکاری شدنی نیست. شرافت انسانی و نه سیاسی حکم میکند حتی زمانیکه خود به عنوان ناسیونالیست و "کورد"، یاد گذشتگان کمونیست را گرامی میدارند، علیرغم هر ایرادی به کارشان، برای تراشیدن یک هویت کاذب و البته بسیار توهین‌آمیز برایشان تقلا نکنند. میتوانند بگویند این انسانهای خوب هر چه توانستند در خدمت‌رهایی کردند اما کاش کمونیست نبودند. میتوانند سمینار و کنفرانس برگزار کنند و اندر مضمرات کمونیسم و برابری طلبی بگویند، ولی با عنوان گرامیداشت یاد و خاطره و فداکاری‌های تعدادی کمونیست از جان گذشته، به آرمان و عقاید و اهداف سیاسی و راه و مسیرشان فحاشی نکنند. این به هر لحاظ شرافتمندانه‌تر است. این یادداشت به سهم خود دفاعی است از رفقای گردانی که در این مراسم، در حضور من مورد بیحرمتی و توهین قرار گرفتند. در خاتمه، باز هم به سهم خودم که به این مراسم رفتم، خود را موظف میدانم که به عزیزان جان‌به‌در برده این نبرد نابرابر جلال برخوردار مشهور به جلال کاکلی و نسرين رضاعلی درود بفرستم. برگزار کنندگان چنین مراسمی میتوانستند از آنها برای شرکت به عنوان سخنران دعوت میکردند و در صورت مشکل جغرافیایی پیام ویدیویی‌شان را برای مراسم آماده میکردند. نمیشود از جانب‌اختگان یک نبرد این چنین سهمگین یاد کرد و از تنها دو رفیق جان‌سالم به‌در برده و همراه‌شان حتی اسم نبرد. قهرمانی پیرهنی نیست که فقط به تن جانب‌اختگان دوخته شده باشد. امیدوارم کمونیست‌مآندان این دو مانعی برای این کار نبوده باشند.

**زنده باد یاد همه جانب‌اختگان کمونیست و سربلندی برای آنها که هنوز بی‌تخفیف پیگیر راه شان اند**

دوگزارشی که اسانلو درباره سندیکای شرکت واحد تهیه و از جمله در صفحه اینترنتی خود درج کرده است کافی بود که پی برده شود، اسانلو امروزی، دیگران مبارز صنفی یک تشکل مستقل کارگری نیست. در این دوسند، اسانلو از خود قهرمانی میسازد که دیگر فعالین و اعضای ترس زده شده و حتی ریمید از مبارزه را همواره به جلوسوق میداده است. او در آن گزارشات، انسانی خود شیفته است که می‌خواهد و می‌باید همه چیز بنا بر اراده او رقم خورد. این چنین خودشیفتگی و دیگران را ناچیز قلمداد کردن شایسته یک رهبر کارگری نیست. رهبر کارگری بایستی فروتن، همدم و یاری‌رسان کارگران باشد. بسیار بوده‌اند چنین خودشیفته‌گانی که زمانی در خدمت به جنبش کارگری بودند و لیکن در پیچراههای مبارزه طبقاتی، به کجراه و دامان سرمایه‌داری غلطیده‌اند و منافع شخصی را بر منافع طبقه کارگرارحیثیت داده‌اند. در طول تاریخ فعالینی را میتوان دید که زمانی در خدمت به جنبش سیاسی طبقه کارگر و یکی از رهبران بزرگ جنبش کارگری بودند، چنان درمنجلاب سرمایه غوطه و رشددند که هنوز پس از گذشت سالها بعنوان نمونه‌های منفی مورد تنفرکارگران مبارز در جهان میباشد و نامشان در نزد مدافعان طبقه کارگر به بد نامی یاد میشود. آقای اسانلو مسلماً با تمام خود شیفتگی میداند که وی در قیاس با خیلی از فعالین، از ارزشی بمراتب کمتر برای سرمایه‌داری برخوردار است و نان قندی امروزی مدافعان

از گذشته مبارزاتی آقای اسانلو دلالت بر این دارد که وی را از جمله فریب خوردگان نمیتوان دانست. ارتباط شک برانگیز و طولانی اسانلو با شخصی شناخته شده بنام مهدی کوهستانی، دفاع جخوانه از دریافت کمکهای مالی مشکوک و دعوت کارگران به شرکت در انتخابات سابق ریاست جمهوری در ایران، موارد قابل تعمقی هستند که نشان از اتخاذ مواضع ضدکارگری دارند. اتخاذ چنین مواضعی ریشه در نوعی تفکر رفرمیستی و ضدانقلابی دارند که در صورت عدم علت یابی و تصحیح انقلابی و بموقع، زمینه مساعدی برای کجرویهای دیگر و حتی خیانت به منافع طبقه کارگر را میتوانند در پی داشته باشند. ما، نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور در تمامی زمانی که اسانلو به دفاع از منافع صنفی کارگران شرکت واحد و ضرورت تشکل مستقل کارگری می‌پرداخت و در تمامی مدتی که در زندان جمهوری اسلامی در بند بود به دفاع از وی پرداختیم، زیرا برای آن مبارزات ارزش قائل بودیم و مقاومت و حقوق انسانی و صنفی - سیاسی وی قابل احترام و دفاع بود. اشاره‌علنی به نکات ضعف اسانلو و پافشاری غل شکافی آنها در آن زمان بصورت علنی، مشکل‌گشا و حائز اهمیت درجه اول نبودند. جنبه غالب در آن زمان نکات مثبت در زندگی صنفی اسانلو بود. امروز با اسانلوی دیگر برخورد داریم. حتی اگر همدستی امروزی اسانلو با سایر مدافعین سرمایه‌داری پیش‌نیامده بود، تنها نگاهی به

سرمایه‌داری تبدیل سازند؟ جنبش کارگری، برآمد زندگی و شرایط کار کارگران و استثمار سرمایه‌داری است. این جنبش تابع فرمان این یا آن رهبر کاذب خودشیفته نخواهد بود که باخواست او تغییر جهت دهد و از مبارز ضد سرمایه‌داری به مدافع سیستم سرمایه‌داری تبدیل شود. تنها بهنگام بوجود آمدن تغییرات و بهبود نسبی در زندگی معیشتی و شرایط کاری کارگران، چنین رهبران کاذبی احتمالاً قادر خواهند شد، جنبش کارگری را در آشتی‌گذا یا نسبتاً طولانی با منافع سرمایه‌داری در آورند. در برخی از کشورهای سرمایه‌داری غرب اینچنین اوضاع راسخادیم. لیکن چنین شرایطی در ایران حاکم نیست و کارگران و فعالین کارگری ایران به گفتار دروغین همکاران امروزی آقای اسانلو اعتمادی ندارند که وی بتواند آرزوی کارگزاران امروزی خود را بر آورد کند. آیا پیوستن اسانلو به جبهه سرمایه‌داری تعجب‌آور است؟ این پشت کردن به منافع جنبش کارگری و دیوژگی از سرمایه‌داران تا سفس آوراست ولیکن امری تعجب‌آور و برای اولین بار نیست و آخرین بار نیز نخواهد بود. در جامعه طبقاتی، مبارزه‌ای دائمی بصورت که آرام و که خشونت‌آمیز بین طبقات متخاصم در جریان است. در این میان اندک نخواهد بود کسانی که یا در پی فریب قولهای سرمایه‌داران یا بعلت منافع شخصی در جهت تغییر موضع برآیند. یک بررسی کوتاه

سرمایه‌داری تبدیل سازند؟ جنبش کارگری، برآمد زندگی و شرایط کار کارگران و استثمار سرمایه‌داری است. این جنبش تابع فرمان این یا آن رهبر کاذب خودشیفته نخواهد بود که باخواست او تغییر جهت دهد و از مبارز ضد سرمایه‌داری به مدافع سیستم سرمایه‌داری تبدیل شود. تنها بهنگام بوجود آمدن تغییرات و بهبود نسبی در زندگی معیشتی و شرایط کاری کارگران، چنین رهبران کاذبی احتمالاً قادر خواهند شد، جنبش کارگری را در آشتی‌گذا یا نسبتاً طولانی با منافع سرمایه‌داری در آورند. در برخی از کشورهای سرمایه‌داری غرب اینچنین اوضاع راسخادیم. لیکن چنین شرایطی در ایران حاکم نیست و کارگران و فعالین کارگری ایران به گفتار دروغین همکاران امروزی آقای اسانلو اعتمادی ندارند که وی بتواند آرزوی کارگزاران امروزی خود را بر آورد کند. آیا پیوستن اسانلو به جبهه سرمایه‌داری تعجب‌آور است؟ این پشت کردن به منافع جنبش کارگری و دیوژگی از سرمایه‌داران تا سفس آوراست ولیکن امری تعجب‌آور و برای اولین بار نیست و آخرین بار نیز نخواهد بود. در جامعه طبقاتی، مبارزه‌ای دائمی بصورت که آرام و که خشونت‌آمیز بین طبقات متخاصم در جریان است. در این میان اندک نخواهد بود کسانی که یا در پی فریب قولهای سرمایه‌داران یا بعلت منافع شخصی در جهت تغییر موضع برآیند. یک بررسی کوتاه



تحت نام کمونیسم، وجود دارد؟ این همان سنت و همان تصویری است که کماکان و پس از سه دهه به جامعه القا می شود. آرمان سوسیالیسم و کمونیسم و ازادخواهی و برابری طلبی در خدمت تغییر در جامعه است. آرمان فواد و شوان و گردان شوان و صدها سوسیالیست و کمونیست دیگر را که جان باختند، باید در چنین تغییری به نفع انسانهای کارگر و زحمتکش و زنان ستمدیده جست. و عامل و نیروی این تغییر در خود و در بدن جامعه وجود و قرار دارند، نه در بیرون آن و توسط انقلابیون "پولادین"ی که تا زمانی که نفس می کشند و زنده اند، نه خستگی می شناسند، نه پیر می شوند و نه همسر و بچه می خواهند و نه رفاه و خوشبختی! سیاست ناروشن و پراگماتیستی از طرفی و نقش ناجیگری از طرف دیگر می توانست گردان شوان را به "بیاره" بفرستد، گردان ۲۲ ارومیه برای رقابت با حزب دمکرات که میباید در نظامیگری از آنها کم تر بیاریم، به شمال کردستان می فرستد... این سیاست و سنت و افق است که یکی از نتایج مخربش واقعی چون گردان شوان و غیره است. این سنت ریشه دار و جان سخت و مضر بحال جامعه و انسانهایش است که باید کنار زده شده و نیروی قادر به تغییر جامعه، در متن همان جامعه و در کارخانه ها و کارگاهها و محلات و در میان میلیونها زن ستمدیده و جوان آرزومند شادی و خوشبختی و رفاه، سازمان یابد... اگر قرار است یادی گرمی داشته شود و اگر قرار است، تغییری در جامعه انجام شود، کمونیستهای این دوره بخصوص در میان کارگران و زنان و جوانان در کردستان و در ایران، سازمان قدرت دفاع از خود را در میان خود ایجاد کنند. کسانی که امروز حول این و آن گرمیداشت باد به غیغی می اندازند و یا احساسات عاطفی مردم را علیه کمونیست های آن دوره تحریک می کنند، همان جریانات واپسگرا و فرصت طلبانی هستند که کماکان جامعه را منتظر قهرمانان پولادین و یا جنبش های ارتجاعی چون جنبش سبز و یا انتظار تحول انقلابی توسط دول غربی و با تحریم و تهدیدات نظامی و گرو گرفتن داروی بچه ها و مریض های جامعه...، نگه می دارند. جریاناتی که با تداوم سنت ها سیاستهای ضد اجتماعی و ضد کارگری، مانع و مزاحم دخالت توده های کارگر و زحمتکش برای سازماندهی اراده و اعتماد به نفس خود و برای تغییر در جامعه، هستند و عمل می کنند.

این درسی است که کارگران و کمونیست های ایندوره در کردستان و ایران از تجارب مثبت و منفی جنبش انقلابی ما در کردستان می گیرند. باز هم تاکید می کنم که، بررسی حقوقی و جرم شناسانه اتفاقات بزرگ و کوچک جنبش انقلابی در کردستان، جواب هیچکدام از این اتفاقات نبوده و نیست. ما در جنبش انقلابی ای شرکت داشتیم که از همان روز اولی که دست به اسلحه برد و مقاومت را سازمان داد، تا آخرین سالهای عقب نشینی به کردستان عراق، نه استراتژی روشنی داشت و نه سیاست روشن و صریحی چه در بعد سیاسی و چه نظامی و چه اقتصادی بر آن ناظر بود. این بی افق یو محدودیت و ناتوانی نه تنها در بعد اجتماعی بلکه حتی در تامین نیازهای ابتدایی خود ما هم، ما را بشدت دچار محدودیت و حتی یک نوع عقیماندگی کرده بود.

همچنانکه گفتیم، درد جای دیگر است، اما از آنجا که علاقه به چند و چون واقعه ی گردان شوان کماکان وجود دارد، من هم مختصرا به توضیحی نه تحلیلی بلکه مشاهده ای از این واقعه می

تحت نام کمونیسم، وجود دارد؟ این همان سنت و همان تصویری است که کماکان و پس از سه دهه به جامعه القا می شود. آرمان سوسیالیسم و کمونیسم و ازادخواهی و برابری طلبی در خدمت تغییر در جامعه است. آرمان فواد و شوان و گردان شوان و صدها سوسیالیست و کمونیست دیگر را که جان باختند، باید در چنین تغییری به نفع انسانهای کارگر و زحمتکش و زنان ستمدیده جست. و عامل و نیروی این تغییر در خود و در بدن جامعه وجود و قرار دارند، نه در بیرون آن و توسط انقلابیون "پولادین"ی که تا زمانی که نفس می کشند و زنده اند، نه خستگی می شناسند، نه پیر می شوند و نه همسر و بچه می خواهند و نه رفاه و خوشبختی! سیاست ناروشن و پراگماتیستی از طرفی و نقش ناجیگری از طرف دیگر می توانست گردان شوان را به "بیاره" بفرستد، گردان ۲۲ ارومیه برای رقابت با حزب دمکرات که میباید در نظامیگری از آنها کم تر بیاریم، به شمال کردستان می فرستد... این سیاست و سنت و افق است که یکی از نتایج مخربش واقعی چون گردان شوان و غیره است. این سنت ریشه دار و جان سخت و مضر بحال جامعه و انسانهایش است که باید کنار زده شده و نیروی قادر به تغییر جامعه، در متن همان جامعه و در کارخانه ها و کارگاهها و محلات و در میان میلیونها زن ستمدیده و جوان آرزومند شادی و خوشبختی و رفاه، سازمان یابد... اگر قرار است یادی گرمی داشته شود و اگر قرار است، تغییری در جامعه انجام شود، کمونیستهای این دوره بخصوص در میان کارگران و زنان و جوانان در کردستان و در ایران، سازمان قدرت دفاع از خود را در میان خود ایجاد کنند. کسانی که امروز حول این و آن گرمیداشت باد به غیغی می اندازند و یا احساسات عاطفی مردم را علیه کمونیست های آن دوره تحریک می کنند، همان جریانات واپسگرا و فرصت طلبانی هستند که کماکان جامعه را منتظر قهرمانان پولادین و یا جنبش های ارتجاعی چون جنبش سبز و یا انتظار تحول انقلابی توسط دول غربی و با تحریم و تهدیدات نظامی و گرو گرفتن داروی بچه ها و مریض های جامعه...، نگه می دارند. جریاناتی که با تداوم سنت ها سیاستهای ضد اجتماعی و ضد کارگری، مانع و مزاحم دخالت توده های کارگر و زحمتکش برای سازماندهی اراده و اعتماد به نفس خود و برای تغییر در جامعه، هستند و عمل می کنند.

این درسی است که کارگران و کمونیست های ایندوره در کردستان و ایران از تجارب مثبت و منفی جنبش انقلابی ما در کردستان می گیرند. باز هم تاکید می کنم که، بررسی حقوقی و جرم شناسانه اتفاقات بزرگ و کوچک جنبش انقلابی در کردستان، جواب هیچکدام از این اتفاقات نبوده و نیست. ما در جنبش انقلابی ای شرکت داشتیم که از همان روز اولی که دست به اسلحه برد و مقاومت را سازمان داد، تا آخرین سالهای عقب نشینی به کردستان عراق، نه استراتژی روشنی داشت و نه سیاست روشن و صریحی چه در بعد سیاسی و چه نظامی و چه اقتصادی بر آن ناظر بود. این بی افق یو محدودیت و ناتوانی نه تنها در بعد اجتماعی بلکه حتی در تامین نیازهای ابتدایی خود ما هم، ما را بشدت دچار محدودیت و حتی یک نوع عقیماندگی کرده بود.

همچنانکه گفتیم، درد جای دیگر است، اما از آنجا که علاقه به چند و چون واقعه ی گردان شوان کماکان وجود دارد، من هم مختصرا به توضیحی نه تحلیلی بلکه مشاهده ای از این واقعه می

محاصره در آمده اند کمک کنیم. ما این را هم پذیرفتیم. آنها رفتند و یک ساعت بعد برگشتند و گفتند دیگر دیر شده است و در منطقه پرنده نمی تواند بر بزند. آنها براحتی هلیکوپترها را می اندازند چرا که همه بلندبها را گرفته و به حلبجه رسیده اند.

تا اینجا ما از بمباران شیمیایی حلبجه هم خیر نداشتیم. و به رفقای گردان شوان گفته شده بود که خود را به کنار دریاچه سیروان برسانند... ما همانجا از ستاد ارتش، قایق نظامی خواستیم و آنها چند قایق به ما تحویل دادند و به همراه یک واحد زنده پیشمرگ، خود را به ساحل دریاچه ی سیروان رساندیم. زمانی که ما در اینطرف دریاچه اولین قایق را به آب انداختیم، از چند و چون ارتباط مرکزیت نظامی ما با رفقای گردان شوان مطلع نبودیم. تصور ما این بود که با رسیدن قایق ها به انطرف، آنها را پیدا می کنیم.

اولین قایق را به آب انداختیم و من می خواستم همراهشان بروم که با مخالفت رفقای روبرو شدم. درست لحظه ای که یک پای من در قایق بود، با ممانعت رفیقی از قایق بیرون آمدم و آن راه افتاد. فاصله ما تا انطرف چند صد متری بود. زمانی که قایق به ساحل انطرف دریاچه نزدیک می شد ما شاهد تیراندازی به آنها بودیم و قایق را دیدیم که در آب فرو رفت و معلوم شد که تیر به قایق بادی خورده و آن را غرق کرد.

از بقیه ماجرا خبر نداشتیم و تنها فهمیدیم که نیروهای جمهوری اسلامی به ساحل دریاچه هم رسیده اند و در نتیجه رفقای گردان شوان در محاصره کامل قرار گرفته اند. همزمان با غرق شدن قایق، نقطه استقرار ما هم، گلوله و توپ باران شد و ما به سختی توانستیم عقب نشینی کنیم. وقتی به سلیمانیه برگشتیم شنیدیم که ارتباط فرماندهی گردان شوان با فرماندهی مرکزی کومه له هم قطع شده و آخرین پیام فرمانده گردان این بوده که دیگر کار تمام است و اکثریت رفقا بر اثر بمباران شیمیایی مسموم شده و در محاصره دشمن هم قرار گرفته اند...

اما در انطرف و در جبهه چه می گذشت، این بود که یک تیپ کامل ارتش عراق به محاصره ارتش ایران در آمده و اکثرا کشته شده و بقیه اسیر گشته اند. نتیجتا جمهوری اسلامی با باز کردن جبهه فعالی در مرزهای کردستان موفق شده بود فشار بر نیروهایش در جنوب را کاهش دهد. در اولین حمله به این منظور یک تیپ کامل نظامی ارتش عراق هم منهدم و از بین رفت.

سناد ارتش عراق هم ظاهرا برای نجات نیروهایش منطقه را بمباران شیمیایی کرده که نتیجه اش نه نجات نظامیان، بلکه کشتار جمعی مردم منطقه و از جمله مردم و زنان و کودکان حلبجه ای بود. علاوه بر سربازان عراقی و مردم حلبجه، رفقای ما در گردان شوان هم قربانی این نقشه و سیاست جنگی و نظامی دو ارتش دولتهای ارتجاعی ایران و عراق شد.

من به ماهیت و چند و چون روایتهای گوناگون از این ماجرا کاری ندارم و شخصا هم قصد تحقیق و بررسی حقوقی و یا تهیه اسناد از این واقعه به منظور جواب به کسی یا فرونشاندن خشم و عصبانیت و ناراحتی کسی را ندارم.

با غرق شدن قایق، ما فکر میکردیم واحد پیشمرگی که در قایق بودند همگی کشته شده اند. اما بعدا متوجه شدیم که فرمانده واحد اسیر شده است. اینکه در جریان اسارت او چه اتفاقی افتاده است، من شخصا اطلاعی ندارم و زمانی که او به اردوگاه کومه له برگشت و به اعتراف خودش او

و باز به تبع این افق و سیاست، ناجیان به سازماندهی کارگران و مردم در نهادهای قدرت دفاع از خود و از کار و مزد و نان و امنیت و آزادی شان، نیازی نداشت. جنبش انقلابی انقلابیونش را داشت و انگار چند گردان انقلابی برای شکست جمهوری اسلامی و باز پس گرفتن شهرها کافی بود. نیازی به جنبش عظیم توده ای از کارگران و زنان و مردان و جوانان حتی برای بهبودی در شرایط کار و زندگی شان تا پس راندن ملیتاریسم جمهوری اسلامی، نبود. گردان شوان هم در این متن و در گوشه ای از این آرایش سیاسی و نظامی قرار گرفته بود.

وقتی میگویم جنبش انقلابی ما انقلابیون موجود و محدودش را بس بود، این حتی در بعد امنیتی هم صادق بود. ما آخرین جریانی بودیم که از حمله ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی به کردستان عراق مطلع شدیم. حمله ای که از مدتها پیش نقشه اش کشیده شده بود و پیشقراولانش در میان اپوزیسیون کرد عراق تعیین گشته بودند. ما حتی با جریانی که خود بخشی از این نقشه بود یعنی اتحادیه میهنی که ارتباطاتی هم داشتیم، تبادل اطلاعات و امنیتی نداشتیم. و آنها هم ما را از این حمله مطلع نکردند. پیشمرگان حزب دمکرات در آخرین لحظات همراه واحدهای نظامی اتحادیه میهنی از منطقه درگیری خارج شده بودند. کاری که برای رفقای گردان شوان دیگر دیر شده و امکان پذیر نبود.

زمانی که ما از حمله ارتش ایران به حلبجه مطلع شدیم تنها یک راه برای عقب نشینی گردان شوان مانده بود آن هم عبور از دریاچه ی پشت سد سیروان بود. دریاچه ای که بدلیل وسعتش امکان عبور از آن بدون قایق ممکن نبود.

با آغاز درگیری من که آن زمان در تشکیلات سلیمانیه حزب بودم، به همراه مسوول ارتباطات حزب، به ستاد نظامی ارتش عراق رفتیم و تقاضای کمک کردیم. ما از آنها خواستیم که هلیکوپتر در اختیارمان بگذارند تا رفقایمان را از آنجا برگردانیم. آنها بعد از مشورتی که با هم داشتند به ما گفتند که موافقت بشرطی که آنها را هم در عقب نشینی و نجات بخشی از نیروهایشان که به

زمانی که ما از حمله ارتش ایران به حلبجه مطلع شدیم تنها یک راه برای عقب نشینی گردان شوان مانده بود آن هم عبور از دریاچه ی پشت سد سیروان بود. دریاچه ای که بدلیل وسعتش امکان عبور از آن بدون قایق ممکن نبود.

با آغاز درگیری من که آن زمان در تشکیلات سلیمانیه حزب بودم، به همراه مسوول ارتباطات حزب، به ستاد نظامی ارتش عراق رفتیم و تقاضای کمک کردیم. ما از آنها خواستیم که هلیکوپتر در اختیارمان بگذارند تا رفقایمان را از آنجا برگردانیم. آنها بعد از مشورتی که با هم داشتند به ما گفتند که موافقت بشرطی که آنها را هم در عقب نشینی و نجات بخشی از نیروهایشان که به

**کمونیستها جانباختگان خود را در هاله ای از تقدس خرافی و احساسات رمانتیک نمی بینند. زیرا جانبازی در راه رهایی. لازمه پیروزی طبقه ایی است که هر روز و هر ساعت میلیونها زن و مردش در کارخانه. معادن و مزارع و در کل بدویتی که بورژوازی آن را جامعه نامیده است. میمیرند و زنده میشوند.**

**جانباختگان کمونیست گرامی و فراموش ناشدنی اند. زیرا در راهی تا به آخر جنگیده و باز نایستاده اند که خود گرامی و مقدس است. راه رهایی طبقه کارگر و کل بشریت از نظام استثمار و ستم سرمایه داری و پی افکندن جامعه ای نوین و شایسته انسان آزاد.**

**اگر کمونیستها در زندگی هر روزه خود آموزگار کارگران در امر انقلاب رهایی بخش کمونیستی اند. کمونیستهایی که قهرمانانه در این راه به استقبال مرگ می شتابند گرامی ترین آموزگاراند. زیرا آنان استیصال. زبونی و ناتوانی بورژوازی و بی حاصلی دستگاه قهر و سرکوب او را در برابر اراده استوار کارگران انقلابی به روشن ترین وجه به ثبوت میرسانند.**

## حل و فصل اختلافات بر مزار گردان شوان ممنوع! یک روشنگری در چهار پرده

### محمد جعفری

از روز ۱۶ ماه مارس ۲۰۱۳ که مراسم بزرگداشت گردان شوان در شهر گتنبِرج سوئد برگزار شد تا به امروز، اشخاص متعددی در این مورد اظهار نظر کرده و آن را به تریبونی برای اشاعه نظرات متفاوت خود تبدیل کردند. جهت پاسخ دادن به چند استنتاجات غلط سیاسی که در این زمینه طرح شده است، لازم میدانم نکاتی را روشن و موضوعاتی را سر جای درست خود قرار بدهم.

#### ۱- فاکت های تاریخی

گردان شوان مثل هر گردانی دیگر کومه له در آن زمان، خود را کمونیست می دانست، کمونیست می نامید و با شعار زنده باد سوسیالیسم به جنگ با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات می رفت. در نتیجه، عرفاً و قانوناً باید آنان را انطوری که خود را معرفی می کردند کمونیست خطاب کرد. این فاکت تاریخی است.

منازعه ای که امروز بر سر مزار این جانباختگان بین جریانات و اشخاصی که در زمان جانباختن گردان شوان همه در کومه له بودند و اکنون با همدیگر اختلافات سیاسی – طبقاتی دارند شروع شده است و هر کسی گوشه ای از آن گرفته و به سود خط سیاسی امروز خود می کشد، نادرست است. این منازعه در این زمین ناروا است و باید حل و فصل اختلافات سیاسی امروز فی مابین این جریانات را از این زمین بیرون برد و از سوژه جانباختگان برای مقاصد متفاوت امروزی سوء استفاده نکرد. جایگاه مبارزات، حقانیت و شخصیت زندگان را باید بر اساس ظرفیت های آنان و در عرصه های مبارزه برای یک دنیای بهتر که کجا ایستاده اند قضاوت نمود.

ظاهراً اختلافات آنجا شروع می شود که جریاناتی خود را محق تر و دیگران را نامربوط به گردان شوان می دانند. مستقیم و غیر مستقیم، به بهانه نظراتی که رفیق محمد فتاحی در مورد این مراسم نوشته است، اشخاصی امثال خالد علی پناه کلی برخورد غیر سیاسی و غیر منصفانه به ما کردند.

البته رفیق محمد فتاحی انتظار درستی را در جای نادرست مطرح می کند که از مجریان مراسم

سرمایه داری دولتی شوروی و فروپاشی اردوگاه ”سوسیالیستی“ بلوک شرق و پایان جنگ سرد شروع شده بود. دیوار برلین فرود نریخته بود. مبارزه کمونیسم کارگری با ”کمونیسم“ بی حرف و بی عمل گرایش سانتر در حزب کمونیست ایران؛ درنرفتن به استقبال شرایط تازه ای که در دنیای بعد از پس لرزه های سقوط ”کمونیسم“ شروع شده بود، تعیین تکلیف نشده بود. ناسیونالیسم کرد عراق همراه نیروهای جمهوری اسلامی در حمله به حلبچه سهم خواهی خود را تعقیب می کرد. گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران

فراکسیون کمونیسم کارگری را در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰تشکیل نداده بود. حزب کمونیست ایران منشعب نشده بود. جنگ ۱۹۹۰ خلیج که اساساً هدفش هژمونی آمریکا در منازعه بین المللی بعد از پایان جنگ سرد بر رقبای جدیدش بود صورت نگرفته بود. هنوز موضع کمونیسم واقعی از کمونیسم قلابی در مقابله با هجوم راست به سرکردگی آمریکا به کمونیسم در روزهای واپسین شکست بلوک شرق، متمایز و تفکیک نشده نبود. خیری از تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران نبود. از ۱۱ سپتامبر، اشغال عراق و ده ها رویداد بزرگ جهانی و محلی که همه بعد از جانباختن گردان شوان رخ دادند خیری نبود. اظهار نظر در مورد این دست از مسائل و ربط دادن آن به گردان شوان و آن تاریخ، بشدت غلط و بی رحمی نسبت به آن عزیزان و بی خیری از پروسه تکامل است. متعاقباً موضع هر واحد و افرادی در کومه له در برخورد به این رویدادهای مهم چه بود را نباید منفی یا مثبت به پای رفقای جانباخته گردان شوان انداخت و دخالت دادن آنان در این مناقشه کاملاً غلط است.

#### ۳- طرح این سنوال ”اگر گردان شوان زنده بود“ با ما یا با شما بود غلط است

طرح این سنوال ”اگر گردان شوان زنده بود، این یا آن پاسخ را به سنوالات فوق می داد غلط است. کسانی امروز یک مانیفست و هویت متمایز از کل کومه له آن زمان برای گردان شوان می تراشند که مثلاً چون این رفقا ”شهری“ بودند با کمونیست کارگری می آمند و یا چون ”کلاه – جامانه“ به سر داشتند با کومه له یا با یکی از شاخه های آن می رفتند اشتباه است. به این دلیل ساده که در غیاب آنان قضاوت می شود. گردان شوان یک مانیفست متمایز از کل کومه آن زمان نداشت. یک گردان با ترکیب تافته جدابافته از سایر واحدها نبود. گردان شوان بسان جانباختگان گردان۲۲ ارومیه که در جنگ با حزب دمکرات قتل عام شد و ظاهراً به اندازه گردان شوان مورد توجه کومه له های منفرد و متشکل قرار نمی گیرد؛ و هر واحد دیگر آن زمان تشکیلات ما کمونیست بود. اما این درست

است که پس از این تاریخ به اندازه تعداد جانباختگان گردان شوان پاسخ متفاوت به سوالات فوق در رحم کومه له متولد شد. البته کفر نیست که گفته شود بالقوه گردان شوان اگر شانس شرکت کردن در مناقشه درون کومه له پیدا می کرد، همچون گردان آریز، گردان فواد وهمهٔ ما پاسخ یکدستی به سنوالات فوق نمی داد. مثل سایر واحد ها بین این جریانات تقسیم می شدند. با کدام بیشتر و با کدام کمتر، ما نمی دانیم. جمهوری جنایتکار اسلامی این شانس را از آنان گرفت. نقطه سر خط!

#### ۴- هر کسی به احساسات عاطفی و جانباختگان متوسل شود خود حرفی برای گفتن ندارد

از آن تشکیلات کومه له ای که آن زمان خود را کمونیست، انترناسیونالیست و… می دانست، امروز به اندازه تعداد جانباختگان گردان شوان سازمان، احزاب و محافل مدعی جانباختگان از خود بیرون داده است. کدام یک ادامه دهندگان راه (واقعی؟) و به این اعتبار صاحبان گردان شوان هستند، با قسم به سر گردان شوان و برگزاری مراسم برای آنان مشخص نمی شود. ”من بیشتر طرفدار گردان شوان هستم و شما کمتر“، هیچ چیزی را مشخص نمی کند. برای تفکیک سره از ناسره متوسل شدن به گردان شوان و جانباختگان کمکی به حقانیت سیاست های امروز هیچ کسی نیست. باید مواضع امروز را به پای صاحبان امروز آنان نوشت و قضاوت کرد. اشخاص و جریاناتی که نسنالژی می کنند، خود حرف درستی به اعتبار خودشان ندارند. پاسخ قدیمی برای سنوالات جدید دارند و مجبورند برای بودن خود همیشه بیش از هر کس دیگری خود را با جانباختگان آویزان کنند. این جریانات، جریانات معتبری نیستند و به این حساب می توان گفت از تاریخ و جانباختگان سوء استفاده میکنند و به خاطر این کار باید آنان را دوستان نادان و حتی ناصادق جانباختگان به مردم معرفی کرد.

حزب حکمتیست از جانباختگان سوء استفاده نمی کند و دفاع از حقانیت خط سیاسی و طبقاتی امروز خود را به جانباختگان نمی سپارد. باید مناقشه بر سر صحت و سقم خط و سیاست خود را از زمین عاطفی، اخلاقی، حقانیت تاریخی و… بیرون برد و آن را به زمین تعقل، دست به ریشه مسائل جامعه بردن و شفاف سازی منافع متضاد امروز کارگران کردستان با سرمایه داران منتقل کرد. این زمین سفتی است که مشخص می کند هرکدام از ما چه در چننه داریم و کجا ایستاده ایم. ما روزانه با نقد ناسیونالیسم، خرافات مذهبی، تلاش برای برابری اقتصادی همه انسان ها و متشکل کردن طبقه کارگر، یاد عزیزان گردان شوان و همه جانباختگان راه سوسیالیسم را گرامی می داریم.

## باز هم پیرامون مراسم گرامیداشت گردان شوان پاسخی کوتاه به سوالات و انتقادات ۱ محمد فتاحی

آنست نه لذت غذا و زحمت آشپز و وجود کلی ویتامین و مواد مفید بکار گرفته شده در آن. کسی که سراغ تصویر کامل آن گذاست، یا باید سراغ آشپز برود یا مهمانانی که از آن لذت برده و سنگی هم در لقمه های لذیذشان پیدا نبوده است. نوشته من همراه اشاره به آن مراسم و لذتش برای من، داد و فریادی است در مقابل درد دندانم. شما باید جای من باشید و زبانم لال دندان تان بشکند تا احساس مرا درک کنید. با اینهمه، سوال شما بهانه ای به دستم میدهد تا به دور از درد آن دندان لعنتی گریبان تان را بگیرم که راستی شما علیرغم نوبت های متعدد برای شعر خوانی، در مقابل آن بی حرمتی و توهین ها چیزی نگفتید؟ خواننده محترم نجمه غلامی در مقدمه آهنگ هایش فراخوان میدهد که آنها که واقعا دلسوز گردان شوان اند چرا یک ”به ره“ یعنی جبهه ای با هم تشکیل نمیده‌ند و از این طریق به حاضرین میگوید که قیمت شنیدن صدای خویش شنیدن پیام سیاسی ایشان است. حالا از شما می پرسم چرا شما هم در مقدمه چندین شعرتان، برای لحظه ای مثل ایشان لباس سیاسی نپوشیدید تا جواب یک جمله ای بدهید که کاکه نجمه گیان اینجا محل فراخوان جبهه ناسیونالیستی

علیه آرمان گردان شوانی ها نیست، محل گرامیداشت شان است و بی احترامی نکن. چرا ایشان فعال سیاسی ظاهر میشود و شما فقط شاعر میمانید؟ چرا در مقابل توهین های سیاسی امثال یوسف اردلان برای توجیه سکوت سیاسی دو دستی به صندلی شعرهایت چسبیده اید؟ شما واقعا فقط شعر بلدید؟ چرا از برگزار کنندگان مراسم نخواستید نسبت به توهین های ناسیونالیستی در مراسم گردان شوان از حاضرین و خانوانده گردان شوانی ها و همسنگران شان، به خاطر چک نکردن چهارچوب سخنرانی اردلان قبل از مراسم، و قطع نکردن بی حرمتی های او به اینهمه کمونیست، آنهم درست در مراسم گرامیداشت شان، معذرت بخواه‌ند؟ به همه این دلایل از شما به عنوان دوست و رفیق دیرینه و دوست داشتنی ام که هنوز خود را کمونیست میدانید بسیار گله مندم.

دوم- دوست دیگر توفیق محمدی نوشته که در نوبت ایشان رفیق مصلح ریبوار جواب شایسته ای به یوسف اردلان داده اند. من متأسفانه مراسم را علیرغم اضافه شدن به وقت آن توسط برگزار کنندگان محترم، طبق وقت از قبل اعلام شده مراسم ترک کردم و فرصت شنیدن بقیه را نداشتم. طبعاً اگر میماندم و سخنرانی رفیق ریبوار را می شنیدم، بیشک به پاس احترام از صندلی برمیخاستم و برایش کف میزدم. عکس العمل ایشان پاسخ شایسته هر کمونیستی در مقابل تعرض دیگران به آرمان واهداف سیاسی رفقای جان باخته است. متأسفم که درد دندان مزه این بخش غذا را هم به من حرام کرد.

سوم- خالد علی پناه از برگزار کنندگان مراسم ضمن گستاخی در جواب من مدعی شده که تصویر دروغین ساخته دست من ناشی از جنس کمونیسم من است که علیه رفقای قدیمی هم کودتا کرده ام! خالد عزیز، خوشحالم که همه عزیزان مانند شما و بقیه متوجه تفاوت کمونیسم من با کمونیسم دیگران هستید. بخشی از کار من در این حزب جلب توجه دیگران به همین تفاوت هاست. ما حکمتیست ها از روز اول کمونیسم مان شباهتی به کمونیسم های دیگران نداشته است، به همین خاطر به قول شما نزد سیاسیون منتظر مهدی زمان در خارج کشور به قول شما ترد شده ایم! ما با همین تفاوت ها و همین درجه از ”انزوا“ در میان سیاسیون خارج، قادر به سازماندهی قدرتمند ترین تشکیلات کمونیستی طول تاریخ مدرن و در دوره استبداد سیاسی، در داخل کشور شدیم. نقطه قوت ما در همین است. متوجه نگرانی شما و همه کمونیسم های دیگر و ناسیونالیست های رنگارنگ کرد از ”کودتای به موقع“ در حزب حکمتیست هستیم، حق دارید از ایجاد سنگر در مقابل تحویل حزب حکمتیست به این صف رنگارنگ نگران باشید.

چهارم- دوست دیگری در پیام شخصی اش برایم نوشته که خود شما مخالف انتقاد به رهبران وقت کومه له در مورد سرپوشش گردان شوان بوده و از این طریق پشت ناسیونالیست های کومه له ای رفته اید.

در پاسخ این دوست که حرف دیگران در فیس بوک هم بود، باید بگویم من از کمیته مرکزی وقت کومه له در جریان گردان شوان و ارومیه و وقایع تلخ دیگر ابدا انتقادی ندارم. ناسیونالیست شدن کسی امروز انصاف سیاسی مرا نمی تواند خدشه دار کند. اتفاقاً کمیته





ای از انقلابی بودن را با خود حمل می کند و در تمام نوجوانی و بزرگسالی اش سایه چوبه دار را بر زندگی خود حس کرده است. جلاّد تزار آکساندر سوم برادر بزرگترش را بدار آویخته بود. او در سن 23 سالگی در سال 1893 یکی از اولین گروه‌های مارکسیستی سن پترزبورگ را تأسیس کرد. او همچنین مدت چهار سال از عمر خود را در تبعید در سیبری بسر برد. در سال 1903 خود را مانند یک رهبر اصولی و انعطاف ناپذیر با تأسیس ایسکرا و انشعاب در حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به دو بخش: بلشویک‌های سرموضع و سازش ناپذیر- اکثریت انقلابی و منشویکها اقلیت - اپورتونیست، در بین جنبش طبقه کارگر روسیه نشان داد. مانند یک تبعیدی در

لندن، پاریس، سوئیس، فنلاند، و کراکوف، گذران کرده بود و کسی بود که بزور در خارج از حزب اش شناخته شده بود. او بی وقفه و خستگی ناپذیر در حرفه ای که انتخاب کرده بود، حرفه تنوریسمین، مروج و سازمانگر طبقه کارگر، در یک کلام در حرفه یک انقلابی تمام عیار کار می کرد. رفقای حزبی اش، حزب دواطلبین جان سخت، که در انترناسیونال سوسیالیست با دست ودلی باز به آنها فنانیک‌هایی که توسط خود او ساخته و یا جعل گردیده اند گفته میشد!، به لنین اعتمادی نامحدود داشتند. او این حزب را با درایت در دوره انقلاب 1905 رهبری کرده بود. آتارش در زمینه فلسفه ماتریالیست و اقتصاد سیاسی باعث برانگیخته شدن بحثهایی در این زمینه شده بود و کسی بود که همیشه مشغول یادگرفتن بود. در صورت جلسات کنفرانسهای انترناسیونال سوسیالیست، فعالیت‌های سرسختانه و سازش ناپذیر او ذکر شده بود، اما روزنامه نگارها که به دنبال شکار سرتیتر اخبار هستند، اسمی از او ذکر نمی کنند. در سال 1907 در اشتوتگارت وقتی او از روزا لوگزامبورگ حمایت کرد، اسم هرووه (سوسیالیست فرانسوی که رهبر جناح چپ سوسیالیست فرانسه بود و در جنگ اول جهانی شویونیست شد - م) خیلی برجسته گشته بود، در صورتی که به زحمت از لنین اسمی برده شده بود. اما در زمان بدترین خیانت، در سال 1914، وقتی که اکثریت چهره های مشهور سوسیالیسم، سندیکالیسم و آنارشیسیم ناگهان به جنگ ایمان آوردند، زمانی که همگی از قرار معلوم خود را فدای جنبش طبقه کارگری کرده بودند که در قید میهن پرستی ای دیوانه وار فرورفته بود، لنین با اعتماد به آینده، خشت بر خشت مشغول بنا کردن

پایه های انترناسیونال سوم بود. در سال 1915 در زیمروال انترناسیونالیستها میترسیدند وقتی میشنیدند که لنین آرام و با اعتماد در باره انقلاب سخن می گوید.

این کسی که با قدمهای بلند و حساب شده در خانه تبعیدی خود در زوریخ ظاهر گردید، می‌رود که اولین انقلاب اجتماعی عصر مدرن را با درایت و ثبات قدم رهبری کند. در طول شش ماه او می‌رود که تبدیل به منفورترین و محبوب ترین مرد کره زمین گردد.

در تاریخ و روشن تمدن او دلیل تازه ای برای زندگی پرولتاریا بدست می دهد، : دلیل پیروز شدن

### لنین در ۱۹۱۷

در بین عموم مردم روسیه این اتفاق نظر هست که یکی از شایسته ترین کارهای خانه انتشارات دولتی، جمع آوری و نشر مجمع آثار لنین در 24 جلد است. این کار سالها به طول انجامید. برای مقالاتی از لنین که با اسم مستعار منتشر شده بود، میبایست انبوهی از نوشته های غیر قانونی را مقابله و شناسایی کرد، این نوشته های غیر قانونی، معمولاً در آرشیو پلیس بود که دست نخورده باقی مانده بود. کامنف توضیح میدهد که چگونه لنین هر چیزی را که نمیشد از آن نتیجه ای عملی گرفت استهزاء میکرد، و بکلی و بدون هیچ گونه غرور ادبی ای آنچنان در وظیفه روز خود غرق میشد، که کارهای گذشته خود را کاملاً فراموش می کرد.

در نتیجه چیزی که در این 30 سال نوشته نشده، مطمئناً ارزش ندارد که خود را برای آن نگران کرد. ما نظرات مختلفی داریم و به این امید که نتایج پیش رو بیشتر نظر ما را تقویت کند. آثار تنوریک لنین، از لحاظ تاریخی و تنوریکی و

زیردریایی نامحدود خود را بر علیه بریتانیا شروع کرده است و کشتیهای تجاری را با اژدر هدف قرار میدهد و کشتیهای بیطرف را غرق میکند. مرگ در دریاها پرسه میزند. نبرد در مقدونیه، مزوپوتامیا، ودر جنگهای فراموش شده آفریقا ادامه دارد. ایالات متحده وارد جنگ میشود. ارتش سیاه، هندوها، استرالیایی ها، کانادایی ها و پرتقالیها: خون تمامی نژادها فقط باعث بوجود آمدن گند چاله ای واحد و بوی گندی واحد میشود.

در کاپورتو،جبهه ایتالیایی ها میشود گفت آرامشی موقت به وجود آمده و پورش آلمانی - اتریشیها در پیاه آغاز گردیده است. زیپلینها بر فراز لندن درحال پرواز هستند و گوتاسها بر فراز پاریس و نیز و هموایماهای فرانسوی بر فراز اشتوتگارت. قهرمانان هوایی طرفین پانردهمین رقیب خود را ساقط میکنند. در این منظره رژه ها و دکراسیونهایی هم به چشم می آیند.

در پشت جبهه هر دو طرف سوده‌های فربه و عالی ای به جیب سازندگان مهمات و سلاح سرازیر میگردد و همراه با آن حکومت نظامی و سانسور، دلواپسی و تشویش زنان و مردمان سالخورده، فقر عظیم، صفوف نان و دغال سنگ و تمام زندگی انسان که در چنگال حماقت و نفرت گرفتار است.

در بریتانیا معترضین آگاه، در فرانسه شکست طلبان ( لقبی که فرانسه به مخالفین جنگ داده بود) و در همه جا انترناسیونالیستها در تعقیب بودند. کلیساها، احزاب و روشنفکران در بین امپراطوریهای مرکزی و همچنین درمیان متفقین جنگ را موعظه میکنند. بازی وزرای سوسیالیست، و بدنامی و ننگ سوسیالیسم جنگ برقرار است.

تمام تکنولوژی موجود، برای از بین بردن نیروهای حیاتی نژاد انسان و آثار تمدن، بکار گرفته شده است. ثروت‌هایی که در شکل مواد منفجره در این جنگ از بین می‌رود، اگر عاقلانه ( اگر هنوز مجاز باشیم اینگونه زبان اتوپییایی ای را بکار ببریم ) بکار گرفته شود، جهت فراهم کردن زندگی ای شایسته برای تمامی ساکنین این جوامع کافی خواهد بود.

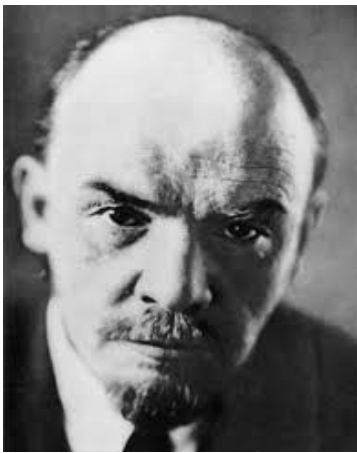
جنگ امپریالیستها برای تقسیم جهان پا به چهارمین سال خود گذاشته است.

حال در این سال سیاه، طنین خُرد شدن و سقوط ناگهانی اولین امپراطوری، صدای غرش توپها را خفه کرده است، تزاریسیم به زانو در آمده است.

سرنگونی این استبداد خود کامه کرم خورده که راسپوتین شهوتران از آخرین نفسهای آن بود، تمام ستونهای جامعه سرمایه داری را به لرزه انداخته است. از این لحظه به بعد تمام مشکل این است که فهمید میلیونها کارگر و دهقان که پرچمهای سرخ پیروزی را شادمانانه تکان میدادند، به خود اجازه خواهند داد یا نه که امید و آزادی کامل آنها توسط حکومت دست ساز بورژوازی، که از طرف متفقین هم حمایت میشد، گول خورده و به یاس تبدیل شود؟ مردم روسیه که برای همه درخواست صلح کرده است، زمین برای دهقانان و کارخانه برای کارگران، آیا قادر خواهد بود چیزی که میخواهد را بدست آورد؟ از این لحظه به بعد تمام امید و نگرانی اکثریت عظیمی از کارگران و جنگجویان دنیا، بسته به این سؤال است.

در واقع همچنان که بزودی برای ما معلوم خواهد شد، این امید و نگرانی از همان لحظات اول انقلاب روسیه بر روی کسی که تا امروز کمتر کسی او را میشناخت ( لنین ) متمرکز میشود.

این مرد 47 سال دارد و همچنان تجربه سی ساله



## لنین در سال ۱۹۱۷ یک نفر و یک سال

### ویکتور سرژ!

### آوریل و مارس سال ۱۹۲۴

### ترجمه: فرزاد نازاری

**بجای مقدمه توجه خواننده عزیز را به جوابی که منصور حکمت به یک سوال در باره موضوعیت لنین و لنینیسم در یک جلسه پالتاکی میدهد جلب میکنم؛**

**سوال: آیا هنوز میشود به لنین اتکا کرد؟ آیا هنوز لنینیسم موضوعیت دارد؟**

**منصور حکمت:** ببینید لنین تا آنجا که در مورد شرایط تاریخی یک کشور حرف میزند و احکامی که صادر میکند، لزوماً قابل تعمیم نیست. ولی من لنین را بعنوان کسی که ایده انقلاب کمونیستی و ایده امکان پذیری سوسیالیسم را مطرح میکند، ومسئله را ربط میدهد به دست بردن حزب کمونیستی به قدرت سیاسی، با این عنوان فرض میکنم که لنین در جلو حزب ماست و همیشه موضوعیت داشته است. لنین کسی است که مارکسیسم را از دیدگاه های اولسونیستی و تکامل گر ایانه و اینکه دنیا منتظر میماند تا سوسیالیسم یک وقتی خودش در تاریخ سبز بشود، نجات داد و تبدیلش کرد به کار انسان زنده و تلاش سیاسی آدمهای زنده. نقش لنین این بود که این موقعیت را شناخت و دست برد برای قدرت. اگر این موضوعیت را با خوشنودی و ناخشنودی عده ای از حزب کمونیست کارگری ربط بدهید، لنین را از معنی واقعی اش گرفته اید و ما مدتها است که این گرایش که سوسیالیسم را به پس فردا حواله میدهد، کنار گذاشته ایم. ما گفتیم که این حزب توی همین دوره سعی میکند این نقش را بازی کند و موظف است که بازی کند. کمونیسم موظف است که برود برای قدرت، که بتواند این انتخاب را به جامعه و طبقه کارگر بدهد که با سوسیالیسم از تحول انقلابی بیرون برود. به هرحال روش لنین مُبرمیت دارد و مُبرمیت بیشتری دارد.

برای فهم لنین و آثارش باید آنها را در متن زمان خود قرار داد.

سال 1917 سال چهارم جنگ است، برای بیش از هزار روز در کشورهای بزرگ اروپایی تمام مردهایی که دارای جسم توانا بودند؛ یونیفورم نظامی به تن داشتند. گل جوانی تمامی نسل جوان قاره، به تازگی درو گردیده است. سی میلیون نفر درحال آماده باش هستند. دوره سلاحهای بزرگ است. خطوط آتش اروپا را از دریای شمال تا آدریاتیک و از بالتیک تا مدیترانه شخم میزند. در این جبهه های خونین هر روز هزاران جنگجو قصابی میشوند.

این جنگ سنگرها، مینها، تانکها، هواپیماها، گازهای سمی، زیردریایی و دروغهای مشمنز کننده است. درخط مقدم جبهه سربازهایی که در بین جوخه آتش دادگاه نظامی وسیم خاردار خطوط دشمن محاصره شده اند قصابی میشوند و در پشت جبهه فروختن خون خود و ادبیات بی رنگ اطلاعاتیه هاست که بخش دیگر منظره را ترسیم می کند. در فرانسه، سال هزارانهصد وهفده، سال کلمنسیانیسم( ژرژ بنیامین کلمانسو، نخست وزیر فرانسه در دوران جنگ اول و کسی که فرانسه را به پیروزی در جنگ رهبری کرد و از معماران اصلی پیمان ورسای بود - م)( ژنرال نیویله است، سال حمله 16 آپریل چیمن دس دامس، ژنرال نیویله (فرمانده عالی ارتش فرانسه در جنگ اول جهانی- م)، سال نبرد های بیهوده فلندرس و وردون، و نبردهای بیزارکننده تانکها در کامبری. صربستان، شمال فرانسه؛ بلژیک، و لهستان ملو از گورستان سربازان است. آلمان جنگ

سوئیس، فریتس پلاتن بر سر یک توافق با سفیر آلمان در سوئیس به نتیجه رسیده بود. اجازه عبور از خاک آلمان به تبعیدیها با این سه شرط داده شد.

1- که به همه تبعیدیها سوای نظراتشان در باره جنگ، اجازه عبور داده شود.

2- اینکه واگن آنها در حین سفر از مصونیت سیاسی برخوردار باشد.

3- تبعیدیها موافقت کردند که از حکومت روسیه بخواهند که زندانیان آلمانی معادل تعداد آنها را به آلمان برگرداند.

ده نفر از سوسیالیستهای اروپایی با علم به اینکه توسط حکومت‌های متبوعه موانعی بر سر راه بازگشت انترناسیونالیستها و شرایط سفر آنها در حین عبور از خاک آلمان به کشورشان ایجاد خواهد شد، قطعنامه ای در این زمینه تصویب نموده و به امضا رساندند. این ده نفر عبارت بودند از پاول هارت اشتاین ( آلمان )، گیل بیوکس و اف لوریف ( فرانسه )، برونکسی ( لهستان )، فریتس پلاتن ( سوئیس )، لیندهاگن ( شهردار استکهلم )، واستروم و توره زیمان، کیلیوم و هانسن ( سوئد و نروژ ).

32 نفر تبعیدی به طرف روسیه حرکت کردند، در میان این 32 نفر فقط 19 نفر بلشویک بودند. وضعیت فکری بلشویکها را در هنگام عبور از خاک آلمان میتوان با چند کلمه از سخنرانی لنین برای کنفرانس سراسری حزب بلشویک در پتروگراد 24 – 29 آوریل، گرفته شده قضاوت کرد:

در هنگام عبور ما از آلمان، آنوقت آقایان، سوسیال شوونیستها، پلخانوف آلمانی، سعی کردند وارد واگن ما شوند، اما ما به آنها گفتیم اجازه نخواهیم داد احدی از آنها به واگن ما وارد شود و اگر وارد شود ما به سادگی و بدون دعوا اجازه نخواهیم داد که به بیرون برگردند. آیا کسی مثل کارل لیکنخت اجازه داشت که به دیدن ما بیاید، ما بدون شک و با افتخار در باره اوضاع با او حرف می زدیم.

## تفکر لنین در زمان حرکت اش از زوریخ

قبل از حرکت از زوریخ، لنین یک نامه تودیع برای رفقای سوئیس فرستاد. این سند در همان زمان در روزنامه های سوئیس به چاپ رسید، اما امروز تماماً فراموش گردیده است و از چندین نظر حائز اهمیت و بیاماندنی است. لنین قبل از اینکه حتی بر روی خاک روسیه قدم بگذارد، ایده هایی را بیان میکند، که بعدها در آخرین سخنرانی اش در باره سیاست نوین اقتصادی در اکتبر 1922 آنها را تکرار می کند: پرولتاریای روسیه این افتخار را پیدا کرده است، یک سری از انقلابات که توسط جنگ امپریالیستی اجتناب ناپذیری ای عینی یافته اند را شروع کند، پرولتاریای روسیه کمتر سازمان یافته است، کمتر آمادگی دارد و آگاهی طبقاتی آن نسبت به پرولتاریای کشورهای دیگر کمتر است. روسیه کشوری دهقانی است، یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا است. اما کارا کتر دهقانی کشور، قادر است ما را یک گام عظیم به طرف انقلاب بورژوا – دمکراتیک جلو ببرد و میتواند انقلاب ما را پیش درآمدی کند برای انقلاب جهانی و قدمی به سوی آن. در روسیه سوسیالیسم نمیتواند مستقیماً و سریعاً غالب گردد و به پیروزی برسد، اما توده دهقانی میتواند یک تحول و انقلاب ارضی اجتناب ناپذیر و بلوغ یافته را به همراه بیاورد که تا نقطه مصادره املاک وسیع و بیاندازه اشراف پیش برود. این انقلاب به خودی خود سوسیالیسم نیست، اما به جنبش کارگری جهانی عزم و انگیزه ای عظیم خواهد داد و پرولتاریای شهری را قادر خواهد کرد که رشد کند و توسعه یابد و با تکیه بر این نفوذ قدرت، سازمانهای انقلابی ای مانند شورای نماینده گان کارگران را جایگزین ابزارهای کهنه سرکوبی کند که توسط دولتهای بورژوایی به کار گرفته می شوند. ابزارهایی از قبیل ارتش، پلیس و بوروکراسی؛ و یکسری از اقدامهای انقلابی برای کنترل تولید و توزیع کالا و مایحتاج را در دستور بگذارد. آیا متوجه این مدارا در این پیش بینی روشن و شفاف شدید؟، این تفرق هوشمندانه بین ممکن و

غیر ممکن و اشتیاق به جلوگیری از توم، این را با متن سخنرانی لنین در چهارمین سال انقلاب اکتبر مقایسه کنید، میبینید که این رهبر انقلابی با چه اطمینان ملموسی قادر بود، قدرت آزاد شده عناصر اجتماعی و حدود این قدرت را تخمین بزند.

در همان وقت لنین نامه ای از راه دور برای پروادا فرستاد که هشت روز قبل از رسیدنش به روسیه، در 21 و 22 مارس منتشر گردید. این نامه تحلیلی از نزدیک در باره حقایق کلی و تقدم و نیروی آنها در هنگام عمل است. همچنان در آن یک مرجع تهدید کننده مشخص شده است: (فعلا) میلیوکف بر مسند قدرت گذاشته شده است. الان سه نیروی بزرگ مشغول فعالیت هستند، تزاریسیم سقوط کرده

؛ بورژوازی، طبقه ای که به تازه گی رو به قدرت است و شوراها؛ جنین حکومت کارگری. پرولتاریا دو متحد دارد، دهقانان فقیر و طبقه کارگر بین المللی. وظایف کنونی آماده کردن راه است برای پیروزی مرحله دوم انقلاب و برای این، اول دسترسی به جمهوری دمکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر مالکین و بعد سوسیالیسم. این برنامه لنین بود در هنگام عزیمت از سوئیس. در سوم آوریل او همراه زینوویف در پتروگراد پیاده شد.

## با افتخار

32 نفر تبعیدی به طرف روسیه حرکت کردند، در میان این 32 نفر فقط 19 نفر بلشویک بودند. وضعیت فکری بلشویکها را در هنگام عبور از خاک آلمان میتوان با چند کلمه از سخنرانی لنین برای کنفرانس سراسری حزب بلشویک در پتروگراد 24 – 29 آوریل، گرفته شده قضاوت کرد:

در هنگام عبور ما از آلمان، آنوقت آقایان، سوسیال شوونیستها، پلخانوف آلمانی، سعی کردند وارد واگن ما شوند، اما ما به آنها گفتیم اجازه نخواهیم داد احدی از آنها به واگن ما وارد شود و اگر وارد شود ما به سادگی و بدون دعوا اجازه نخواهیم داد که به بیرون برگردند. آیا کسی مثل کارل لیکنخت اجازه داشت که به دیدن ما بیاید، ما بدون شک و با افتخار در باره اوضاع با او حرف می زدیم.

قبل از حرکت از زوریخ، لنین یک نامه تودیع برای رفقای سوئیس فرستاد. این سند در همان زمان در روزنامه های سوئیس به چاپ رسید، اما امروز تماماً فراموش گردیده است و از چندین نظر حائز اهمیت و بیاماندنی است. لنین قبل از اینکه حتی بر روی خاک روسیه قدم بگذارد، ایده هایی را بیان میکند، که بعدها در آخرین سخنرانی اش در باره سیاست نوین اقتصادی در اکتبر 1922 آنها را تکرار می کند: پرولتاریای روسیه این افتخار را پیدا کرده است، یک سری از انقلابات که توسط جنگ امپریالیستی اجتناب ناپذیری ای عینی یافته اند را شروع کند، پرولتاریای روسیه کمتر سازمان یافته است، کمتر آمادگی دارد و آگاهی طبقاتی آن نسبت به پرولتاریای کشورهای دیگر کمتر است. روسیه کشوری دهقانی است، یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا است. اما کارا کتر دهقانی کشور، قادر است ما را یک گام عظیم به طرف انقلاب بورژوا – دمکراتیک جلو ببرد و میتواند انقلاب ما را پیش درآمدی کند برای انقلاب جهانی و قدمی به سوی آن. در روسیه سوسیالیسم نمیتواند مستقیماً و سریعاً غالب گردد و به پیروزی برسد، اما توده دهقانی میتواند یک تحول و انقلاب ارضی اجتناب ناپذیر و بلوغ یافته را به همراه بیاورد که تا نقطه مصادره املاک وسیع و بیاندازه اشراف پیش برود. این انقلاب به خودی خود سوسیالیسم نیست، اما به جنبش کارگری جهانی عزم و انگیزه ای عظیم خواهد داد و پرولتاریای شهری را قادر خواهد کرد که رشد کند و توسعه یابد و با تکیه بر این نفوذ قدرت، سازمانهای انقلابی ای مانند شورای نماینده گان کارگران را جایگزین ابزارهای کهنه سرکوبی کند که توسط دولتهای بورژوایی به کار گرفته می شوند. ابزارهایی از قبیل ارتش، پلیس و بوروکراسی؛ و یکسری از اقدامهای انقلابی برای کنترل تولید و توزیع کالا و مایحتاج را در دستور بگذارد. آیا متوجه این مدارا در این پیش بینی روشن و شفاف شدید؟، این تفرق هوشمندانه بین ممکن و

غیر ممکن و اشتیاق به جلوگیری از توم، این را با متن سخنرانی لنین در چهارمین سال انقلاب اکتبر مقایسه کنید، میبینید که این رهبر انقلابی با چه اطمینان ملموسی قادر بود، قدرت آزاد شده عناصر اجتماعی و حدود این قدرت را تخمین بزند.

در همان وقت لنین نامه ای از راه دور برای پروادا فرستاد که هشت روز قبل از رسیدنش به روسیه، در 21 و 22 مارس منتشر گردید. این نامه تحلیلی از نزدیک در باره حقایق کلی و تقدم و نیروی آنها در هنگام عمل است. همچنان در آن یک مرجع تهدید کننده مشخص شده است: (فعلا) میلیوکف بر مسند قدرت گذاشته شده است. الان سه نیروی بزرگ مشغول فعالیت هستند، تزاریسیم سقوط کرده

؛ بورژوازی، طبقه ای که به تازه گی رو به قدرت است و شوراها؛ جنین حکومت کارگری. پرولتاریا دو متحد دارد، دهقانان فقیر و طبقه کارگر بین المللی. وظایف کنونی آماده کردن راه است برای پیروزی مرحله دوم انقلاب و برای این، اول دسترسی به جمهوری دمکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر مالکین و بعد سوسیالیسم. این برنامه لنین بود در هنگام عزیمت از سوئیس. در سوم آوریل او همراه زینوویف در پتروگراد پیاده شد.

32 نفر تبعیدی به طرف روسیه حرکت کردند، در میان این 32 نفر فقط 19 نفر بلشویک بودند. وضعیت فکری بلشویکها را در هنگام عبور از خاک آلمان میتوان با چند کلمه از سخنرانی لنین برای کنفرانس سراسری حزب بلشویک در پتروگراد 24 – 29 آوریل، گرفته شده قضاوت کرد:

در هنگام عبور ما از آلمان، آنوقت آقایان، سوسیال شوونیستها، پلخانوف آلمانی، سعی کردند وارد واگن ما شوند، اما ما به آنها گفتیم اجازه نخواهیم داد احدی از آنها به واگن ما وارد شود و اگر وارد شود ما به سادگی و بدون دعوا اجازه نخواهیم داد که به بیرون برگردند. آیا کسی مثل کارل لیکنخت اجازه داشت که به دیدن ما بیاید، ما بدون شک و با افتخار در باره اوضاع با او حرف می زدیم.

قبل از حرکت از زوریخ، لنین یک نامه تودیع برای رفقای سوئیس فرستاد. این سند در همان زمان در روزنامه های سوئیس به چاپ رسید، اما امروز تماماً فراموش گردیده است و از چندین نظر حائز اهمیت و بیاماندنی است. لنین قبل از اینکه حتی بر روی خاک روسیه قدم بگذارد، ایده هایی را بیان میکند، که بعدها در آخرین سخنرانی اش در باره سیاست نوین اقتصادی در اکتبر 1922 آنها را تکرار می کند: پرولتاریای روسیه این افتخار را پیدا کرده است، یک سری از انقلابات که توسط جنگ امپریالیستی اجتناب ناپذیری ای عینی یافته اند را شروع کند، پرولتاریای روسیه کمتر سازمان یافته است، کمتر آمادگی دارد و آگاهی طبقاتی آن نسبت به پرولتاریای کشورهای دیگر کمتر است. روسیه کشوری دهقانی است، یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا است. اما کارا کتر دهقانی کشور، قادر است ما را یک گام عظیم به طرف انقلاب بورژوا – دمکراتیک جلو ببرد و میتواند انقلاب ما را پیش درآمدی کند برای انقلاب جهانی و قدمی به سوی آن. در روسیه سوسیالیسم نمیتواند مستقیماً و سریعاً غالب گردد و به پیروزی برسد، اما توده دهقانی میتواند یک تحول و انقلاب ارضی اجتناب ناپذیر و بلوغ یافته را به همراه بیاورد که تا نقطه مصادره املاک وسیع و بیاندازه اشراف پیش برود. این انقلاب به خودی خود سوسیالیسم نیست، اما به جنبش کارگری جهانی عزم و انگیزه ای عظیم خواهد داد و پرولتاریای شهری را قادر خواهد کرد که رشد کند و توسعه یابد و با تکیه بر این نفوذ قدرت، سازمانهای انقلابی ای مانند شورای نماینده گان کارگران را جایگزین ابزارهای کهنه سرکوبی کند که توسط دولتهای بورژوایی به کار گرفته می شوند. ابزارهایی از قبیل ارتش، پلیس و بوروکراسی؛ و یکسری از اقدامهای انقلابی برای کنترل تولید و توزیع کالا و مایحتاج را در دستور بگذارد. آیا متوجه این مدارا در این پیش بینی روشن و شفاف شدید؟، این تفرق هوشمندانه بین ممکن و

## طوفان در حال شکل گیری – ۲۲ آوریل

همزمان با تعقیب بسط و توسعه افکار لنین، همچنین لازم است که ردّ رویداد ها را هم تعقیب کنیم. اما این وظیفه ای غیر ممکن است. من مجبور شده ام فقط در این طوفان شدید حقایق و تاریخی را ذکر کنم که از آنها مانند منابع رجوع استفاده کرده ام.

در روزهای 22 تا 27 فبریه استبداد تزاری در خیابانهای پتروگراد سرنگون گردیده است، شورای پتروگراد در 27 فبریه تشکیل شده است. در 2 مارس نیکلای دوم قدرت را به دوک اعظم میخاییل واگذار می کند، کسی که به نوبت خود قدرت را در چند روز بعد واگذار می کند. در 14 مارس شورای پتروگراد درخواست صلح دمکراتیک را به مردم جهان اعلام می کند. در 18 آوریل میلیوکف وزیر امور خارجه در دولت لوفوف، یاداشتی را به قدرتهای بزرگ اعلام می کند: حکومت روسیه به پیمانهای وفادار میماند، زمانی که به صلح دمکراتیک امید دارد، آرزوی تمام مملکت در رساندن جنگ جهانی به پیروزی قاطع، بیشتر و نیرومندتر رشد کرده است. با زبان دیگر به امپریالیسم!

این فرمول ریکاران خلی واضح است. لوفوف

1- منبع قدرت قانونی نیست که پیشاپیش توسط پارلمان به بحث گذاشته شده است و تصویب گردیده است، بلکه انگیزه های محلی مردم از پایین، در محله های خود آنهاست ...

2- جایگزینی پلیس، ارتش، که سازمانهایی هستند جدا از مردم و بر علیه مردم، با تسلیح مستقیم تمام مردم.

3- سیستم اداری – بوروکراسی، یا آنها هم به همین منوال جایگزین شود با حاکمیت مستقیم مردم و یا حداقل تحت نظارتی خاص قرار گیرند، مقامات رسمی نه تنها باید انتخابی گردند، بلکه باید توانست آنها را با اولین درخواست انتخاب کننده گان عزل نمود.

حقیقت پایه ای کنونی این است که الان قدرت دوگانه وجود دارد. دو حکومت وجود دارند، که یکی حکومت بورژوازی است که بدون آن یکی قادر به انجام هیچ کاری نیست، و دیگری حکومت کارگران که از شوراها تشکیل شده است که هنوز تلاش نمیکند کاری انجام دهد.

رهبران شوراها پتروگراد، چخیزه – تسرتلی و استکلف ( که هنوز به بلشویکها نپیوسته است)، هستند. کسانی که لنین را مسخره میکنند که میخواهد راه لونی بلانک را ادامه دهد. اما علاوه بر این آنها از انقلاب توده ای وحشت دارند. تمام

در 10 آوریل در مسکو اعلام میکند که : " شروط صلح نمیتواند تعیین گردد ، مگر با موافقت کامل متفقین ما ، اصولی که توسط همه متفقین قبول گردیده است را نمیتوان نادیده گرفت ". به عنوان مثال بازسازی لهستان و ارمنستان و رضامندی آرزوهای ملی اسلاوهای اطیش ...

لنین در 13 آوریل در پرآودا ، به این اعلام موضع دولتمرد بورژوا با درخواستی از سربازان پاسخ می هد : رفقای سرباز ، به اینها بفهمانید که شما بخاطر کنوانسیونهای سری ای که توسط تزار نیکلای دوم انعقاد گردیده اند و هنوز برای میلیکوف هم مقدس هستند ، هیچ آرزویی برای مردن ندارید .

تا زمانی که نگرانی از جنگ وجود دارد ، ایده های لنین از همان روز اول خیلی شفاف و روشن هستند . در دنیایی که در کام این حریق بزرگ و مدهوش کننده فرو رفته است ، فقط صربستان کوچک میتواند بدست خواست لزوم دفاع ملی را داشته باشد ، قدرتهای بزرگ متخاصم برای تقسیم دوباره جهان می جنگند . همه

آنها امپریالیست هستند و همه آنها بطور برابر مقصّر و مسئول اند . وظیفه هر انقلابی این است که با حکومت کشور خود مخالفت کنند و مشغول آماده کردن انقلابی شوند که میتواند نتیجه این جنگ باشد . انقلاب روسیه نمیتواند هیچ توقعی از بورژوازی لیبرال و کشورهای متفق داشته باشد . تنها امیدی که میتواند داشته باشد امید به کارگران جهان و در صفوف دشمن امید به سرباز آلمانی و اطریشی نحیف و فلکزده و نفرین شده ای که لازم است در سنگرها و در هر زمانی که ممکن است دست به سوی آنها دراز کرده و پیمان برادری بسته شود .

بلشویکها تنها کسانی هستند که بی وقفه این حقایق آشکار را بیان می کنند . آنها احساس عمیق و دقیق توده ها و در وهله اول توده سربازان در میدان جنگ را به فرمولی پرشور و حرارت ترجمه میکردند و آنها را تا یک درک تئوریک ارتقاء می دادند . چیزی که توده ها را به بلشویسم جلب میکند صراحت و دقیق بودن آن است ، در صورتی که منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی فرمولهایی مبهم و دوپهلو را ابداع میکنند و حتی جرأت یک اعتراض را به مطبوعاتی که نشریه یدینستوی پلخانوف از آن دفاع می کرد ندارند ، نشریات راپوچی گارتا ، زملیا ایولیا و ولیا نارودنا ، به اختصار( تمامی مطبوعات دمکراسی انقلابی ) .

یاداشت میلیکوف به متفقین در 18 آوریل ، محرک بحرانی سریع می گردد . میتوان گفت در این لحظه اولین موج انقلاب اکتر با نیرویی مقاومت ناپذیر از اعماق خشم همگانی اوج می گیرد .

لنین در 25 آوریل می نویسد : ورقها بر روی میز هستند . شورا چکاری را انجام خواهد داد ؟ یا شورا تسلیم میشود و فردا میلیکوف همه چیز را تمام میکند و یا شورا مسیر و سیاست ما را تصویب می کند . برای اولین بار مقاله او در پرآودا با این سخنان تمام می شود : " کارگران و سربازان ، شما الان باید با صدای بلند اعلام کنید که باید فقط یک قدرت در کشور وجود داشته باشد و آن هم قدرت شوراهای نماینده گان سربازان و کارگران است . در 22 آوریل لنین مصرانه پافشاری می کند : حکومتهای کاپیتالیستی به چیزی غیر از الصاق و ضمیمه کردن خاک ممالک دیگر فکر نمی کنند . هیچ راه خروج دیگری وجود ندارد به غیر از راه خروج از طریق انتقال قدرت به طبقه انقلابی ...

این روزها روزهای ملتپبی هستند . در پتروگراد و مسکو خیابانها ملو از تظاهراتهای کارگری است . پتروگراد به نقطه جوش می رسد . مردم برعلیه جنگ تظاهرات می کنند . از چشم انداز نووسکی ، بر روی پلاکاردهایی که مردم برافراشته اند میتوان این کلمات را که با حروفی عظیم نوشته شده اند خواند : " تمام قدرت به شوراها ". در گوشه های خیابان سادویا میهن پرستان اولین گلوله های جنگ داخلی را به صف ضد میهن ها شلیک می کنند .

همزمان شورا که طبق معمول از طرف منشویکها رهبری میشود ، توضیحی از طرف حکومت در این رابطه دریافت کرد ، و اعلام نمود که توسط این توضیح قانع گردیده است ، ریاست شورا با 34 رأی موافق در برابر 19 رأی مخالف به حکومت موقع رأی اعتماد می دهد و قال قضیه را می کند . این سیاست مداران بینوا و رقت انگیز سوسیالیست

## کمونیست ۱۷۴

این رویداد را مانند تصادفی میبیند که می شود با رأی از شر آن خلاص شد . خوشبختانه صدایی روشن و شفاف وجود دارد که از طرف دیگر میدان بازی جواب می دهد . لنین در 23 آوریل می گوید : این اولین بار نیست که خورده بورژوازی و نیمه پرولترها تزلزل و دو دلی از خود نشان خواهند داد و آخرین بار هم نخواهد بود ! رفقای کارگر این درس روشن است ، نباید وقت را از دست داد . اولین بحران ، بحرانهای دیگری را به دنبال خواهد داشت . شما باید تمام تلاشتان را برای روشن نمودن عقب مانده ها بکار ببرید ، باید تماس وسیع و رفیقانه و مستقیم ( نه تنها در میتینگها ) با تمام هنگها و گروهها برقرار کنید . در دور و بر و داخل شوراهاپتان جمع کنید و تلاش کنید که در آنها اکثریت را با اقعاف رفیقانه در انتخاب دوباره اعضای شوراها با خود همراه کنید !

لنین به خود اجازه نمیدهد توسط تظاهراتهایی که حکومت لوفوف را تکان داده اند ، سرمست شود ، شعارش همان شعار تبلیغ و بازهم تبلیغ باقی می ماند . سرمقاله بدون امضای پرآودا در همان روز که توسط لنین نوشته شده است ، با این کلمات که با حروف بولد چاپ شده است ، به پایان می رسد : ما فقط زمانی از انتقال قدرت به پرولتاریا و نیمه پرولتاریا دفاع خواهیم کرد ، که شوراهای نماینده گان کارگران و سربازان ، سیاستهای ما را تصویب کنند و بخواهند که قدرت را در دست خود بگیرند .

#### و حال وزرای سوسیالیست

میلیوکوف با پی بردن به این که ادامه دادن غیر ممکن است ، استعفا می دهد . در اول ماه مه در تمام شهرهای روسیه ، تظاهراتهای عظیمی با خواست صلح دمکراتیک برگزار می وشد . تلاطم و آشفتگی در کشور به حدی است که حاکمیت دولت موقت در همه جا چیزی بیشتر از یک فرمایشیه جلوه نمی کند . لنین کسی که به تیزی و بادقت شاهد و مراقب فاکتهای دقیقه ای زندگی روزانه است ، به دو فاکت عمیقاً با اهمیت پی می برد . اول / کارگران در نیژی – نوگورد پلیس را منحل کرده اند . میلیشیای کارگری که توسط کارخانه حقوق آنها پرداخت میشود ، مراقبت از نظم عمومی را به عهد گرفته اند . دوم / در نیسکی در سبیری شورا قدرت را بدست گرفته است . رئیس کنسول دولتی ، شاهزاده لوفوف کمیسری را به انجا اعزام می کند . شورای این گوشه کوچک و دورافتاده با افتخار جواب میدهد : مقامات رسمی انتسابی دولت ، فقط زمانی میتوانند دوباره امور را بدست بگیرند که از روی لاشه های مرده ما عبور کنند .

ما میتوانیم هزاران نمونه اینطوری را ببینیم . همه جا در این امپراطوری عظیم ، میلیونها انگیزه از این نوع ، تولد یک جامعه نوین را بر پوسیدگی حاکمیتهای کهنه جار می زنند . حکومت بورژوایی خالص پرنس لوفوف ، ( که فقط کرنسکی ، نماینده رسمی شورا ، در آن سوسیالیست است ) در 6 مه جای خود را به حکومت ائتلاف با سوسیالیست بورژوایی ، از جمله دو منشویک ( تسرتلی در وزارت پست و تلگراف و اسکوبلوف در وزارت کار ) و دو سوسیالیست انقلابی ( چرنوف در وزارت کشاورزی وکرنسکی در وزارت جنگ و نیروی دریایی ) ، می دهد .

وزرای سوسیالیست به حزب خود و کارگران و مردم قول دادند که برای صلح بکشند و راه حلی برای مشکل ارضی آماده کنند و پیش بردن جلسه مجلس مؤسسان را تسریع کنند . دوره مغشوش و گیج کننده ای است ، مردم هم نا امیداند و مأیوس و هم امیدوار هستند . بی قراری سفرای متفقین آغاز میشود و مکرراً میبرسند که حمله از جانب روسیه چه وقت آغاز میشود چه وقت !

##### شروع به کار بلشویکها

لنین خطاب به دهقانان می گوید : منتظر شدن تا تشکیل مجلس مؤسسان غیر قابل قبول است ، مجلس مؤسسان این حق را دارد که فرمان مالکیت عمومی بر زمین را صادر کند ، اما تا آن موقع و به هرحال همین الان ، همین بهار ،دهقانان خود در محل باید تصمیم بگیرند که در باره آن چه کار کنند . برای گرفتن زمین دهقانان باید با کارگران

متحد شوند ، سلب مالکیت کردن ملاکین از زمین و کنترل تولید ، قانون کار همگانی و مسئله صلح همگی به هم پیوسته اند .

کشت بر قطعات جداگانه زمین ، حتی اگر توسط "کار مجانی بر زمین مجانی" صورت گیرد ، راه خلاصی از این بحران وحشتناک نیست ، و برای ما چیزی بیشتر از نابودی عمومی با ارمغان نمی آورد . به یک سرویس کار همگانی احتیاج داریم ، عظیم ترین اقتصاد نیروی انسانی احتیاج است ، یک نوع استثنایی و قدرتمند و باتبات از حاکمیت لازم است ، حاکمیتی که قادر است آن کار همگانی را عملی کند .

و این جنگ جنایت کار باید سریعاً پایان یابد ، نه تنها از طریق صلح جداگانه با آلمان ، بلکه با صلحی جهانی ، نه با صلحی کاپیتالیستی ، بلکه با صلح توده های کارگر بر علیه سرمایه داران .

چگونه این فرمول کار همگانی و حاکمیت قدرتمند ، در تفکر لنین عروج می کند ؟ شرایط و رویدادها هستند که حکم می کنند : هیچ جواب دیگری موجود نیست برای ، آرام برو سرمایه دارها ، کسانی که غریزه طبقاتی آنها را تهییج میکند و آگاهانه ویرانی کشور را سازمان می دهند .

لنین با یک یورش ، تمام تحریفاتی را که دشمنان بلشویسم از افکار او میکردند را تکذیب کرده و جواب می دهد . تقسیم کننده گان ثروت ؟ نه ، نه ، سلب مالکیت خصوصی بر زمین و ملی کردن آن . آنارشیست ؟ نه ، یک حاکمیت قدرتمند کارگران . میتوان این را احساس کرد که لنین مشتاق است که درک کند و خوب درک شود . و ما در او یک عقل سلیم و همراه با طنزمیبینیم که او را تقریباً با شونده گان دهقان اش که او برای آمال آنها با رقبای زیادی در حال جنگ است ، یکی کرده است . در ادامه این رهبر واقعاً مردمی ، قاعده تفکرش را برای ما آشکار می کند . میلیونها مردم هرگز به رایزنی احزاب گوش فرا نمیدهند ، اگر آن رایزنی با تجارب آنها جور در نیاید .

##### توسعه نکات خطر به دیکتاتوری

اجازه بدهید تأکید کنیم که لنین در باره حاکمیت قدرتمند صحبت کرده است . در واقع دومین بار و یا سومین بار است که لنین در این مورد حرف می زند ، اما چیز تازه ای در اینجا وجود ندارد . در ششم مه پرآودا مقاله ای از او که عنوان آن به شیوه ای قابل تحسین شفاف و روشن است . " یک حکومت قدرتمند انقلابی " ، با اعلام این که اتخاذ این قدرت فقط توسط پرولتاریا میتواند به کشور یک حکومت واقعا قدرتمند و واقعا انقلابی بدهد ، این حکومت حکومت شوراها است . در قبال اعلام موضع تکرار شده او، در باره لزوم برپا نمودن یک دولت جدید انقلابی ، ظاهراً لنین میخواهد ، مافوق بر همه چیزنوع دولتی را تأکید کند که نسبت به دولت کهنه خیلی متفاوت است ، دولتی که در آن توده ها نوع مستقیم دمکراسی را اعمال می کنند . به همان اندازه ای که فرم این دولت اهمیت داشت ، محتوی آن آغشته با نوعی از حقوق فردی بود . او بعضی مواقع از صفتهای روسی ای استفاده میکند که غیر قابل ترجمه هستند . ( اوسه نارودنیه ) مال همه مردم . در واقع اظهار آنها باید قوی باشد . به هر تقدیر چه چیزی میتواند قوی تر از مردم مسلح باشد ؟ اما بیشتر آزاده بود تا قدرتمند .

چرا در این موقع اتفاق میافتد که لنین حالا افکار و نقلهایش را برای لزوم یک دیکتاتوری شدید و محض و متمرکز ، روشن مینماید که مانند آن را حتی کمون پاریس نمیتوان پیدا کرد که پیش بینی کرده باشد . ( با کمال تأسف اگر کمون یک حزب دیکتاتور میداشت بهتر میتوانست از خودش دفاع کند ) .

چرا ؟ به خاطراینکه خطر وجود دارد . گرسنگی ، بیکاری ، بحرانهای مالی ، فاجعه های ترسناک اقتصادی ، همه در راه هستند . همه کارخانه ها دچار کمبود مواد اولیه خواهند شد ، سوخت در حال تمام شدن است ، حمل و نقل دچار آشفتگی است ، کارخانه ها بسته میشوند ، خیلی از کارگران دیگر حتی نان هم ندارند . روبل ارزش خود را از دست داده است . دوره انقلابی ، دوره ای مولد نیست . علاوه بر این طبقات ثروتمند کوتاهی کرده و تولید را برای اعاده کنترل بر فقرا با گرسنگی دادن به آنها و گرفتن شبح گرسنگی در برابر چشمان آنها ، متوقف کرده اند . لنین در چند مقاله

هشدار دهنده ، ( فاجعه قریب الوقوع ) در 14 مه ، نتیجه میگیرد که فاجعه حتمی است . فقط یک راه خلاصی از این وضع وجود دارد ، نظم انقلابی و اقدام انقلابی توسط طبقه انقلابی ...

اسکوبلوف و وزیر بورژوا کوتلر به خطر عظیم اشاره می کنند . اسکوبلوف با تناقضی سراسیمه پیشنهاد میکند که مالیات صد در صد بر طبقات دارا بسته شود! مالیات صد در صد ، یعنی مصادره ، آیا این حکومت بورژوایی دست به مصادره کردن خواهد زد ؟ و این برای اینکه جلو فاجعه ای را بگیرد که بخش اعظم آن توسط طبقات ثروتمند بوجود آمده است ، کسانی که دقیقاً خطر امکان مصادره را لمس کرده اند ؟

لنین این استدلال بی پایه را رد می کند . این حرفی پوچ است ! چیزی که لازم است " شکستن مخالفت " چند صد هزار نفر افراد ثروتمند است . مردم دیگر انتظار تعیین قیمت نهایی برای غذا و کنترل تولید توسط دولت را دارند . اما لنین از آنها میبرد اما شما چه نوع دولتی را دارید ؟ " ماه مه تمام میشود ماه ژوئن زیر سایه یک فاجعه حتمی آغاز می گردد .

### تهاجم ۱۸ ژوئن

ما به یک نقطه عطف رسیده ایم . دولت موقت شاهزاده لوفوف ، با چهار وزیر سوسیالیست ، می خواهد هم جنگ کند و هم حکومت . آژیتاتورهای درون ارتش و سربازان انقلابی ، و شورای کرونشتات ، که کم و بیش دیگر به خود اجازه نمیدهد مرعوب گردد و تصمیم به فکر دوباره گرفته است . دولت موقت خود را برای حمله در جبهه آماده میکند ، حمله ای که هر روز بیشتر و بیشتر و قاطعانه از طرف سفرای متفقین درخواست می گردد . حمله در آستانه یک فاجعه اقتصادی ! نهایتاً فرمان حمله توسط وزیر جنگ کرنسکی بطور ناگهانی در 18 ژوئن صادر می گردد . از نظر کمبود آمادگی تکنیکی و بی رغبتی و ممانعت سربازان از جنگیدن بیشتر از این ، این حمله بی درنگ تبدیل به یک فاجعه می شود . بطرز بیهوده ای چند گردان میهن پرست به خود اجازه میدهند که توسط مسلسل‌های آلمانی درو گردند . به هر حال ، دقیقاً در همان روز تظاهراتی علیه دولت موقت و علیه جنگ در پتروگراد که توسط کمیته مرکزی حزب بلشویک سازمان داده شده است ، صورت می گیرد . درخواست بلشویکها توسط توده ها شنیده شده است . این یک موفقیت بزرگ است . 400 هزار نفر کارگر و سرباز در خیابانها راهپیمایی می کنند . صدها پرچم سرخ شعار بلشویکها را " تمام قدرت به شوراهای " را حمل می کنند . در مقابل با این 3 پلاکارد شعار منشویکها را ( به دولت موقت اعتماد کنید ! ) اعتماد! حمل می کنند ، اینها وقت خود را خوب انتخاب کرده اند .

موج سرخ اوج میگیرد ، موج سرخ هنوز بیشتر اوج میگیرد ، این بار بیشتر و بیشتر اوج میگیرد .

در مقابل چهره این اعتماد رقت انگیز پلاکارد منشویکها ، برندگی شعارهای بلشویکها چقدر شفاف و روشن است : نه صلح جداگانه با آلمان و نه پیمانهای سری با انگلو – فرانسیها ! خودداری کردن بس است ، اعتماد به سرمایه دارها بس است ، عمل انقلابی لازم است .

لنین ، مانند همیشه بصیرت عالی خود در تشخیص چگونگی تفکر توده ها را به نمایش می گذارد . در 13 ژوئن قاطعانه اظهار میکند ، که نقطه چرخش فرا رسیده است . پرولتاریای سوسیالیست و حزب ما باید تا حد امکان خون سرد باشد و حواس خود را جمع کند ، و وفاداری و مراقبت و پایداری عظیمی را به نمایش بگذارد . بگذارید که اول کاپیناک های آینده ، شروع کنند ، ( ژنرال لونی کاپیناک 1877-1802 که برای وحشیگری اش علیه کارگران فرانسوی در سال 1848 رسوا گردید - م ) .

همانطوری که لنین آرزو داشت ، آنها شروع کننده اول بودند . حادثه کورنیف بزودی آغاز می شود . لنین با اعتماد به این که اتفاقات آینده صحت او را ثابت خواهد کرد ، این سوال را مطرح می کند : کاپیناکها از کجا می آیند ؟ در واقع منشویکها به بلشویکها نوشته بودند ؛ وقتی که کاپیناکهای حقیقی

فراموش نشدنی است . نیم میلیون انسان مسلح فریاد میزنند که دیگر از این حرکات نوسانی خسته شده اند و انقلاب باید پیشروی کند . سربازان کرونشتات و پادگان قلعه پتیر - پاول هم به تظاهرات آمده اند . چند گلوله شلیک میشود ، اما نظم انقلابی همچنان پابرجا است . کمیته اجرایی شورا اما گرفتن قدرت را رد می کند .

چه باید کرد ؟ اگر انقلابها بدون گرفتن قدرت سیاسی ، ( خارج از مغز رقت انگیز و تأسف آور تنورپینهای لیبرال) ممکن می بود ، پرولتاریای پتروگراد قادر بود که در آن روز این کار را انجام دهد . در 5 جولای بطور ناگهانی اوضاع فروکش می کند . وقتی که نیروهای میهن پرست به دستور کرنسکی بدون هیچ مقاومتی میرسند ، سربازها به قرارگاههای خود و کارگران به کارخانه ها باز می گردند . یونکرهای دانشکده نظامی نقاط استراتژیک شهر را اشغال می کنند . بازداشت

آژیتاتورها آغاز می شود . کمیته مرکزی اجرایی شورا تصمیم به برقراری یک دیکتاتوری می گیرد . ( دیکتاتوری علیه چکسی ؟ ) آنها تصمیم هم دارند که سربازان و کارگران و ملوانان را خلع سلاح کنند . تروتسکی بازداشت می گردد . لنین و زینویف مخفی میشوند و پروادا توقیف می گردد .

شورا آزادی تروتسکی را تقریباً سریع فراهم می کند . لنین تا زمانی که او را در شب تسخیر کاخ زمستانی به سمت رئیس شورای کمیسرهای خلق انتخاب میکنند ، از مخفیگاه بیرون نمی آید . در اوایل این زمان ، تمام فعالیتهای لیدر حزب بی وقفه صرف مشغله های اختفا می گردد . پروادا زیر عناوین مختلف دوباره ظاهر می شود .

### سرکوب و تهمت

یک روز بعد از روزها خونین جولای ، کمپینی از تهمت و فترا علیه بلشویکها آغاز گردید ، که میتوان آن را بدون مبالغه و بطور قطعی از زمان کمپین ویلیام پیت علیه انقلاب فرانسه ( ویلیام پیت د یونگر 1759 – 1806 نخست وزیر بریتانیا و مخالف شرور انقلاب فرانسه و ناپلئون بود که به نویسند ها پول میداد تا علیه آنان پروپاگاندا تولید کنند - م ) عظیم ترین از نوع خود ، در دوره مدرن نام برد .

اجازه بدهید ببینیم این کمپین از کجا سرچشمه می گیرد . یک ماجراجوی سیاسی به اسم کریگوری آلکسینسکی ، که به حزب بلشویک هم سری زده بود و نماینده آنها در دومای دوم بود ، در دوره جنگ شوونیسم میگرد ، و دقیقاً قبل از انقلاب ، او از هیئت تحریریه ( جهان معاصر ) نشریه میهن پرست با نفوذی که توسط زوردانسکی منشویک سردبیری میشد و برای برخوردش با وزیر پروتوپوپوف اخراج می گردد . او علاوه بر هوش و توانای اش ، آنچنان توسط منشویکها و

سوسیالیستهای انقلابی بطور همگانی تحقیر و خوار میگردید که آنها از پذیرش او در میان جمع خود خودداری می کردند ، تا زمانی که او خود را برای آنها ثابت نمود . او با درخواست اداره ضد جاسوسی اسنادی که روابط لنین و آلمان را اثبات میکرد را جعل کرد . چخیزه رهبر منشویکها و مخالف آشتی ناپذیر بلشویکها ، از این جعلیات خیر داشت و از چرکین بودن این مانور خشمگین بود ، در چهارم جولای به استالین قول داد که جلو آن را بگیرد . با این وصف انتشار این اسناد صورت گرفت و به توجیه یک تحقیق قضایی کمک کرد . زمانی که این تهمت زده شد ، راه خود را به سراسر جهان پیدا کرد .

### آیا یک انقلاب مسالمت آمیز ممکن بود ؟

سگها پارس می کنند ، اما انقلاب جلو می رود . لنین و زینویف برای سه هفته در جنگلهای سسترورتسک در نزدیکی پتروگراد مخفی می گردند . آنها شب را در کاهدانی می گذرانند . به دنبال این لنین موفق میشود در هبیت یک راننده لوکوموتیو از مرز فنلاند بگذرد . او مرتب خود را در هلسینگفورس – وایبورگ و پتروگراد مخفی می کند . یک عکس از او مربوط به این دوره بر روی کارت شناسایی اش که کمیته کارخانه برای او صادر کرده بود باقی مانده است . او صورتی زبر و خشن و مثلثی شکل همراه با گونه های لاغر و

برجسته دارد . وقتی به او نگاه میکردی ، واقعاً فکر میکردی که او یکی از آن روسهای پرولتر-دهقان است که کمی خون مغول در رگهای آن جاری است . لنین در مخفیگاه اش کتاب کوچکی که در زوریخ نوشتن اش را شروع کرده بود به پایان می رساند . : " دولت و انقلاب " این کتاب مثالی تازه و فراموش نشدنی است از تداوم تفکر او و شیوه ای که افکارش با رویدادها جفت می گردد .

لنین زمانی که تحت تعقیب پلیس کرنسکی است ، صفحاتی را که در آپارتمان کوچکش در زوریخ شروع کرده بود ، منطقی و پرطراوت به پایان می رساند . در این زمان او همچنین تکه هایی دیگر را مینویسد که تقریباً به همان اندازه نیرومند هستند ؛ " در باره شعارها " از مهمترین آنها است که شورای کرونشتات آن را در قالب یک رساله چاپ می کند . در این مقاله لنین درسهای رویدادهای جولای را جمع بندی می کند . در این نوشته او همچنین به شیوه ای برجسته سیمای فراموش شده نظراتش در باره انقلاب را آشکار می کند . تا آن زمان او به امکان یک انقلاب مسالمت آمیز ( به زبان دیگر تسخیر قدرت توسط شوراهای ، بدون اینکه جدایی ای میان طبقه متوسط و طبقه کارگر را باعث شود) واقف بود . اما آشکارا معلوم گردید که

مقاومت طبقات دارا باید شکسته شود . اما احزاب کارگران سوسیالیست که به ایدئولوژی خورده بورژوازی پیوستند ، میتوانست به جای ملحق شدن به ضد انقلاب ، وادار به دنباله روی از پرولتاریا گردند . آن زمان میشد جلوی خیلی از این بدشانسی ها را گرفت . اجازه دهید چیزی که لنین حالا در توصیه مصرانه خود مینویسد را دوباره بازگو کنیم : در شوراهای ، تا آنجایی که به مخلفین سوسیالیست ما برمیگردد ، پروپاگاندا و اقناع و تئوری دولت آزادیخواه مردمی . او میدانست چگونه با الزامات وخیم روبرو گردد و او همچنین میدانست که چگونه ممکنات را مشاهده کند و بهترین استفاده را از آنها ببرد .

در اوایل جولای او مینویسد ، " شعار تمام قدرت به شوراهای " آشکارا معلوم گردیده که دیگر شعار درستی ، برای دوره ای که تقسیم قدرت مسالمت آمیز بین دولت موقت و شوراهای به پایان رسیده است ، نمیتواند باشد . علاوه بر این : چیزی که مهم بود ، این بود که سلاحها در دست مردم بودند و هیچ تهدید و اجباری وجود نداشت . شعار همه قدرت به شوراهای شعاری بود برای قدم بعدی ، قدم سریع و امکان پذیر بعدی در آن راه مسالمت آمیز رشد یافتن انقلاب ، شعاری بود برای پیشروی مسالمت آمیز انقلاب .

در حقیقت هیچکس نمیتوانست با تسخیر قدرت توسط شوراهای مخالف باشد و در شوراهای مبارزه بین احزاب میتوانست مسالمت آمیز باشد . اما : مسیر مسالمت آمیز پیشروی غیر ممکن گردیده است ... موقعیت بی ثباتی قدرت دولتی به پایان رسیده است ، در این موقعیت تعیین کننده قدرت به ضد انقلاب تقدیم گردیده است .

احزاب خورده بورژوا ، منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی نشان داده اند که میخواهند هم دست بورژوازی باشند .

در 27 فبریه تمام طبقات بر علیه سلطنت متحد بودند . بعد از 4 جولای تمام طبقات بر ضد طبقه کارگر هستند . کسانی به مجلس مؤسسان ( مجلس توهم ! ) امید بسته اند . انگلس زمانی نوشت : دولت اساساً ، گروهایی از افراد مسلح است با ضمیمه هایی از قبیل زندان . حال در این موقع قدرت واقعی ، آن قدرت قزاق ها و یونکرها و ژنرالهای سلطنت طلب است . این قدرت باید با زور سرنگون شود .

تمام حزب باید خود را برای نبرد آماده کند و منتظر فرصت باشد .

مسلماً تلاش و مقاومت برای آنها در این لحظه ، به معنی کمک و همیاری ضد انقلاب خواهد بود ، و همچنین مسلم است که مبارزه تعیین کننده ، فقط در پیشآمد یک عروج انقلابی تازه در اعماق توده ها ممکن خواهد بود .

در انقلاب آینده شوراهای این شوراهای فعلی نخواهند بود ، شوراهای ارگانهای همکاری کننده با بورژوازی نخواهند بود ، بلکه ارگانهای مبارزه انقلابی بر علیه بورژوازی خواهند بود .

## “گوانتانامو” سخن میگوید!

خالد حاج محمدی

## “تاچر” مرد!

فواد عبداللهی

**تاچر مرد. تاچر چکیده هیستری ضد کمونیسم در قرن بیستم بود. او عامل مستقیم حمله افسار گسیخته بورژوازی به طبقه کارگر، مسول سرکوب دهها هزار خانواده معدنچی انگلیسی بود. تاچر عصاره شقاوت بورژوازی معاصر، سمبل بازار آزاد سرمایه، نماینده مالیات سرانه، خصوصی سازی صنایع در سطح وسیع و قطع خدمات رفاهی مردم زحمتکش بود. گرو کشی تاچر در تاریخ نمونه ندارد. نظام سرمایه داری نظام تاچرهاست. روزی که سران سرمایه، یاران و اربابان و همکاران تاچر در پیشگاه طبقه کارگر به محاکمه کشیده شوند دیر نیست. آنروز جهان بر آنچه اینها با انسانیت کردند خواهد گریست...**

زندان بسر میبرند. ارتباط با خانواده، نامه نوشتن و گرفتن خبر و نامه از آنها ممنوع است.

اگر کسی بخواهد درجه "انسان دوستی" و "احترام" دولت امریکا به "دمکراسی و حقوق بشر و آزادیهای فردی و سیاسی" مدعی آنها را بداند، زندان گوانتانامو سخن میگوید. عوامفریبی و قلداری دولت امریکا و سکوت کامل و مطلق میدیای خود فروخته و مدافع سرمایه، بخشی از حقایق دنیای ما است. حقایقی که هر زمان خطر انقلاب کارگری کم رنگ میشود، خطر سوسیالیسم و اعتراض قدرتمند طبقه کارگر و کمونیستها ضعیف میشود، بورژوازی چهره واقعی خود را به نمایش میگذارد. در کنار اینها اگر جنایات دولت امریکا در هیروشیما و ناکازاکی، اگر زندانهای مخوف آنها در کنار پایگاههای نظامی در سایر کشورها را اضافه کنید، اگر زندان ابوغریب در عراق و فجایی که به نام دفاع از مردم عراق علیه زندانیان مرتکب شدند را نگاه کنید، گوشه ای و تنها گوشه ای کوچک از قساوت، بی رحمی و چهره پر از فریب و ریاکاری کل دولتهای غربی و در راس همه دولت امریکا را خواهید دید. با گذشت یک دهه از جنگ امریکا در عراق، طبقه کارگر عراق، کارگران نفت بصره و مردم محروم در جنوب عراق هنوز کودکانشان معلول متولد میشوند، و مردم این بخش تاوان استفاده پنتاگون از اورانیوم رقیق شده را با افزایش سرسام آور انواع بیماریها که سرطان تنها یکی از آنها است را میدهند.

دیوارها و درهای سلولها از میله های آهنی ساخته شده که وجود هیچ فضای خصوصی را برای زندانی مقدور نمی سازد. روال عادی زندگی زندانی ها تنها با هواخوری مجرد ۲۰ دقیقه ای در منطقه ای سیمانی بر هم می خورد، این امر ۳ بار در هفته با غل و زنجیر و دستبند بر دست و پا انجام میشود و هر بار استفاده از دوش به مدت ۵ دقیقه هنگام انتقال برایشان مجاز میباشد

«۳ نوجوان که جزء دشمنان محارب محسوب میشوند اسیرند که بین ۱۳ تا ۱۵ سال سن دارند»

در اوت ۲۰۰۳، در یک هفته، بیش از ۲۰ زندانی سعی کردند خود را در سلول خویش به دار آویزند اما هیچکدام موفق نشدند. تنها در روز ۲۲ اوت ۲۰۰۳، ۱۰ اقدام به خودکشی ثبت شده است

«شکنجه، رفتارهای تحقیرآمیز، خشونت جنسی، ارعاب با اسلحه یا سنگ، اخاذی و عملیات وحشیانه همیشه قسمتی از فرهنگ پرسنل امور کیفری در ایالت متحده بوده است»

اینها تنها گوشه هایی از گزارش آنها است که در سر زدن به این زندان در گذشته صورت گرفته است و البته هیچوقت اجازه نزدیک شدن به زندانی، بازدید زندان و دیدن پرونده و جرایم و... را نداشته اند. وکلای زندانیان اعلام کرده اند که کسانی بدون تفهیم جرم بیش از ۱۱ سال در این

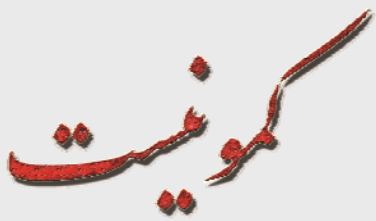
گوانتانامو زندان مخوف دولت "دمکرات" و "بشر دوست" امریکا، یکی از "دستاوردهای" تروریسم دولتی این کشور بعد از جنایت ۱۱ سپتامبر است. واقعه ای که بهانه ای شد در دست دولت امریکا و رئیس جمهور وقتش تا گوانتانامو را برای زندانی کردن مخالفان خود و لگد مال کردن ابتدایی ترین حقوق انسانی علیه کل بشریت بنا نهد.

اکنون حدود ۱۳۰ نفر از زندانیان گوانتانامو پنجمین هفته اعتصاب غذای خود را در اعتراض به بی حرمتی زندانبانان به زندانیان سپری میکنند، واقعه ای که به اندازه سرماخوردگی هیچ "تبتی" معترض به چین و طرفدار امریکا، در میدیای "شرافتمند و بی طرف" غرب منعکس نشده است. این اولین بار نیست که زندانیان این بازداشتگاه در اعتراض به بی حقوقی، بلاتکلیفی و عدم تفهیم جرم، دست به اعتصاب غذا میزنند. در طول ده سال عمر این زندان، دهها مورد از اعتراضات مختلف و از جمله اعتصاب غذاهای طولانی در این قتلگاه رخ داده است. زندانبانان آمریکایی از جمله در جریان اعتصاب اخیر، با زور و از طریق بستن زندانی به صندلی و با پاهای زنجیر شده و دستها بسته شده، از طریق وارد کردن لوله ای از بینی به معده، غذای مایع را به زندانی منتقل کرده اند. سخنگوی پنتاگون در مورد اعتصاب غذای اخیر زندانیان، مدعی شده است که جهت "ممانعت" از خودآزاری زندانی بیش از ۱۱ مورد دست به این کار زده اند. ایشان حق دارند آزار و شکنجه زندانیان حق انحصاری پنتاگون است!

بر خلاف تمام ادعاهای مقامات و سخنگویان امریکا و میدیای تا مغز استخوان فاسد دول غربی، شکنجه در این زندان و به نام "دفاع از امنیت ملی"، آزاد است. بر اساس تحقیقات تعدادی روزنامه نگار که لوموند اخبار آن را منتشر کرده است:



## زنده باد سوسیالیسم



نشریه ماهانه کمونیست  
ارگان رسمی حزب کمونیست  
کارگری - حکمتیست است.

سر دبیر: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

دستیار سر دبیر: فواد عبداللهی

از سایت حزب دیدن کنید:  
<http://hekmatist.com>

### تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: پری زارع

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.modaresi@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: اسد گلچینی

agolchini@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: ثریا شهابی

shahabi.soraya@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com